

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سال شانزدهم، مرداد و شهریور ۱۳۹۱

روی جلد

* اندیشه ها

- جایگاه «اصل موقعیت داشتن تعقیب» در ... (حجت الاسلام والمسلمین محمد مصدق)..... ۳
- مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در... (دکتر ایرج گلدوزیان - ابراهیم قربانی)..... ۱۰
- جرائم علیه حقوق؛ سلب آزادی افراد... (دکتر نوروز کارگری - دکتر سید رضا میری)..... ۱۷
- اختیارات و وظایف دولت اسلامی در بستر سازی برای عفاف و... (سید محمد کیاکاوسی)..... ۲۱
- نقدی بر قانون نحوه مجازات اشخاصی که در امور سمعی... (علی نیک پور)..... ۲۶
- شرط تنصیف دارایی زوج در عقد نکاح (مآئده محمود جانلو)..... ۳۰
- اعتراض ثالث در آیین دادرسی مدنی و اجرای احکام مدنی (سید بهرام پناهنده)..... ۳۶
- املاک مردم واقع در طرح ها و متقاضیان... (حشمت الله خانمحمدی)..... ۴۲
- آشنایی با اصطلاحات حقوقی (حمید معظمی، میترا اسماعیلی)..... ۵۰

* رویه قضایی

- آراء وحدت رویه دیوان عدالت اداری..... ۵۶
- نشست های قضایی..... ۵۸
- نظریات مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه..... ۶۰
- نظریات مشورتی اداره حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح..... ۶۲
- استفتائات فقهی - قضایی..... ۶۴
- از تجربیات دیگران استفاده کنیم قبل از اینکه تجربه دیگران شویم..... ۶۶

* حقوق برای همه

- وکیل الرعایا..... ۷۰
- آشنایی با حقوق شهروندی..... ۷۲
- بایدها و نبایدهای اخلاق و رفتار قضایی..... ۷۴
- آموزه ها..... ۷۶
- اگر شما قاضی این پرونده بودید، چگونه رأی می دادید؟..... ۷۸
- با داوطلبان آزمون های حقوقی - قضایی..... ۷۹

* فرهنگی

- جدول (اصغر فراهانی)..... ۸۲
- قرآن کریم و امر به معروف و نهی از منکر در جامعه..... ۸۳
- داستان (قهرمان مرادی)..... ۸۵

صاحب امتیاز:

سازمان قضایی نیروهای مسلح

مدیر مسئول و سردبیر:

محمد مصدق

مدیر اجرایی: مهدی کوبکی

ویراستار علمی و ادبی: دکتر لیلا سادات اسدی

امور مشترکین و توزیع: فاطمه فرهی

گرافیکست: سید حشمت الله پناهی

حروف چینی: اکرم دمیر چلی

لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه اطلاعات

توزیع: مؤسسه اطلاعات

آراء نویسندگان الزاماً دیدگاه مجله نیست.

دادرسی در تلخیص مقالات مجاز است.

نقل و برداشت مطالب با ذکر منبع بلامانع است.

مقالات رسیده عودت نمی شود.

مقالات ارسالی تایپ شده باشد.

آدرس: تهران، خیابان شریعتی، نرسیده به چهارراه

شهید قدوسی (قصر)، سازمان قضایی ن، م

صندوق پستی ۱۳۱۵ - ۱۶۷۶۵

تلفن دفتر مرکزی: ۸۲۹۰۲۵۷۷ - ۸۸۴۷۲۳۸۰

دورنگار: ۸۲۹۰۲۵۷۸

WWW.IMJ.ir

E-mail:dadrasi2010@Yahoo.com

اعضای هیات تحریر

- * آیت الله محمد یزدی
- * حجت الاسلام والمسلمین علی شوشتری * دکتر سام سواد کوهی فر
- * حجت الاسلام والمسلمین محمد کاظم بهرامی * حجت الاسلام والمسلمین شکر الله بهرامی * سید لطف الله اتابکی
- * حجت الاسلام والمسلمین محمد نیازی * دکتر حسین میر محمد صادقی * دکتر حمید دلیر
- * حجت الاسلام والمسلمین محمد مصدق * دکتر سید محمد حسینی * دکتر جعفر صادق منش
- * حجت الاسلام والمسلمین احمد شفیعی * دکتر محمد جواد صفار * محمد رضا یزدانین

نظام عدالت کیفری و جهاد پژوهشی

«نظام عدالت کیفری»، با توجه به عنوانی که دارد هر برداشتی که از آن داشته باشیم، پیش از هر چیزی یک «نظام» است. نظام، سیستم یا سامانه تعبیرهای گوناگون از یک وضعیت است که در آن مجموعه ای از چند جزء به طور پیوسته و وابسته به یکدیگر در راستای رسیدن به هدفی مشترک در تلاش و حرکتند. اگر از باب «تسمیة الشیء باسم نتیجتہ» نظام عدالت کیفری را به سامانه ای تولید عدالت کیفری تعریف کنیم که به نظر می رسد تعریف دقیق تری باشد، آن گاه عدالت کیفری برونداد این سامانه خواهد بود.

دعاوی کیفری و عنوان های مجرمانه ای انتسابی به اشخاص، درونداد و مجموعه ی مبانی، مبادی، قوانین ماهوی و شکلی، تشریفات، سازوکارها، ساختارها و کنشگران فعال در عرصه ی تأمین هدف عدالت کیفری، پردازشگران این سامانه به شمار می روند.

کمیت و کیفیت درونداد نظام عدالت کیفری، تابعی از وضعیت فکری، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جامعه است؛ بنابراین، در شرایط عادی، کنشگران عدالت کیفری در شکل گیری آن کمترین نقش را دارند و همین میزان نقش نیز چندان ارتباطی به نقش اجتماعی آنها در حوزه ی عدالت کیفری ندارد، مگر این که بگوییم در شرایطی که سامانه ی عدالت کیفری ناکارآمد باشد، جرم و جنایت و تهمت در جامعه رواج می یابد و همین امر درونداد نظام عدالت کیفری را افزایش می دهد.

و وقتی سخن از پژوهش در نظام عدالت کیفری به میان می آوریم، در واقع نگاه ها را به سوی پنجره ای می کشانیم که آن سوی آن نه آسمان آبی یا بارانی و نه چشم اندازی سرسبز و پراز گل و بلبل، بلکه علامت سؤال های تند و تیز و برنده ای خودنمایی می کنند!

حقیقت آن است که پرسش های مربوط به حوزه ی عدالت کیفری به همان میزان اهمیت خود عدالت کیفری دارای اهمیت و پاسخ یابی به این پرسش ها به همان میزان ارزشمندی عدالت کیفری ارزشمند و گران بهاست؛ چرا که تأمین عدالت مستلزم شناخت عدالت و راه و روش های تأمین آن است و این دومی به دست نمی آید مگر از راه پژوهش و مطالعه و تحقیق. عدالت کیفری به چه معناست؟ علت روند فزاینده ی جرم و جنایت در جامعه کدام است؟ راه های مناسب پیشگیری

از جرایم یا کاهش آنها چیست؟ خود جرم به چه معناست؟ ملاک جرم انگاری رفتارها چیست؟ مجازات برای تأمین چه هدفی است؟ مجازات چه ویژگی هایی دارد؟ چه نوع و میزانی از مجازات ها برای تأمین اهداف آن در ارتباط با یک جرم مناسب است؟ بهترین سازوکار کشف جرایم و احراز حقیقت در پرونده های کیفری کدام است؟ کنشگران عدالت کیفری باید چه ویژگی هایی داشته باشند؟ کنشگران عدالت کیفری چه وظایف، اختیارات و مسؤولیت هایی دارند؟ بهترین تدبیر برای تعیین صلاحیت رسیدگی بدوی، تجدیدنظر عادی و فوق العاده و فرجامی به پرونده ها کدام است؟ اصل بر قطعیت آرای کیفری است یا بر عدم قطعیت آنها؟ سرعت و دقت در رسیدگی به پرونده های کیفری چه جایگاهی دارد و چرا در بسیاری از پرونده ها زمان رسیدگی طولانی است؟ راه های کاهش مدت دادرسی کدامند و...

اینها تنها بخشی از پرسش های فراوانی است که نظام های عدالت کیفری در سراسر جهان با آنها دست به گریباند و هنوز هیچ کدام نتوانسته اند با پاسخی درخور و شایسته به آنها، خنکای فرود آمدن فرشته ی عدالت را در دل و جان انسان ها بنشانند. همین پرسش هاست که ما به عنوان اندیشمندان، مدیران، پژوهشگران و پرچم داران دین خاتم و آیین جهانشمول ابدی، با گذشت ۳۳ سال از پیروزی انقلاب با شکوه اسلامی - انقلابی که عدالت مهمترین خواسته ی آن بود - و با وجود تأکید همیشگی رهبر فرزانه مان، برای پاسخگویی به آنها بر نامه ای نظام مند جهت رجوع به سرچشمه ی فیاض منابع دست نخورده و اوصیل اسلامی نداشته ایم و امروز با برگزاری همایش ملی پژوهش در نظام عدالت کیفری و طرح انتظارات ریاست محترم قوه ی قضائیه از مدیران این قوه در ستاد و سازمان های تابع، حجت بر همگان تمام است تا در شرایطی که نظام فکری و فلسفه ی حقوقی کیفری آغاز کنند و نشان دهند که هر چند مجاهدان دفاع از کیان سرزمینی اسلام پیروزمندان، بی آنکه وجبی از خاک پاک وطن را در دستان ناپاک خصم زبون باقی بگذارند، با دلی شاد و قلبی مطمئن به وجه الله نظر انداخته و خندان به سوی او پر کشیدند، رزمندگان آماده ی جهاد در عرصه ی اجتهاد علمی همچنان در سنگرهای دفاع از کیان فکری و حکومتی دین خاتم حاضر و آماده اند و «دفاع همچنان باقی است»!

جایگاه «اصل موقعیت داشتن تعقیب» در دو لایحه‌ی جدید

مجازات اسلامی و آیین دادرسی کیفری

حجت الاسلام والمسلمین محمد مصدق - مدرس دانشگاه و معاون قضایی و حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح



چکیده

امروزه در سیستم‌های دادرسی کیفری، اصل موقعیت داشتن تعقیب مورد پذیرش قرار گرفته که مطابق آن دادستان به عنوان مقام تعقیب، با اعمال اختیار در تعقیب جرم یا عدم تعقیب آن، نقش سازنده‌ای در تأمین مصالح جامعه اصلاح مجرم و احقاق حق بزه‌دیده دارد.

برنامه‌های مبتنی بر اصل موقعیت داشتن تعقیب شامل قرار بایگانی کردن پرونده، اعطای مهلت به متهم برای جلب گذشت شاکی یا جبران خسارت وی، میانجی‌گری، قرارهای تعلیق تعقیب و ترک تعقیب، تعویق صدور حکم و تعلیق اجرای مجازات و نیز حکم بر معافیت از کیفر در دو لایحه‌ی مجازات اسلامی و آیین دادرسی کیفری پیش‌بینی شده است. این نوشتار با بررسی این راهکارها، سیر تحولاتی موضوع را در قوانین ایران مورد توجه قرار می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: دادرسی کیفری، اصل موقعیت داشتن تعقیب، اصل الزامی بودن تعقیب، لایحه‌ی مجازات اسلامی، لایحه‌ی آیین دادرسی کیفری

تعقیب کیفری یکی از مباحث مهم آیین دادرسی کیفری است که مورد توجه ویژه ای حقوق دانان جزایی قرار گرفته است؛ به گونه ای که غالب حقوق دانان معتقدند با احراز وقوع جرم، دادستان به عنوان مقام تعقیب باید تصمیم خود را در مورد تعقیب دعوای عمومی اتخاذ کند. سیستم های حقوقی مختلف در این خصوص از دو اصل موسوم به «الزامی بودن یا قانونی بودن تعقیب» و یا «موقعیت داشتن و متناسب بودن تعقیب» تبعیت می کنند. بر اساس نظام الزامی بودن تعقیب، حق تعقیب و اقامه ی دعوای عمومی که ممکن است به صدور حکم مجازات یا اقدام تأمینی و تربیتی علیه بزهارک منجر شود، متعلق به جامعه است که نظم آن به علت ارتکاب جرم مختل شده و جامعه اعمال این حق را به دولت تفویض کرده است (کوشکی به نقل از خزائی، ۱۳۶۵: ۴۵).

این رویکرد متضمن الزام نظام عدالت کیفری به تعقیب و اقامه ی دعوای عمومی است. بر اساس این اصل، دادستان مکلف به تعقیب کیفری است و نمی تواند از این اقدام صرف نظر کند.

در نظام موقعیت داشتن تعقیب کیفری، قانون گذار با توجه به شرایط و تشریفات قانونی، اختیار ارزیابی تعقیب یا عدم تعقیب دعوای عمومی را به دادستان واگذار می کند. به عبارت دیگر نقش دادستان در این رویکرد، فعال و مهم است و وی تحت تأثیر آموزه های جرم شناسی و قضازدایی و با توجه به اهداف مجازات در مورد سودمند بودن یا نبودن تعقیب کیفری، تصمیم می گیرد. بر اساس این اصل، دادستان می تواند ضمن خودداری از تعقیب متهم، به منظور اصلاح مجرم، تأمین مصالح جامعه و ترمیم خسارت بزه دیده تدابیر مناسبی اتخاذ کند. این اصل به لحاظ ویژگی های خود باعث افزایش کارآمدی دستگاه عدالت کیفری می گردد. امروزه همین ضرورت ها زمینه ی گرایش سازمان عدالت کیفری در کشورهای

برنامه های مبتنی بر اصل موقعیت داشتن تعقیب شامل قرار بایگانی کردن پرونده، اعطای مهلت به متهم برای جلب گذشت شاکی یا جبران خسارت وی، میانجی گری، قرارهای تعلیق تعقیب و ترک تعقیب، تعویق صدور حکم و تعلیق اجرای مجازات و نیز حکم بر معافیت از کیفر در دو لایحه ی مجازات اسلامی و آیین دادرسی کیفری پیش بینی شده است

مختلف را به اصل موقعیت داشتن تعقیب فراهم کرده است و سازمان های بین المللی نیز به منظور بهبود کارکرد دادستان در کنترل جرایم و مدیریت واکنش های کیفری، قانون گذاران را به سوی رعایت این اصل ترغیب می کنند.

در بسیاری از سیستم های حقوقی، به نوعی هر دو اصل پذیرفته شده است. در برخی از سیستم ها مانند سیستم آلمان، اصل الزامی بودن تعقیب به عنوان قاعده و اصل موقعیت داشتن تعقیب به عنوان استثناء و در برخی از سیستم ها مانند نظام حقوقی آمریکا، عکس آن پذیرفته شده است^(۱)

۱. روش تعقیب در نظام قضایی ایران

به نظر می رسد قانون گذار ایران با تصویب اولین قانون آیین دادرسی کیفری در سال ۱۳۹۰ از سیستم «الزامی بودن تعقیب» تبعیت کرده و تاکنون به رغم اصلاحاتی که بر روی آن قانون انجام شده و نیز با تصویب قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ و با تصویب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی انقلاب در سال ۱۳۸۱ موسوم به قانون احیای دادسراها، نیز از این اصل تبعیت شده است. البته در سال ۱۳۵۲ با الحاق ماده ی ۴۰ مکرر به قانون آیین دادرسی کیفری

مصوب ۱۳۹۰ نهاد تعلیق تعقیب که شباهت زیادی به اصل «موقعیت داشتن تعقیب» دارد، در نظام قضایی ایران وارد شد. مطابق این ماده در صورت وجود شرایطی دادستان قرار تعلیق تعقیب متهم را صادر و برای تأیید به دادگاه جنحه ارسال می کرد. شرایط صدور قرار تعلیق تعقیب بر اساس ماده ی ۴۰ مکرر الحاقی به قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۰ در سال ۱۳۵۲ عبارت بودند از:

- ۱- متهم اقرار به ارتکاب جرم کرده باشد؛
- ۲- متهم سابقه ی کیفری مؤثر نداشته باشد؛
- ۳- جرم از درجه ی جنحه باشد؛
- ۴- جرم از جرایم مربوط به علیه امنیت کشور نباشد؛
- ۵- متهم، شاکی خصوصی نداشته باشد و یا در صورت وجود شاکی خصوصی، گذشت کرده باشد؛
- ۶- دادستان تعلیق تعقیب وی را مصلحت بداند.

در سال ۱۳۵۶ با تصویب قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری، ماده ی ۲۲ این قانون به موضوع تعلیق تعقیب متهم اختصاص یافت و ماده ی ۴۰ مکرر قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۰) نسخ ضمنی شد. ماده ی ۲۲ تعلیق تعقیب را با همان شرایط سابق تثبیت کرد و تنها تفاوت آن با ماده ی ۴۰ مکرر، در این بود که به دادستان اجازه می داد نسبت به صدور قرار تعلیق تعقیب بدون ارسال پرونده به دادگاه جهت تأیید اقدام نماید.

در این زمینه، سؤال این است که آیا ماده ی ۲۲ قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری در خصوص تعلیق تعقیب، با تصویب قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری در سال ۱۳۷۸ هنوز به قوت خود باقی است یا آن که باید قائل به نسخ آن باشیم.

برخی از همکاران قضایی معتقدند که ماده ی ۲۲ قانون اصلاح در سال ۱۳۵۶ جایگزین ماده ی ۴۰

مکرر قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۰ شده است و در حقیقت جزو الحاقات به قانون آیین دادرسی کیفری محسوب می شود و ماده ی ۳۰۸ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۷۸ هم به صراحت قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۰) و الحاقات بعدی رانسخ کرده است. از دیگر سو، به صراحت ماده ی ۲۲ قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری، صدور قرار تعلیق تعقیب فقط در جرایم جنحه تجویز شده است؛ در حالی که امروز تقسیم بندی جرایم، نه بر اساس جرم، بلکه بر مبنای مجازات است و در قوانین فعلی، جرم جنحه تعریف نشده تا در خصوص آن قرار تعلیق تعقیب صادر شود. بنابراین صدور قرار تعلیق تعقیب وجهه ی قانونی ندارد. استدلال دیگر که قویتر به نظر می رسد، ماده ی ۲۲ قانون اصلاح را به قوت خود باقی می داند؛ با این توجیه که با تصویب ماده ی ۳۰۸ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری (۱۳۷۸)، قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۰ با الحاقات بعدی آن نسخ شده است و قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری که ماده ی ۲۲ آن به موضوع تعلیق تعقیب پرداخته است، قانون مستقلی است که از قوانین الحاقی به قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۰) محسوب نمی شود و مغایر با قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری هم نمی باشد؛ از این رو همچنان به قوت خود باقی و قابل استناد است. در پاسخ به این استدلال که در تقسیم بندی جدید نسبت به مجازات ها، دیگر جرم جنحه نداریم، رأی وحدت رویه شماره ۴۰۰۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در خصوص ماده ی ۶^(۳) قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری مقرر داشته است که گرچه تقسیم بندی جرایم به خلاف و جنحه و جنایت حذف شده، اما ملاک آن هنوز باقی است و جرایمی که مجازات آنها تا سه سال حبس است جنحه ای محسوب می شوند. بنابراین صدور قرار تعلیق تعقیب

بلامانع است.

قانون گذار ایران در سال های اخیر این واقعیت را لمس کرده است که یکی از مشکلات اساسی دستگاه قضایی، تراکم پرونده هادر مراجع قضایی است. الزام دادستان به تعقیب تمامی دعاوی و سلب اختیار مصلحت سنجی در تعقیب، و توجه او به جرایم کم اهمیت موجب تأخیر در رسیدگی به جرایم دارای اهمیت است. یکی از راه های مقابله با تورم کیفری، پذیرش «اصل موقعیت داشتن

هدف اصلی تمکین به «اصل موقعیت داشتن تعقیب» آن است که علاوه بر تحقق اصلاح و درمان شخص، زمینه ی جبران ضرر و زیان های وارد شده نیز فراهم گردد. علاوه بر آن، نظام عدالت کیفری نیز بتواند با سرعت به جرایم ارتكابی رسیدگی کند و ذهن و دغدغه ی قضات، به جرایم سنگین و سازمان یافته معطوف گردد.

تعقیب» در نظام قضایی است. قانون گذار ایران نیز در تدوین دو لایحه ی مجازات اسلامی و آیین دادرسی کیفری که در حال حاضر پس از انجام تشریفات قانونی، در سیر تصویب شورای محترم نگهبان قرار دارد، اصل «موقعیت داشتن تعقیب» را در موارد خاصی، با شرایط ویژه ای که نظم عمومی جامعه را هم مختل ننماید، پذیرفته است. در این قسمت، به تفکیک به مواد مبتنی بر اصل موقعیت داشتن تعقیب در هر دو لایحه می پردازیم:

۱-۱. پذیرش اصل «موقعیت داشتن تعقیب» در لایحه ی آیین دادرسی کیفری

الف) قرار بایگانی کردن پرونده

در قانون آیین دادرسی برخی از کشورها^(۴) به دادستان اجازه داده شده است که چنانچه

اوضاع و احوال خاصی، ارتكاب جرم توسط مرتکب را توجیه کند، پرونده را بایگانی کند. قانون گذار ایران نیز برای اولین بار در ماده ی ۸۰ لایحه ی جدید آیین دادرسی کیفری مقرر داشته است: «در جرایم تعزیری درجه هفت و هشت، چنانچه شاکی وجود نداشته یا گذشت کرده باشد، در صورت فقدان سابقه محکومیت مؤثر کیفری، مقام قضایی می تواند پس از تفهیم اتهام با ملاحظه وضع اجتماعی و سوابق متهم و اوضاع و احوالی که موجب وقوع جرم شده است و در صورت ضرورت با اخذ التزام کتبی از متهم برای رعایت مقررات قانونی، فقط یک بار از تعقیب متهم خودداری نماید و قرار بایگانی پرونده را صادر کند. این قرار ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ، قابل اعتراض در دادگاه کیفری مربوط است.»

این ماده با در نظر گرفتن اوضاع و احوال، شرایطی را نیز برای بایگانی کردن پرونده توسط مقام قضایی در نظر گرفته است که عبارتند از:

- ۱- جرم ارتكابی از جرایم سبک یعنی درجه ی ۷ و ۸ باشد؛ چنانچه جرم ارتكابی از درجات یک تا شش باشد، مقام قضایی اختیار بایگانی کردن پرونده را ندارد و باید تعقیب را ادامه دهد؛
- ۲- پرونده شاکی خصوصی نداشته یا گذشت کرده باشد؛ صدور قرار بایگانی کردن پرونده، فقط در جرایم غیر قابل گذشت مطرح است؛ چون در جرم قابل گذشت، با گذشت شاکی قرار موقوفی تعقیب صادر می شود و نیازی به بایگانی کردن پرونده نمی باشد؛
- ۳- مرتکب سابقه ی محکومیت مؤثر کیفری نداشته باشد؛
- ۴- مرتکب، در این پرونده سابقه استفاده از قرار بایگانی کردن پرونده نداشته باشد؛ ذیل ماده ی ۸۱ مقرر می دارد: «مقام قضایی ... می تواند فقط یک بار از تعقیب متهم خودداری نماید»؛
- ۵- مقام قضایی، با ملاحظه ی وضع اجتماعی، سوابق متهم و مجموع اوضاع و احوالی که

موجب ارتکاب بزه گردیده است، بایگانی کردن پرونده را مصلحت بدانند.

قانون گذار برای رعایت همه ی جوانب امر، ذیل ماده مقرر کرده است که این قرار ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ، قابل اعتراض در دادگاه کیفری مربوط است.

ب) دادن مهلت به متهم برای تحصیل گذشت شاکی یا جبران خسارت ناشی از جرم

هسته ی اصلی حقوق کیفری و دادرسی کیفری، واکنش کیفری به جرم است در این راه، حاکمیت و دولت، دغدغه ی عمده ی خود را صرف پاسخ سریع و قاطع به پدیده ی مجرمانه می کند و بدین سبب ممکن است در پرتوی قواعد رسمی آیین دادرسی کیفری، بزه دیده، عنصری مطروود و متروک باقی بماند. انتقادات وارد شده به نظام عدالت کیفری سنتی از جهت جبران خسارت های وارده بر بزه دیده و توجه به جایگاه او، ارائه ی رویکردی جدید به نام «عدالت ترمیمی» رادر پی داشته است. (....، ۱۳۸۹، ش ۲۹: ۳۳۸)

اعمال آموزه های عدالت ترمیمی به معنی خودداری از تعقیب و بایگانی کردن پرونده نیست، اما روش بینابینی میان تعقیب و دعوی عمومی و بایگانی کردن پرونده است که بسیاری از اوقات، نتیجه ی آن بایگانی کردن پرونده خواهد بود.

یکی از برنامه های عدالت ترمیمی، دادن مهلت به متهم برای تحصیل گذشت شاکی است که قانون گذار ایران در ماده ی ۸۲ لایحه ی آیین دادرسی کیفری به آن توجه داشته است: «در جرایم تعزیری درجه شش، هفت و هشت که قابل تعلیق هستند، مقام قضایی می تواند به درخواست متهم و موافقت بزه دیده یا مدعی خصوصی و با اخذ تأمین متناسب، حداکثر دو ماه مهلت به متهم بدهد تا برای تحصیل گذشت شاکی یا جبران خسارت ناشی از جرم اقدام کند. همچنین

مقام قضایی می تواند برای حصول سازش بین طرفین، موضوع را با توافق آنان به شورای حل اختلاف یا شخص یا مؤسسه ای برای میانجی گری ارجاع دهد. مدت میانجی گری بیش از سه ماه نیست. مهلت های مذکور در این ماده در صورت اقتضاء فقط برای یک بار و به میزان مذکور قابل تمدید است. اگر شاکی گذشت کند و موضوع از جرایم قابل گذشت باشد، تعقیب موقوف می شود. در سایر موارد، اگر شاکی گذشت کند یا خسارت او جبران شود و یا راجع به پرداخت آن توافق حاصل شود و متهم فاقد سابقه محکومیت مؤثر کیفری باشد، مقام قضایی می تواند پس از اخذ موافقت متهم، تعقیب وی را از شش ماه تا دو سال معلق کند.

در این صورت، مقام قضایی متهم را با رعایت تبصره های ماده (۸۱) این قانون حسب مورد، مکلف به اجرای برخی دستورات موضوع ماده مذکور می کند. همچنین در صورت عدم اجرای تعهدات مورد توافق از سوی متهم بدون عذر موجه، بنا به درخواست شاکی یا مدعی خصوصی، قرار تعلیق تعقیب را لغو و تعقیب را ادامه می دهد.»

تبصره ی این ماده نیز باز پرس را مجاز نموده از مقام قضایی (دادستان) تقاضای تعلیق تعقیب یا ارجاع به میانجی گری بنماید.

قانون گذار ایران برای اعمال این ماده، شرایطی را بدین شرح در نظر گرفته است:

- ۱- جرم ارتکابی از جرایم تعزیری درجات ۶ یا ۷ و ۸ باشد؛
- ۲- متهم برای تحصیل رضایت شاکی مهلت خواسته باشد؛
- ۳- بزه دیده یا مدعی خصوصی با دادن مهلت به متهم موافق باشد؛
- ۴- از متهم تأمین متناسب اخذ شود؛
- ۵- مهلت داده شده بیش از دو ماه نباشد. (این مهلت برای یک بار، به میزان دو ماه قابل تمدید است)

بر اساس نظام الزامی بودن تعقیب، حق تعقیب و اقامه ی دعوی عمومی که ممکن است به صدور حکم مجازات یا اقدام تأمینی و تربیتی علیه بزه کار منجر شود، متعلق به جامعه است که نظم آن به علت ارتکاب جرم مختل شده و جامعه اعمال این حق را به دولت تفویض کرده است

ج) میانجی گری با رضایت طرفین

از دیگر برنامه های «عدالت ترمیمی» برای حصول سازش بین طرفین، ارجاع پرونده به شورای حل اختلاف، شخص یا مؤسسه ای برای میانجی گری است که قانون گذار ایران در ذیل ماده ی ۸۲ مورد توجه قرار داده است: «... همچنین مقام قضایی می تواند برای حصول سازش بین طرفین، موضوع را با توافق آنان به شورای حل اختلاف یا شخص یا مؤسسه ای برای میانجی گری ارجاع دهد. مدت میانجی گری بیش از سه ماه نیست. مهلت های مذکور در این ماده در صورت اقتضاء فقط برای یک بار و به میزان مذکور قابل تمدید است. اگر شاکی گذشت کند و موضوع از جرایم قابل گذشت باشد، تعقیب موقوف می شود. در سایر موارد، اگر شاکی گذشت کند یا خسارت او جبران شود و یا راجع به پرداخت آن توافق حاصل شود و متهم فاقد سابقه محکومیت مؤثر کیفری باشد، مقام قضایی می تواند پس از اخذ موافقت متهم، تعقیب وی را از شش ماه تا دو سال معلق کند.

در این صورت، مقام قضایی متهم را با رعایت تبصره های ماده (۸۱) این قانون حسب مورد، مکلف به اجرای برخی دستورات موضوع ماده مذکور می کند. همچنین در صورت عدم اجرای تعهدات مورد توافق از سوی متهم بدون عذر موجه، بنا به درخواست شاکی یا مدعی خصوصی، قرار تعلیق تعقیب را لغو و

تعقیب را ادامه می‌دهد».

د) قرار تعلیق تعقیب

یکی دیگر از راه‌های تحقق آموزه‌های «عدالت ترمیمی»، صدور قرار تعلیق تعقیب است که قانون‌گذار ایران برای اولین بار در سال ۱۳۵۲ با الحاق ماده‌ی ۴۰ مکرر به قانون آیین دادرسی کیفری (۱۲۹۰) پیش‌بینی کرد و در سال ۱۳۵۶ با تصویب قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری، با اندک تغییری در ماده‌ی ۲۲ آن قانون آمد. ماده‌ی ۸۱ لایحه‌ی آیین دادرسی کیفری در توجه به این راهکار چنین آورده است: «در جرایم تعزیری درجه شش، هفت و هشت که مجازات آن‌ها قابل تعلیق است، چنانچه شاکی وجود نداشته، گذشت کرده یا خسارت وارده جبران گردیده باشد و یا با موافقت بزه‌دیده، ترتیب پرداخت آن در مدت مشخصی داده شود و متهم نیز فاقد سابقه محکومیت مؤثر کیفری باشد، مقام قضایی می‌تواند پس از اخذ موافقت متهم و در صورت ضرورت با اخذ تأمین متناسب، تعقیب وی را از شش ماه تا دو سال معلق کند. در این صورت، مقام قضایی متهم را حسب مورد، مکلف به اجرای برخی از دستورات زیر می‌کند:

الف) ارائه خدمات به بزه‌دیده در جهت رفع یا کاهش آثار زیان بار یا معنوی ناشی از جرم با رضایت بزه‌دیده؛

ب) ترک اعتیاد از طریق مراجعه به پزشک، درمانگاه، بیمارستان و یا به هر طریق دیگر، حداکثر ظرف شش ماه؛

پ) خودداری از اشتغال به کار یا حرفه معین، حداکثر به مدت یک سال؛

ت) خودداری از رفت و آمد به محل یا مکان معین، حداکثر به مدت یک سال؛

ث) معرفی خود در زمان‌های معین به شخص یا مقامی به تعیین دادستان، حداکثر به مدت یک سال؛

ج) انجام دادن کار در ایام یا ساعات معین در مؤسسات عمومی یا عام‌المنفعه با تعیین

دادستان، حداکثر به مدت یک سال؛

چ) شرکت در کلاس‌ها یا جلسات آموزشی، فرهنگی و حرفه‌ای در ایام و ساعات معین، حداکثر به مدت یک سال؛

ح) عدم اقدام به رانندگی با وسایل نقلیه موتوری و تحویل دادن گواهینامه، حداکثر به مدت یک سال؛

خ) عدم حمل سلاح دارای مجوز یا استفاده از آن، حداکثر به مدت یک سال؛

د) عدم ارتباط و ملاقات با شرکای جرم و بزه‌دیده به تعیین دادستان، برای مدت معین؛

ذ) ممنوعیت خروج از کشور و تحویل دادن گذرنامه با اعلام مراتب به مراجع مربوط، حداکثر به مدت شش ماه؛

تبصره ۱: در صورتی که متهم در مدت تعلیق به اتهام ارتکاب یکی از جرایم مستوجب حد، قصاص یا تعزیر درجه هفت و بالاتر مورد تعقیب قرار گیرد و تعقیب وی منتهی به صدور کیفرخواست گردد و یا دستورات مقام قضایی را اجرا نکند، قرار تعلیق لغو و با رعایت مقررات مربوط به تعدد، تعقیب به عمل می‌آید و مدتی که تعقیب معلق بوده است، جزء مدت مرور زمان محسوب نمی‌شود. چنانچه متهم از اتهام دوم تبرئه گردد، دادگاه قرار تعلیق را ابقاء می‌کند. مرجع صادرکننده قرار مکلف است به مفاد این تبصره در قرار صادره تصریح کند.

تبصره ۲: قرار تعلیق تعقیب، ظرف ده روز پس از ابلاغ، قابل اعتراض در دادگاه کیفری مربوط است.

تبصره ۳: هرگاه در مدت قرار تعلیق تعقیب معلوم شود که متهم دارای سابقه محکومیت کیفری مؤثر است، قرار مزبور بلافاصله به وسیله مرجع صادرکننده لغو و تعقیب از سر گرفته می‌شود. مدتی که تعقیب معلق بوده است، جزء مدت مرور زمان محسوب نمی‌شود.

تبصره ۴: بازپرس می‌تواند در صورت وجود شرایط قانونی، اعمال مقررات این ماده را از دادستان درخواست کند.

تبصره ۵: در مواردی که پرونده به طور مستقیم در دادگاه مطرح می‌شود، دادگاه می‌تواند مقررات این ماده را اعمال کند.

تبصره ۶: قرار تعلیق تعقیب در دفتر مخصوصی در واحد سجل کیفری ثبت می‌شود و در صورتی که متهم در مدت مقرر، ترتیبات مندرج در قرار را رعایت ننماید، تعلیق لغو می‌گردد.

ه) قرار ترک تعقیب

صدور قرار ترک تعقیب در ماده‌ی ۱۷۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری (۱۳۷۸) پیش‌بینی شده است، اما ابهام‌ها و ایرادهای زیادی بر این ماده متوجه است از جمله ابهام در مرجع صادرکننده‌ی قرار ترک تعقیب و نوع جرایمی که امکان صدور قرار نسبت به آنها وجود دارد. سؤال‌های دیگری نیز مطرح است. مانند آن که: صدور قرار ترک تعقیب به درخواست مدعی خصوصی تا چند مرحله جایز است؟ و اگر مدعی خصوصی تعقیب مجدد را درخواست کند؛ آیا تعقیب از اول شروع می‌شود یا از همان جایی که متوقف مانده، ادامه می‌یابد؟

اما لایحه‌ی آیین دادرسی کیفری با پیش‌بینی موضوع قرار ترک تعقیب در ماده‌ی ۷۹ به این ابهام‌ها پاسخ داده است: «در جرایم قابل گذشت، شاکی می‌تواند تا قبل از صدور کیفرخواست در خواست ترک تعقیب کند. در این صورت، دادستان قرار ترک تعقیب صادر می‌کند. شاکی می‌تواند تعقیب مجدد متهم را فقط برای یک بار تا یک سال از تاریخ صدور قرار ترک تعقیب درخواست کند».

۱-۲ پذیرش اصل «موقعیت داشتن تعقیب» در لایحه‌ی مجازات اسلامی

الف) حکم به معافیت از کیفر

در نظام قضایی ایران، معافیت از کیفر برای اولین بار در ماده‌ی ۳۸ لایحه‌ی جدید مجازات اسلامی پیش‌بینی شده است. در این نهاد قضایی قاضی دادگاه پس از احراز مجرمیت مرتکب، چنانچه تشخیص دهد وی با عدم

اجرای مجازات نیز اصلاح می شود، می تواند با صدور حکم به معافیت از کیفر، پرونده را مختومه نماید.

ماده ی ۳۸ مقرر داشته است: «در جرایم تعزیری درجه های هفت و هشت، در صورت احراز جهات تخفیف چنانچه دادگاه پس از احراز مجرمیت، تشخیص دهد که با عدم اجرای مجازات نیز مرتکب اصلاح می شود، در صورت فقدان سابقه کیفری مؤثر و گذشت شاکی و جبران ضرر و زیان یا برقراری ترتیبات جبران آن، می تواند حکم به معافیت از کیفر صادر کند». قانون گذار برای اعمال این ماده شرایطی را مقرر کرده است که عبارتند از:

- ۱- جرم از جرایم تعزیری درجات ۷ یا ۸ باشد. یعنی حکم به معافیت از کیفر در جرایم تعزیری درجات ۱ تا ۶ امکان پذیر نیست؛
- ۲- دادگاه مجرمیت مرتکب را احراز کند؛
- ۳- دادگاه جهات تخفیف را احراز کند؛
- ۴- مرتکب فاقد سابقه ی مؤثر کیفری باشد؛
- ۵- شاکی گذشت کرده باشد؛
- ۶- ضرر و زیان بزه دیده جبران شده باشد یا کیفیت جبران خسارت مشخص شده باشد؛
- ۷- دادگاه احراز کند که مرتکب بدون مجازات نیز اصلاح می شود.

ب) تعویق صدور حکم

قرار تعویق صدور حکم، تأسیس جدیدی است که قانون گذار ایران برای اولین بار در ماده ی ۳۹ لایحه ی قانون مجازات اسلامی پیش بینی کرده است. این قرار مشابه قرار تعلیق تعقیبی است که اختیار صدور آن که در مرحله ی تحقیقات مقدماتی برای دادستان پیش بینی شده است. مطابق این ماده: «در جرایم موجب تعزیر درجه شش تا هشت دادگاه می تواند پس از احراز مجرمیت متهم با ملاحظه وضعیت فردی، خانوادگی و اجتماعی و سوابق و احوالی و احوالی که موجب ارتکاب جرم گردیده است، در صورت وجود شرایط زیر صدور حکم را به مدت شش ماه تا دو سال به تعویق اندازد:

نظام عدالت کیفری با صرف هزینه و امکاناتی وسیع، ادله ی وقوع جرم را جمع آوری و در صورت محکومیت قطعی شخص، مجازات را در قبال او اجرا می کند، اما نه تنها شخص اصلاح نمی شود، بلکه گاه نتیجه عکس دارد و شخص به دلیل دوری از جامعه و خوردن بر چسب مجرمانه، بیشتر از قبل به فعالیت های مجرمانه روی می آورد. از سوی دیگر، بزه دیده به منزله ی قربانی و متضرر اصلی از وقوع جرم، بدون جبران خسارت وارد شده، فراموش می شود. جایگزین های تعقیب دعوای عمومی در قالب رعایت اصل موقعیت داشتن تعقیب، در صدد آن است که اعتبار از دست رفته نظام عدالت کیفری را در این خصوص به آن اعاده کند.

الف) وجود جهات تخفیف؛

ب) پیش بینی اصلاح مرتکب؛

پ) جبران ضرر و زیان یا برقراری ترتیبات جبران؛

ت) فقدان سابقه کیفری مؤثر.

تبصره: محکومیت مؤثر، محکومیتی است که محکوم را به تبع اجرای حکم، بر اساس ماده (۲۵) این قانون از حقوق اجتماعی محروم می کند. قانون گذار ضمن مواد ۴۳ و ۴۴ لایحه، نتیجه صدور قرار تعویق صدور حکم را این گونه بیان کرده است:

ماده ی ۴۳ مقرر داشته است: «در مدت تعویق، در صورت ارتکاب جرم موجب حد، قصاص و جنایات عمدی موجب دیه یا تعزیر تا درجه هفت، دادگاه به لغو قرار تعویق اقدام و حکم محکومیت صادر می کند. در صورت عدم اجرای دستورهای دادگاه، قاضی می تواند برای یک بار تا نصف مدت مقرر در قرار،

به مدت تعویق اضافه یا حکم محکومیت صادر کند.

تبصره: در صورت الغاء قرار تعویق و صدور حکم محکومیت، صدور قرار تعلیق اجرای مجازات ممنوع است»، در ماده ی ۴۴ نیز آمده است: «پس از گذشت مدت تعویق با توجه به میزان پای بندی مرتکب به اجرای دستورهای دادگاه، گزارش های مددکار اجتماعی و نیز ملاحظه وضعیت مرتکب، دادگاه حسب مورد به تعیین کیفر یا صدور حکم معافیت از کیفر اقدام می کند».

ج) تعلیق اجرای مجازات

یکی دیگر از آموزه های مکتب «عدالت ترمیمی» که به نوعی در راستای پذیرش «اصل موقعیت داشتن تعقیب کیفری» است، تعلیق اجرای مجازات است. این نهاد در قانون مجازات اسلامی پذیرفته شده و با تغییراتی در لایحه ی جدید پیش بینی شده است. جلوگیری از تحمل عواقب زیان بار زندان از ناحیه ی مرتکب و خانواده ی او، بهره مندی جامعه از نیروی کار مجرم، فرصت دادن به مجرم جهت انطباق رفتار خود با هنجارهای جامعه، رعایت اصل تفرید مجازات ها و گاه توسل به انصاف در اجرای امور کیفری، جملگی توجیهاتی است که برای توسل به نهاد تعلیق اجرای مجازات بیان شده است. ماده ی ۴۵ لایحه ی مجازات اسلامی در این خصوص مقرر داشته است: «در جرایم تعزیری درجه شش تا هشت دادگاه می تواند در صورت وجود شرایط مقرر برای تعویق صدور حکم، اجرای تمام یا قسمتی از مجازات را از یک تا پنج سال معلق نماید. دادستان یا قاضی اجرای احکام نیز پس از اجرای یک سوم مجازات می تواند از دادگاه صادر کننده حکم قطعی، تقاضای تعلیق نماید. همچنین محکوم می تواند پس از تحمل یک سوم مجازات، در صورت دارا بودن شرایط قانونی، از طریق دادستان یا قاضی اجرای احکام کیفری تقاضای تعلیق نماید.»

برخلاف آن چه در تعویق صدور حکم گفته شد، در تعلیق اجرای مجازات، دادگاه طبق مقررات آیین دادرسی کیفری، رسیدگی را به اتمام رسانیده و ختم آن را اعلام می کند و حکم محکومیت مرتکب را با تعیین نوع و میزان مجازات صادر می نماید؛ سپس به موجب تصمیم دیگری که قرار نامیده می شود، مبادرت به تعلیق اجرای مجازات می کند. در تعویق صدور حکم، محاکمه انجام نشده و حکم صادر نگردیده است. چنانچه مرتکب به شرایط مندرج در ماده قانونی مربوط به تعویق پای بند نباشد، محاکمه ی وی مجدداً آغاز و اتخاذ تصمیم خواهد شد.

نکته ی قابل توجه در لایحه ی جدید در خصوص تعلیق اجرای مجازات، امکان صدور حکم تعلیق مجازات پس از صدور حکم محکومیت است؛ یعنی زمانی که محکوم علیه یک سوم از مجازات حبس را تحمل کرد، می تواند تعلیق مابقی آن را از دادگاه تقاضا نماید.

نتیجه گیری

با توجه به ناکارآمدی نظام عدالت کیفری

فعلی در رسیدن به اهداف خود از قبیل اصلاح، درمان و برقراری امنیت در جامعه، شیوه های سنتی تعقیب دعوای عمومی مورد انتقاد جدی قرار گرفته است؛ زیرا نظام عدالت کیفری با صرف هزینه و امکاناتی وسیع، ادله ی وقوع جرم را جمع آوری و در صورت محکومیت قطعی شخص، مجازات را در قبال او اجرا می کند اما نه تنها شخص اصلاح نمی شود، بلکه گاه نتیجه عکس دارد و شخص به دلیل دوری از جامعه و خوردن بر چسب مجرمانه، بیشتر از قبل به فعالیت های مجرمانه روی می آورد. از سوی دیگر، بزه دیده به منزله ی قربانی و متضرر اصلی از وقوع جرم، بدون جبران خسارت وارد شده، فراموش می شود. جایگزین های تعقیب دعوای عمومی در قالب رعایت اصل موقعیت داشتن تعقیب، در صدد آن است که اعتبار از دست رفته نظام عدالت کیفری را در این خصوص به آن اعاده کند؛ زیرا در این نگاه، دادستان با توجه به شخصیت متهم، جرم ارتكابی و میزان ضرر و زیان وارده، از یک سو در صدد است واکنش

کیفری را به گونه ای سازمان بخشند که بر شخص مؤثر واقع شود و از سوی دیگر، زمینه بازگشت او به جامعه و فعالیت های اجتماعی را فراهم کند.

به بیان دیگر، اگر تاکنون سخن از فردی کردن کیفر در مرحله ی اجرای مجازات بود، امروز از فردی کردن تعقیب کیفری یاد می شود که طی آن دادستان متناسب با شخصیت متهم و جرم ارتكابی دیگر شرایط و اوضاع و احوال، دست به انتخاب می زند. بدیهی است در این رویکرد همراهی و کسب موافقت متهم شرط تحقق اجرای برنامه ها است.

هدف اصلی تمکین به «اصل موقعیت داشتن تعقیب» آن است که علاوه بر تحقق اصلاح و درمان شخص، زمینه ی جبران ضرر و زیان های وارده نیز فراهم گردد. علاوه بر آن، نظام عدالت کیفری نیز بتواند با سرعت به جرایم ارتكابی رسیدگی کند و ذهن و دغدغه ی قضات، به جرایم سنگین و سازمان یافته معطوف گردد.

(کوشکی، ۱۳۸۹؛ ۱۳۴۶)

پی نوشت ها:

- ۱- برای آگاهی بیشتر در این خصوص، بنگرید به: شیدائیان، پایان نامه ی مقطع کارشناسی ارشد- دانشگاه تهران
 - ۲- ماده ی ۴۰ مکرر قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۰) الحاقی ۱۳۵۲: «در امور جنحه هرگاه متهم اقرار به ارتکاب جرم نماید و این قرار حسب محتویات پرونده مقرون به واقع باشد، در صورتی که دادستان با ملاحظه وضع اجتماعی و سوابق زندگی و روحیه متهم و اوضاع و احوالی که موجب ارتکاب جرم گردیده تعلیق تعقیب را مناسب بداند می تواند با احراز شرایط زیر تعقیب کیفری او را معلق و پرونده را به دادگاه جنحه ارسال نماید:
 - ۱) موضوع اتهام از جرایم مندرج در باب دوم قانون کیفر عمومی نباشد؛
 - ۲) متهم سابقه محکومیت مؤثر نداشته باشد؛
 - ۳) شاکی خصوصی در بین نبوده یا گذشت کرده باشد؛
- دادگاه جنحه در صورتی که قرار تعلیق را تأیید نماید، قرار قطعی است؛ در غیر این صورت طبق مقررات به موضوع اتهام رسیدگی خواهد نمود.
- هرگاه درباره متهم قرار تأمین صادر شده باشد پس از قطعیت قرار تعلیق، قرار تأمین ملغی الاثر خواهد شد.
- تبصره ۱: قرار تعلیق تعقیب در دفتر مخصوص در اداره سجل کیفری ثبت می شود و در صورتی که متهم ظرف سه سال از تاریخ صدور قرار تعلیق، مرتکب جنحه یا جنایتی شود، نسبت به اتهام سابق نیز با رعایت مقررات تعدد جرم مورد تعقیب قرار خواهد گرفت.
- تبصره ۲: در مورد تعدد جرم هرگاه جرایم انتسابی توأمأ واقع شده باشد،

مانع از اجرای مفاد این ماده نیست و در صورتی که یکی از جرایم انتسابی از درجه جنایی باشد، دادستان وقتی می تواند قرار تعلیق در مورد امور جنحه را صادر نماید که امر جنایی منتهی به صدور قرار منع تعقیب شده باشد.»

۳- ماده ی ۶ قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶: «در کلیه محکومیت های جنحه ای در صورتی که دادستان از حکم صادر شده پژوهش یا فرجام نخواست باشد، محکوم علیه می تواند با رجوع به دادگاه صادرکننده حکم ضمن اسقاط حق و انصراف از شکایت پژوهشی یا فرجامی یا استرداد آن تخفیف در مجازات خود را تقاضا کند در این صورت دادگاه در وقت فوق العاده با حضور دادستان به موضوع رسیدگی می کند و تا یک ربع از مجازات مندرج در حکم را اعم از حبس یا جزای نقدی تخفیف می دهد و این رأی قطعی است. ولی در هر حال هیچ مجازات حبسی را با رعایت تخفیف مندرج در این ماده نمی توان به جزای نقدی تبدیل نمود.»

۴- مواد ۱-۴۱ و ۲-۴۲ قانون آیین دادرسی کشور فرانسه

فهرست منابع:

- ۱- «جایگزین های تعقیب»، فصل نامه ی پژوهش حقوق، شماره ۲۹
- ۲- قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸
- ۳- قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۰
- ۴- قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶
- ۵- لایحه جدید آیین دادرسی کیفری
- ۶- لایحه جدید مجازات اسلامی

مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در کنوانسیون های بین المللی

قسمت پایانی

دکتر ایرج گلدوزیان (عضو هیأت علمی دانشگاه تهران)

ابراهیم قربانی (دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق کیفری و جرم شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل، عضو باشگاه پژوهشگران جوان)



گفتار چهارم - قتل به تسبیب در قلمرو فعالیت اشخاص حقوقی

شاید به جرأت بتوان ابراز داشت که یکی از مهمترین جرایمی که هم توسط اشخاص حقیقی و هم توسط اشخاص حقوقی ارتکاب می یابد همین جرایم علیه اشخاص باشد که از زمره ی آن جرایم قتل و صدمات بدنی می باشد. آن چه در خصوص جرایم علیه اشخاص مهم به نظر می رسد بحث غیر قابل منحصر بودن این گونه جرایم به غیر عمدی بودن است، بلکه جرایم عمدی از جمله قتل عمد نیز ممکن است مسئولیت کیفری برای اشخاص حقوقی ایجاد کند و این گونه جرایم شامل حوادث ناشی از کار و هرنوع آسیب های بدنی که به علت نقض ابزار کار و تأسیسات و یا ناسالم بودن فرآورده های موسسات تولیدی می گردد. در زیر به چند پرونده در این خصوص که در محاکم داخلی مطرح بوده است، می پردازیم.

در پرونده مطروحه در شعبه ی ۱۰۴ دادگاه عمومی جزایی شهرستان اردبیل مبنی بر اتهام تسبیب در قتل عمدی آقای ع. ج مدیر محترم ... خلخال، ناشی از عدم رعایت نظامات دولتی و با قصور نسبت در صدی و محتویات پرونده و ... نهایتاً دادگاه اقدام به صدور رأی نموده و متهم را بر اساس مادتین ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۶،

نیست که قانون آن را به رسمیت شناخته و اعتبار بخشیده باشد، بلکه موجودی مستقل و مجزای از افراد تشکیل دهنده ی خود دارد، او موجودی مستقل است و حتی هویتی جداگانه و متمایز از کسانی که آن را تشکیل داده اند، دارد. (صفار، همان، ص ۹۸) طرفداران این نظریه برای شخص حقوقی اراده و خواست جداگانه و مستقل از اعضا قائل هستند که تابع اراده ی جمع و اعضا است.

گفتار دوم - نظریه ی فرضی بودن شخص حقوقی

طرفداران این نظریه می گویند شخص حقوقی وجود واقعی ندارد، بلکه وجود فرضی و مجازی دارد، زیرا شخصیت واقعی تنها متعلق به انسان است و استعمال کلمه ی شخص در مورد موجودات دیگر، امری مجازی است.

گفتار سوم - نظریه ی اعتباری بودن شخص حقوقی

این نظریه زمانی مطرح شد که عده ای از حقوقدانان معاصر (والین و ردل) در خصوص ماهیت اشخاص حقوقی نظریه ی جدیدی را ابراز داشتند مبنی بر اعتباری بودن شخص حقوقی. این نظریه بهتر از سایر نظریه ها، حقایق اجتماعی و حقوقی را توجیه می کند. طرفداران این نظریه بر این باورند که «مجازی

۳۱۶ و ۳۱۸ قانون مجازات اسلامی به پرداخت ۲۰٪ دیه ی کامل یک مرد مسلمان به اضافه یک سوم آن از باب تغلیظ دیه به علت وقوع قتل در ماه رجب که یکی از ماه های حرام می باشد؛ در حق اولیای دم محکوم نموده که پرداخت دیه بر عهده مدیریت ... خلخال به عنوان شخصیت حقوقی مستقل می باشد. در نهایت رأی صادره با اعتراض محکوم علیه مواجه می شود که دادگاه تجدیدنظر همان استان باز دادنامه معترض عنه را تأیید می نماید.

مبحث چهارم - ماهیت اشخاص حقوقی

در خصوص ماهیت اشخاص حقوقی نظریات و عقاید گوناگونی مطرح شده که از مجموع مطالعات و نظریات دکترین حقوق چنان برداشت می شود که دو نظریه واقعی بودن و فرضی بودن از قدمت و سابقه ی بیشتری برخوردار هستند، لذا ابتدا به این دو نظریه و سپس به نظریه ی دیگری که قابل طرح و بحث می باشد، یعنی نظریه ی اعتباری خواهیم پرداخت و نهایتاً نظریه قابل قبول در سیستم حقوقی ایران را نیز تعیین خواهیم نمود.

گفتار اول - نظریه ی واقعی بودن شخص حقوقی

برحسب این نظریه شخصیت حقوقی وجودی فرضی و قانونی و یا به عبارت دیگر اعتباری

یا حقیقی بودن شخص حقوقی، مسأله‌ای مجعول و ساختگی است و شخصیت حقوقی مفهوم انتزاعی و تأسیس حقوقی است که از ابداعات تمدن امروز است».

گفتار چهارم - نظریه‌ی قابل قبول در حقوق ایران

با توجه به اشاره نظریات مذکور و استدلال آنها و مطالعه در منابع ایران می‌توان دریافت که در حقوق ایران نظریه‌ی واقعی بودن شخص حقوقی بیشتر قابل قبول است، زیرا اولاً قوانین ایران با گسترش وجود فعالیت اشخاص حقوقی و آزادی نسبی در این زمینه مساعد است و حتی در بعضی از اشخاص حقوقی، ثبت در دفتر مخصوص را شرط وجود آنها نمی‌داند.

(ماده‌ی ۵۸۷ قانون تجارت) مثلاً شرکت‌های بازرگانی پس از انجام دادن پاره‌ای امور و قبل از ثبت در دفتر شرکت‌ها، شخصیت - حقوقی پیدا می‌کنند. (ماده‌ی ۵۸۳ قانون تجارت و ماده‌ی ۱۷ قانون شرکت‌های سهامی مصوب ۱۳۴۷، اصلاحی ۱۳۵۳) ثانیاً اصل در حقوق ایران اهلیت شخص حقوقی است و اصولاً شخص حقوقی از همه‌ی حقوق شخص حقیقی برخوردار است مگر آنچه بر حسب طبیعت، ویژه‌ی شخص طبیعی باشد. (ماده‌ی ۵۸۸ قانون تجارت)

مبحث پنجم - مبانی نظری مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی

تحول و شکل‌گیری شخصیت حقوقی با تحول جوامع پیوستگی تام داشته است. بدین معنی که با تحول جوامع و پیدایش دولت و ایجاد مؤسسات و تشکل‌های اجتماعی، شخصیت - حقوقی نیز دچار تحول شده است. تقریباً در خلال دو قرن ۱۸ و ۱۹ در قوانین جزایی، مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی جایگاهی نداشت و همان گونه که ذکر شد فقط از لحاظ مدنی دارای مسئولیت بودند و دو نظریه در این باره در جدال و مناقشه بودند که به بررسی هر یک از آنها خواهیم پرداخت.

گفتار اول - نظریه‌ی طرفداران مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی

امروزه غالب حقوقدانان فرضیه عدم مسئولیت جزایی اشخاص حقوقی را نمی‌پذیرند و معتقدند که واقعیت قضایی و واقعیت جرم شناسی این اشخاص را باید مد نظر قرار داد. طرفداران این نظریه معتقدند که اشخاص حقوقی دارای اراده‌ی جمعی و مستقل هستند که از اراده‌ی اعضای تشکیل دهنده‌ی آنها مجزاست. که البته این دسته برای بیان نظرات خویش دلایلی داشتند که بحث در مورد آنها باعث اطاله‌ی موضوع خواهد شد.

گفتار دوم - نظریه‌ی قائلان به عدم مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی

در مقابل طرفداران به وجود مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دسته‌ای دیگر در جهت عکس طرز تفکر آنها به وجود آمدند که قائل به عدم مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی بودند. به اعتقاد این دسته، در حقوق جزا تنها کسی را می‌توان مسئول شناخت که دارای رگ و پوست و خون و عقل است. به عبارت دیگر، تنها شخص حقیقی می‌تواند بار مسئولیت جزایی را بر دوش بکشد؛ اشخاص حقوقی فاقد این خصوصیات هستند و به علاوه متن قانون مشخصی غالباً در زمینه‌ی کیفری این اشخاص وجود ندارد. آنها همچنین اضافه می‌نمایند که در مسئولیت جزایی باید بتوان جرم را به کسی صریحاً نسبت داد و آن گاه او را مجازات کرد.

مبحث ششم - عکس العمل جامعه در قبال جرایم ارتكابی اشخاص حقوقی

همانگونه که اشخاص حقیقی مرتکب جرمی می‌شوند و با عکس العمل جامعه که همانا مجازات آنهاست روبرو می‌شوند، منطقی است در صورت ارتكاب جرمی از سوی اشخاص حقوقی نیز عکس‌العملی از سوی جامعه نسبت به آنها وجود داشته باشد.

گفتار اول - موضع کنوانسیون پالمو در خصوص جرایم ارتكابی اشخاص حقوقی

کنوانسیون پالمو به عنوان اولین سند بین‌المللی در صحنه حقوق بین‌الملل کیفری است که مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی را می‌پذیرد، با این حال نیز باید توجه داشته باشیم که کنوانسیون بیشتر بر مسئول شناختن اشخاص حقوقی تاکید نموده است تا مجازات آنها.

ماده‌ی ۸ کنوانسیون در خصوص فساد مالی بود که قبلاً به آن اشاره شد و در خصوص قاچاق اشخاص نیز پروتکل الحاقی به کنوانسیون مزبور است که با سه هدف عمده‌ی پیشگیری و مبارزه، حمایت و کمک به بزه دیدگان و مجنی علیه و ارتقاء همکاری میان دولت‌ها بوجود آمده بود، در ماده‌ی ۵ خود این گونه اشاعه می‌دارد:

۱- هر دولت متعاهدی اقدامات و سایر اقدامات ضروری برای جرایم جنایی تلقی کردن رفتار مندرج در ماده‌ی ۳ این پروتکل وقتی به طور عمدی ارتكاب یابند، اتخاذ خواهد نمود.
۲- هر دولت متعاهدی هم چنین اقدامات قانون گذاری و سایر اقدامات لازم برای جرم جنایی تلقی کردن اعمال زیر اتخاذ خواهد کرد: (A) طبق مفاهیم اساسی حقوق داخلی، شروع به ارتكاب جرم مقرر در بند ۱ این ماده (B) مشارکت در یک جرم مقرر در بند ۱ این ماده؛

(C) سازماندهی و هدایت اشخاص دیگر به ارتكاب یک جرم مقرر در بند ۱ این ماده. همانطور که ملاحظه می‌شود در این ماده هیچ گونه تعریفی از ماهیت عمل مجرمانه ارائه نشده است؛ لیکن همانگونه که در بند ۱ این ماده هم اشاره شده است، برای تعریف این عنوان جنایی به ماده‌ی ۳ پروتکل تحت عنوان «استفاده از اصطلاحات» باید مراجعه نمود. (سلیمی، همان، ص ۹۱) این ماده این چنین تحریر یافته است:

از نظر این پروتکل:

(a) «قاچاق اشخاص» به معنای استخدام کردن، اعزام، انتقال، پناه دادن یا پذیرفتن

اشخاص است به وسیله ی تهدید یا توسل به زور یا اشکال دیگر اجبار، ربودن، تقلب یا فریب، اغفال، سوء استفاده از قدرت یا سوء استفاده از وضعیت آسیب پذیری، یا با دادن یا گرفتن مبالغ یا منافی برای تحصیل رضایت شخصی که روی دیگری کنترل دارد؛ که این اقدامات به منظور بهره برداری صورت می گیرند. بهره برداری شامل بهره برداری از فحشای دیگران یا اشکال دیگر بهره برداری جنسی، کار یا خدمات اجباری، به بردگی گرفتن یا اعمال مشابه بردگی استثمار یا استخراج اعضاء است.

(b) رضایت مجنی علیه قاچاق اشخاص در مورد بهره برداری مورد نظر مقرر در بند (a) این ماده وقتی که وسایل مزبور در آن بند بکار رفته باشند، ارزشی نخواهد داشت.

(c) استخدام، اعزام، انتقال، پناه دادن یا تحویل گرفتن یک کودک به منظور بهره برداری «قاچاق اشخاص» تلقی خواهد شد، حتی اگر متضمن هیچ یک از طرق مندرج در بند (a) نباشد. کودک به معنی شخص زیر هجده سال خواهد بود.

هم چنین بر اساس مفاده ماده ی ۴ قاچاق اشخاص نیز زمانی مشمول تمهیدات مقرر در این پروتکل خواهد بود که ماهیتاً فراملی بوده و توسط گروه سازمان یافته جنایتکارانه ارتکاب یابد. (اسعدی، همان، ص ۲۵۰) با این حال مشاهده می شود که کنوانسیون مزبور در خصوص جرایم سازمان یافته فراملی می باشد و اکثراً به جرم انگاری جرایم سازمان یافته که توسط اشخاص حقوقی انجام می پذیرد پرداخته است و مجازات هر یک از اقسام اشخاص حقوقی را به قوانین ملی کشورهای عضو و امضاء کننده خود واگذار کرده است.

گفتار دوم - حقوق فرانسه

در خصوص اشخاص حقیقی مجازاتها به صورت تفکیک نسبت به جرائم جنایی، جنحه و خلاف طبقه بندی شده و در خصوص مجازات های قابل اجرا نسبت به اشخاص حقوقی مجازات های مشترک برای جرایم جنایی و جنحه مقرر و در

خصوص جرایم خلافی مجازات های جداگانه پیش بینی نموده است. لذا ما در ادامه به طور مختصر به عکس العمل قانون فرانسه در قبال جرایم ارتكابی اشخاص حقوقی می پردازیم. کیفرهای جنایی یا جنحه ای قانونی نسبت به اشخاص حقوقی عبارتند از:

۱- جزای نقدی، ۲- در موارد پیش بینی شده به موجب قانون، کیفرهای بر شمرده در ماده ی ۳۸-۱۳۱، ماده ی ۳۹-۱۳۱

«میزان حداکثر جزای نقدی قابل اعمال نسبت به اشخاص حقوقی برابر با همان مبلغی است که در موارد مشابه نسبت به اشخاص حقیقی

تحول و شکل گیری شخصیت حقوقی با تحول جوامع پیوستگی تام داشته است. بدین معنی که با تحول جوامع و پیدایش دولت و ایجاد مؤسسات و تشکل های اجتماعی، شخصیت حقوقی نیز دچار تحول شده است

به موجب قانونی که جرم را مورد مجازات قرار می دهد پیش بینی شده است. (قانون ۹ مارس ۲۰۰۴) زمانی که موضوع جرم ارتكابی جنایی باشد که برای آن هیچ گونه مجازات جزای نقدی نسبت به اشخاص حقیقی پیش بینی نشده باشد، جزای نقدی قانونی نسبت به اشخاص حقوقی یک میلیون یورو خواهد بود. (ماده ی ۲۸-۱۲۱ اصلاحی ۲۰۰۴ به نقل از فرج الهی، همان، ص ۱۴۷)

ماده ی ۳۹-۱۳۱ «زمانی که قانون نسبت به اشخاص حقوقی جنحه یا جنایی را پیش بینی کرده می توان با یک یا چند کیفر زیر که مختصراً اشاره می شود، مورد مجازات قرار داد: انحلال به هنگامی که شخص حقوقی ایجاد شده است یا به هنگامی که موضوع جنحه یا جنایی است که مجازات حبس نسبت به اشخاص حقیقی (قانون ۱۲ ژوئن ۲۰۰۱) بیش یا برابر با ۳ سال حبس بوده و منصرف از

خود موضوع نسبت به ارتكاب وقایع مجرمانه باشد. ۲- ممنوعیت به صورت دائم یا برای یک دوره ی ۵ ساله یا بیشتر به انجام مستقیم یا غیرمستقیم یک یا چند فعالیت حرف های یا اجتماعی. ۳- جایگزینی زیر نظارت قضایی برای یک دوره ی ۵ ساله یا بیشتر. ۴- بستن دائمی یا برای یک دوره ی ۵ ساله یا بیشتر موسسه یا یک یا چند موسسه شرکاء در ارتكاب وقایع مجرمانه. ۵- اخراج از اماکن عمومی به طور دائم یا برای یک دوره ی ۵ ساله یا بیشتر.

گفتار سوم - حقوق ایران

نظام کیفری کشور ما هیچ گاه به صراحت مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی را پیش بینی نکرده است. به قول یکی از صاحب نظران «طبع فردمدارانه قوانین کیفری مانع از آن بوده است که تکالیف مقرر در قانون به گروه یا جمع واحدی تسری پیدا کند» (اردبیلی، ۱۳۸۳، ص ۲۳) و رویه قضایی نیز تاکنون هر جاسخن از شخص در مقررات کیفری به میان آورده مخاطب را انسانهای طبیعی شناخته است، ولی در قوانین قبل و بعد از انقلاب به مواردی بر می خوریم که مجازات اشخاص حقوقی پیش بینی شده است:

۱- قانون تجارت در بعضی از مواد خود از مجازات شرکت ها نام برده است. چنانچه در ماده ی ۲۲۰ قانون مزبور از محکومیت شرکت به جزای نقدی صحبت شده است.

۲- در اصل ۱۷۳ قانون اساسی ایران از نهادی به نام دیوان عدالت اداری صحبت شده است که وظیفه آن رسیدگی به تخلفات اشخاص حقوقی است.

۳- ماده ی ۴ قانون مقررات امور پزشکی و دارویی و مواد خوردنی و آشامیدنی مصوب ۲۹ خرداد ۱۳۳۴ از تعطیلی موسسه به عنوان ضمانت اجرای تخلف اشخاص حقوقی یاد نموده است.

۴- ماده ی ۱۷ قانون تعزیرات حکومتی مصوب ۲۳ اسفند ۱۳۶۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز از اخذ جریمه به عنوان کیفر شخص

حقوقی صحبت نموده است.

گفتار چهارم - در حقوق سایر کشورها الف - حقوق آمریکا

در حقوق جزای آمریکا، به خاطر پیچیدگی بیشتر حیات اجتماعی، شرکت‌های بزرگ صنعتی و تجاری نفوذ و اهمیت فوق العاده‌ای به دست آورده‌اند؛ به همین خاطر مسئولیت جزایی اشخاص حقوقی از دیر باز پذیرفته شده است.

ب - حقوق ایتالیا

در حقوق روم این اصل پذیرفته شده بود که اشخاص حقوقی قادر به ارتکاب جرم نیستند. این اصل به صورت *societas delinquere non posttest* بیان می‌شد؛ یعنی انجمن‌ها و اشخاص حقوقی نمی‌توانند مرتکب جرم شوند؛ ولی مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در حقوق جزای کنونی کشورهای لاتین از جمله خود ایتالیا پذیرفته شده است. به عنوان مثال ماده ۱۹۷ از قانون جزای ایتالیا مقرر می‌دارد: «مسئولیت مدنی اشخاص حقوقی در پرداخت غرامات، موجوداتی که دارای شخصیت حقوقی هستند، به استثنای دولت و استان‌ها و شهرستان‌ها در صورتی که نماینده یا کارمندان آن‌ها مرتکب تخلفی شوند و یا با مرتکب عمل مجرمانه رابطه تکفل داشته باشند و یا با مرتکب برخلاف وظایف ذاتی شغل خود عمل کرده باشد، در صورت محکومیت مرتکب چنان چه خود او توانایی مالی پرداخت جریمه را نداشته باشد مجبور به پرداخت مبلغی معادل جریمه تعیین شده هستند». (صانعی، همان، ص ۱۲۱)

ج - حقوق ژاپن

ضمانت اجرای ناطر بر شخص حقوقی بدین شرح می‌باشد:

- انحلال، بستن، ضمانت اجرای مالی «نقدی»، اعاده وضع به حالت سابق، محرومیت از انجام معامله با نهادهای عمومی، محرومیت از امتیازات و کمک‌های مالی دولت، ممنوعیت از آگهی دادن. در موردی

که شخص حقوقی تکرار رفتارهای غیرقانونی را متوقف نکند، بعضاً انتشار حکم و مراتب تحمیل ضمانت اجرا از طرف رسانه‌های گروهی مورد استفاده قرار می‌گیرد. (عبدالهی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۹)

مبحث هفتم - مسئولیت کیفری سازمان‌های بین‌المللی در کنوانسیون پالرمو

نگاه به کنوانسیون پالرمو و مطالعه آن ما را به این نتیجه می‌رساند که بحث اصلی آن راجع به جرایم سازمان یافته فراملی توسط اشخاص حقوقی می‌باشد. آنچه باید اظهار داشت که سازمان‌های بین‌المللی نیز به عنوان یکی از اشخاص حقوقی قلمداد می‌گردند لذا در این رهگذر می‌توان آن‌ها را مطابق مفاد و محتوای کنوانسیون مسئول محسوب کرد.

در کنوانسیون مزبور قید شده است که گروه‌ها (سازمان‌ها) در ارتکاب جنایات سازمان یافته فراملی همیشه دخیل هستند و نظر به اینکه گروه‌ها نیز می‌توانند در دولتی به ثبت رسیده و یا حتی جزء اشخاص حقوقی حقوق عمومی باشند لذا مسئولیت کیفری شخص حقوقی در صراحت در آن پذیرفته شده است.

ماده ۱۰ کنوانسیون تحت عنوان «مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی» مقرر می‌دارد:

۱- هر دولت عضو، منطبق با اصول حقوقی خود، تدابیر لازم جهت برقراری مسئولیت اشخاص حقوقی مشارکت کننده در ارتکاب جنایات شدیدی که یک گروه مجرم سازمان یافته نیز در آنها دخالت دارد و نیز جرایم موضوع مواد ۵، ۶، ۸ و ۲۳ این کنوانسیون را اتخاذ خواهد نمود.

۲- بسته به اصول حقوقی دولت عضو، مسئولیت اشخاص حقوقی می‌تواند کیفری، مدنی یا اداری باشد.

۳- این مسئولیت خدشه‌ای به مسئولیت کیفری اشخاص حقیقی که مرتکب این جرایم شده‌اند، وارد نخواهد کرد.

۴- هر دولت عضو، به طور اخص، اطمینان

حاصل خواهد کرد، اشخاص حقوقی که طبق این ماده مسئول شناخته می‌شوند، مورد مجازات‌های کیفری یا غیر کیفری موثر، متناسب و بازدارنده، از جمله مجازات‌های مالی قرار خواهند گرفت.

مبحث هشتم - بررسی مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی فاقد شخصیت حقوقی بین‌المللی در کنوانسیون پالرمو

همان گونه قبلاً ذکر شد در کنوانسیون پالرمو؛ نظر به اینکه اکثر گروه‌ها در ارتکاب جنایات سازمان یافته فراملی دخیل هستند و با توجه به این که، این گروه‌ها می‌توانند در دولتی به ثبت رسیده و یا حتی جزء اشخاص حقوقی حقوق عمومی باشند، لذا مسئولیت کیفری آن‌ها «شخص حقوقی» در این کنوانسیون به صراحت پذیرفته شده است.

اما باید به این نکته نیز توجه داشت، به نظر آنچنان می‌رسد که مراد از اشخاص مرقوم در کنوانسیون پالرمو همان اشخاص حقوقی هستند که به رسمیت شناخته شده‌اند و دارای شخصیت حقوقی‌اند و شامل اشخاص حقوقی فاقد شخصیت حقوق بین‌المللی نمی‌گردد.

ماده ۱۰ این کنوانسیون تحت عنوان «مسئولیت اشخاص حقوقی» مقرر می‌دارد:

۱- هر دولت عضو، منطبق با اصول حقوقی خود، تدابیر لازم جهت برقراری مسئولیت اشخاص حقوقی مشارکت کننده در ارتکاب جنایات شدیدی که یک گروه مجرم سازمان یافته نیز در آنها دخالت دارد و نیز جرایم موضوع مواد ۵، ۶، ۸ و ۳۲ این کنوانسیون را اتخاذ خواهد نمود.

۲- بسته به اصول حقوقی دولت عضو، مسئولیت اشخاص حقوقی می‌تواند کیفری، مدنی یا اداری باشد.

۳- این مسئولیت خدشه‌ای به مسئولیت کیفری اشخاص حقیقی که مرتکب این جرایم شده‌اند، وارد نخواهد کرد.

۴- هر دولت عضو، به طور اخص، اطمینان



حاصل خواهد کرد، اشخاص حقوقی که طبق این ماده مسئول شناخته می‌شوند، مورد مجازات‌های کیفری یا غیر کیفری موثر، متناسب و باز دارنده، از جمله مجازات‌های مالی قرار خواهند گرفت.

با توجه به ماده ی ۱۰، کنوانسیون پالرمو و بندهای چهار گانه آن اولاً، مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی به صورت مضیق می باشد نه موسع. زیرا بنا به دلالت بند ۱ ماده ی ۱۰، اشخاص حقوقی فقط بخاطر جنایات مقرر در مواد ۵، ۸، ۶ و ۲۳ مسئول هستند و از این منظر مسئولیت کیفری آنها مضیق و محدود است نه موسع. (سلیمی، همان، ص ۴۱)

از منظر دیگر مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی به نحوی نسبی است: زیرا بند ۲ ماده ی ۱۰ بیشتر به مسئول شناختن اشخاص حقوقی، اعم از کیفری، مدنی و انتظامی تأکید نموده است و بند ۴ نیز دول عضو را متعهد به پیش بینی ضمانت اجراهای موثر، متناسب و باز دارنده کیفری یا غیر کیفری به ویژه ضمانت اجرای مالی نموده است.

به نظر می‌رسد، دلیل این که صدر ماده به مسئولیت اشخاص حقوقی اختصاص یافته است و نه به مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی و فقط در متن ماده به عنوان یکی از گزینه ها به مسئولیت کیفری اشاره شده است و هم چنین انشای بندهای ۲ و ۴ بدین نحو، بخاطر کشورهای بی استقامتی است که در حقوق داخلی خود مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی را به رسمیت شناخته اند و اگر یکباره مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی به عنوان تنها گزینه قید می‌گردید، علاوه بر این که در همان مرحله تدوین و امضاء با مخالفت بسیاری از نمایندگان کشورها مواجه می‌گردید، متعاقباً نیز در مرحله تصویب، کنوانسیون به خاطر مغایرت با حقوق داخلی تعداد زیادی از کشورها، اقبال کمتری پیدا می‌کرد. از این رو دولت‌های متعاهد مخیر شده اند که حسب قوانین داخلی خود به تعقیب کیفری یا اداری و مدنی اشخاص - حقوقی

مرتکب جنایات سازمان یافته ی فراملی مبادرت نمایند. (همان، ص ۴۱) خصوصیت کنوانسیون پالرمو این است که جرایم را پیش بینی ولی مجازات را تعیین نکرده است و آن را بر عهده کشورهای عضو کنوانسیون گذاشته است.

بنابراین با توجه به مطالب مزبور می توان این گونه جمع بندی نمود، که حقوق بین الملل کیفری نسبت به اشخاص حقوقی فاقد شخصیت حقوقی بین المللی بی توجه نیست و چنانچه فعالیت های آن‌ها برای نظم عمومی جامعه بین المللی خطرناک باشد، خود بطور مستقیم وارد عمل نمی شود بلکه جرایم خطرناک را مطابق با اصل قانونی بودن جرایم تعیین و تعیین مجازات‌ها را بر عهده خود کشورها می گذارد تا خود کشورها اقدام به « جرم انگاری » و تعیین مجازات کنند و وظیفه تعقیب، تحقیق، محاکمه و اجرای مجازات بر عهده خود کشورها است. بنابراین در حقوق بین الملل کیفری اصل بر فردی بودن مسئولیت کیفری است.

نتیجه گیری

۱- یکی از ضروریات زندگی اجتماعی امروز وجود شخص حقوقی است از این رو بحث پاره ای مسایل مهم و اصول کلی شخص حقوقی مشتمل بر مفهوم، اقسام، ماهیت آن در کنار بحث مسئولیت کیفری شخص حقوقی ضروری به نظر می‌رسد. در بحث مربوط به تعریف شخص حقوقی، ضمن نقل تعاریف لغوی و اصطلاحی به تعاریف دکتترین (ضمن اختلاف نظر آنان) نیز در این زمینه پرداختیم و پی بردیم که شخص حقوقی زمانی پدید می‌آید که دسته ای از افراد که دارای منافع و فعالیت مشترکی هستند یا پاره ای از اموال که به اهداف خاصی اختصاص داده شده اند در کنار هم قرار بگیرند و قانون آن‌ها را طرف حق و تکلیف بشناسد و برای آن‌ها شخصیت مستقلی قائل شود. مانند: شهرداری، دانشگاه آزاد.

۲- در خصوص اقسام شخص حقوقی

دریافتیم چنانچه شخص حقوقی مربوط به روابط خصوصی مردم باشد و هدف و فعالیت آن‌ها نیز در زمینه ی حقوق خصوصی قلمداد گردد، جزو اشخاص حقوقی خصوصی هستند و این اشخاص به سه دسته شرکت تجاری، موسسات غیر تجاری و موقوفات تقسیم می‌شدند و چنانچه این اشخاص مربوط به حقوق عمومی باشند، جزو اشخاص حقوقی عمومی محسوب می‌شدند، ویژگی مهمی که این اشخاص (اشخاص حقوقی عمومی) داشتند، برخورداری از امتیازات قدرت عمومی بود و از بارزترین این اشخاص دولت به حساب می‌آمد.

۳- با مطالعه ی دقیق منابع و نظریات دکتترین حقوق و اعتقاد راسخ به این نکته که درک و فهم صحیح یا برداشت و تبیین درست از یک مفهوم تأسیس حقوقی، بدون مطالعه در اصل و منشاء آن و در تطورات و تحولات تاریخی آن، ممکن نیست. ابتدا به بررسی تاریخی موضوع پرداختیم و سعی داشتیم با یافتن ریشه‌های تاریخی و زمینه‌های اجتماعی پیدایش این فکر، دریابیم که سیر تکوین این اندیشه که موضوعاتی غیر انسانی بتوانند همچون شخص آدمی، صاحب حق و تکلیف گردند، در اذهان چگونه بوده است؟ در این رهگذر دریافتیم که مفاهیم به ظاهر نو و جدید حقوقی، فرزندان اندیشه‌های کهن هستند که در بستر تاریخی زمان، ریشه دوانیده اند. لذا مطالعه ی تاریخی و بررسی سابقه ی آن‌ها را در تحقیقات امروزی ضرورتی اجتناب ناپذیر قلمداد نمودیم و خود به تبع این ضرورت به بررسی پرداختیم و به این نتیجه دست پیدا کردیم که فعالیت های گسترده ی شرکت‌ها، موسسات و سندیکاها باعث تولد اشخاص حقوقی گشت. در خصوص ریشه تاریخی آن در دین مبین اسلام نیز روشن شد که اسلام این اشخاص را به رسمیت نمی‌شناسد و خود ملاکی برای اثبات آن تعیین نموده که موضوعی از موضوعات غیر انسانی است و در فقه اسلامی تحت عنوان اهلیت

تملك قابل طرح بود. بنابراین در شرع اسلام موضوعی که صلاحیت تملك داشت شخص حقوقی محسوب می‌شد. در حقوق رم، شهر Polis دارای شخصیت حقوقی بود و منظور از آن، دولت یا جامعه سیاسی است. در قوانین کشورمان نیز برای نخستین بار این عنوان (شخصیت حقوقی) در قانون تجارت مصوب سال ۱۳۰۴ مطرح شد و بعد به موجب قانون تجارت ۱۳۱۱ نظامات، قواعد، احکام و آثار قانونی آن بیان شد.

۵- در مورد ماهیت شخص حقوقی نیز که یکی از مباحث داغ و پرشور بحث بود، نظریات مختلفی بیان شد، که از میان آنها نظریه‌ی واقعی بودن و فرضی بودن از قدمت و سابقه‌ی بیشتری برخوردار بودند. بر اساس نظریه‌ی واقعی بودن شخصیت حقوقی وجودی فرضی و قانونی و یا به عبارت دیگر اعتباری نیست که قانون آن را به رسمیت شناخته و اعتبار بخشیده باشد بلکه موجودی مستقل و مجزای از افراد تشکیل دهنده‌ی خود دارد و لذا او برای خود دنیایی از سود و منافع را متصور است.

در مقابل این نظریه، نظریه‌ی دیگری مبنی بر نظریه‌ی فرضی بودن مطرح بود که طرفداران آن نیز اعتقادی داشتند که شخص حقوقی وجود واقعی ندارد، بلکه کاملاً فرضی و مجازی است، زیرا شخصیت واقعی تنها متعلق به انسان است و استعمال شخص در مورد سایر موجودات، امری مجازی است. این نظریه از دو نظریه قبل بهتر بود چرا که حقایق اجتماعی و حقوقی را توجیه می‌کند و طرفداران آن بر این باورند که مجازی یا حقیقی بودن شخص حقوقی مسأله‌ای مجعول و ساختگی است و شخصیت حقوقی مفهوم انتزاعی و تأسیس حقوقی است که از ابداعات تمدن امروز است و نهایتاً در خصوص اینکه کدام یک از نظریات مذکور در سیستم حقوقی ایران قابل قبول است، پی بردیم نظریه‌ی واقعی بودن بیشتر قابل قبول بود، چرا که قوانین ایران با گسترش وجود فعالیت اشخاص حقوقی و آزادی نسبی در این

شاید به جرأت بتوان ابراز داشت که یکی از مهمترین جرایمی که هم توسط اشخاص حقیقی و هم توسط اشخاص حقوقی ارتکاب می‌یابد همین جرایم علیه اشخاص باشد که از زمره‌ی آن جرایم قتل و صدمات بدنی می‌باشد

زمینه مساعد است و همچنین در حقوق ایران اصل بر اهلیت شخص حقوقی است و اصولاً او برخوردار از تمام حقوقی است که شخص طبیعی از آن برخوردار است، مگر آنچه بر حسب طبیعت ویژه انسان است.

۶- در مورد مبانی نظری مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی نیز دو نظریه مطرح شد که یکی از آنها دلالت بر طرفداری از مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی می‌کرد و دیگری نظر عکس آن را داشت و در واقع مخالف بود. طرفداران نظریه‌ی مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی معتقد بودند که در دنیای کنونی این تنها اشخاص طبیعی نیستند که به فعالیت اجتماعی و اقتصادی می‌پردازند بلکه همگام با آنها اشخاص حقوقی نیز به اشکال مختلف مشغول به فعالیت هستند و اکثر روابط اجتماعی را تحت تاثیر خود قرار داده‌اند. لذا منطقی است که بگوییم دیگر نظریه‌ی فرضی بودن اشخاص حقوقی فاقد اثر گشته است چرا که به عینه این اشخاص را مشاهده می‌نماییم، پس همان گونه که اشخاص طبیعی مجازات می‌شوند باید اشخاص حقوقی هم مجازات شوند چون این به نفع اجتماع است آن‌ها دلایل خود را در خصوص طرفداری از نظریه بدین شرح اعلام داشتند: وجود اراده‌ی جمعی در اشخاص حقوقی، جایگزین نمودن مجازات حبس و اعدام با جریمه و منحل نمودن و هم چنین اجرای مجازات باعث تطبیق رفتار مدیران تشکلهای و نهادها و ...

در مقابل این نظریه، دسته دیگر با طرز فکر

و اعتقاد متفاوتی به عنوان مخالف مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی وجود داشتند. به اعتقاد آن‌ها در حقوق جزا کسی را می‌توان مسئول شناخت که دارای رگ، پوست و خون و عقل است و لذا فقط اشخاص حقیقی می‌توانند این مسئولیت را بر دوش بکشند. آن‌ها نیز دلایلی برای خود داشتند که عبارت بودند از: عدم وجود اراده و عنصر روانی مستقل اشخاص حقوقی، نقض اصل شخصی بودن مجازات‌ها، عدم امکان اعمال مجازات پیش بینی شده بر اشخاص حقوقی، عدم تحقق اهداف مجازات‌ها.

۷- توافق خاصی در خصوص عکس العمل جامعه در قبال جرایم ارتکابی اشخاص حقوقی وجود ندارد و هر کشوری بر اساس دیدگاه، عقاید و منافع خویش به مجازات این اشخاص می‌پردازد. در کنوانسیون پالمو صراحتاً مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی پذیرفته شده است، اما با این وصف، کنوانسیون بیشتر بر مسئول شناختن آن‌ها تأکید کرده است تا در نظر گرفتن ضمانت اجرا. در خصوص مجازات سازمان‌ها و گروه‌ها تدابیری که اتخاذ نموده بدین صورت است که این امر را به قوانین داخلی کشورهای امضاء کننده محول نموده است. در حقوق فرانسه نیز کیفرهای جنایی و جنبه‌ای نسبت به این اشخاص قابل اعمال است و از جمله‌ی آن‌ها می‌توان به جزای نقدی، انحلال، ممنوعیت به صورت دائم، حبس دائم و ... اشاره کرد. در حقوق کشورمان ایران، طبع فردمدارانه قوانین کیفری مانع از پذیرش مسئولیت کیفری برای اشخاص حقوقی بوده است. باز با این حال در تعداد معدودی از قوانین به مجازات اشخاص حقوقی اشاره شده؛ از جمله می‌توان به قانون تجارت اشاره کرد که در بعضی از مواد آن از مجازات شرکت‌ها نام برده شده است.

به هر حال می‌توان ابراز داشت که در کشورمان مجازات‌های جایگزین برای این اشخاص وجود دارد از جمله می‌توان به مجازات انحلال

به جای اعدام، تعطیلی به جای حبس و... اشاره نمود.

۸- سازمان‌های بین‌المللی نظیر هر نهادی دارای شخصیت حقوقی و مسئولیت می‌باشد و این مسئولیت در دو شق مدنی و کیفری قابل بحث بود که مدنی از حوزه این تحقیق خارج بود، پس به بعد کیفری آن پرداختیم. کنوانسیون پالمو نیز به بحث مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی و از جمله سازمان‌های بین‌المللی پرداخته است و براساس مفاد و محتوای ماده ی ۱۰ آن کنوانسیون این سازمان‌ها مسئول قلمداد می‌شوند. در مقابل اشخاص حقوقی واجد شخصیت حقوقی بین‌المللی، اشخاص فاقد شخصیت حقوقی بین‌المللی قرار دارند. اشخاص حقوقی فاقد شخصیت حقوقی بین‌المللی از حقوق و صلاحیت‌هایی که اشخاص حقوقی واجد شخصیت حقوقی بین‌المللی از آن برخوردار می‌شدند، نفعی ندارند و منتفع نمی‌گردند. همانگونه که قبلاً ذکر شد مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی

در کنوانسیون پالمو به صراحت پذیرفته شده است. در آن کنوانسیون اشاره ای به گروه‌ها و سازمانها در ارتکاب جنایات سازمان یافته فراملی شده است، چرا که گروه‌ها می‌توانند در دولتی به ثبت رسیده و یا حتی جزء اشخاص حقوقی عمومی باشند. پس منطقی بود پذیرش مسئولیت کیفری آنها.

پیشنهادها

- توجه قانون گذار به مسئولیت مدیران و متصدیان شخصی حقوقی در عرض و طول مسئولین شخصی حقوقی، بدین شکل در مواردی که جرم ناشی از سهل‌انگاری و عدم نظارت مدیر بر اعمال شخص حقوقی رخ داده در وهله اول بار مسئولیت را بر دوش شخص حقوقی گذارده و مدیر نیز بابت سهل‌انگاری صورت گرفته به مجازاتی سبک‌تر از مجازات شخص حقوقی محکوم گردد.

- زمانی که شخص حقیقی در انجام وظایف خود تمامی ضوابط شرایط حاکم را رعایت کرده، منتها ی جرم انجام شده به علتی خارج

از اراده و خواست او ارتکاب یافته. (مثلاً فریب، اشتباه و...) در این حالت منطق و عدالت ایجاب می‌کند که مسئولیت ایجاد شده تنها بر دوش خود شخص حقوقی قرار گیرد.

- در نظر گرفتن مسئولیت کیفری برای دولت‌های متخلف که مرتکب عملی می‌شوند که مطابق اصول حقوقی جرم تلقی می‌شوند.

- قوی کردن نظارت از طرف دولت و نیز افزایش استفاده از تنبیهات انضباطی و اداری به جای مجازات، در این زمینه باید گفت همیشه بدین شکل نیست که صرف اعمال مجازات در برخورد با پدیده‌ای مجرمانه موثر باشد بلکه باید گفت توسل به شیوه‌های جرم شناسی همچون تقویت نظارت در جهت پیشگیری و نیز اتخاذ تنبیهات انضباطی و اداری به تنهایی و یا در کنار مجازات‌ها به عنوان مکمل در جهت بازدارندگی از انجام اعمال انحرافی و جرایم آتی در خیلی از موارد می‌تواند بسیار کارا و موثرتر از مجازات این اشخاص باشد.

منابع

- اردبیلی، محمدعلی، (۱۳۸۳)، حقوق جزای عمومی، جلد دوم، چاپ هفتم، تهران: نشر میزان.
- استفانی، گاستون و همکاران، (۱۳۷۷)، حقوق جزای عمومی، ترجمه: دادیان، حسین، جلد اول، چاپ اول، تهران: نشر دانشگاه علامه طباطبایی.
- اسعدی، سید حسن، (۱۳۸۶)، جرایم سازمان یافته فراملی، چاپ اول، تهران: انتشارات میزان.
- تقی زاده انصاری، مصطفی، (۱۳۸۵)، حقوق سازمان‌های بین‌المللی، چاپ دوم، تهران: انتشارات قومس.
- سلیمی، صادق، (۱۳۸۲)، جنایات سازمان یافته فراملی، چاپ اول، تهران: نشر تهران صدا.
- شایگان، سید علی، حقوق مدنی ایران، چاپ سوم، تهران: چاپخانه مجلس.
- صاعی، پرویز، (۱۳۷۲)، حقوق جزای عمومی، جلد دوم، چاپ پنجم، تهران: گنج دانش.
- صفار، محمدجواد، (۱۳۷۳)، شخصیت حقوقی، چاپ اول، تهران: انتشارات دانا.
- صفایی، سید حسن و قاسم زاده، سید مرتضی، (۱۳۸۲)، حقوق مدنی اشخاص و مجبورین، چاپ نهم، تهران: انتشارات سمت.
- فرج‌اللهی، رضا، (۱۳۸۸)، مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در حقوق فرانسه، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
- معظمی، شهلا، (۱۳۸۴)، جرم سازمان یافته و راهکارهای جهانی مقابله با آن، چاپ اول، تهران: نشر دادگستر.
- موسی زاده، رضا، (۱۳۸۰)، سازمان‌های بین‌المللی، چاپ دوم، تهران: نشر میزان.
- نجفی ابرنآبادی، علی حسین، (۱۳۸۳)، مباحثی در علوم جنایی، تقریرات استاد در دانشگاه‌های مختلف.
- حسینی، محمد حسن، (۱۳۷۴)، مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی.
- فرج‌اللهی، رضا، (۱۳۷۶)، بررسی مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در حقوق فرانسه، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی.
- کریمی، اصغر، (۱۳۸۹)، بررسی مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در ایران، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی.
- هاشمی، سیدروح‌الله، (۱۳۸۴)، بررسی مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در حقوق ایران و با نگرشی به حقوق انگلیس و فرانسه، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

جرایم علیه حقوق ملت؛ سلب آزادی افراد

نوروز کاریگری - دکترای حقوق کیفری و جرم شناسی

سید رضا میری - دکترای حقوق کیفری و جرم شناسی و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی

چکیده

آزادی تن یا آزادی رفت و آمد، از جمله ارزش‌هایی است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مورد تأکید قرار گرفته است و قانون‌گذار در قانون مجازات اسلامی برای اخلال‌کنندگان در این حق افراد مجازات پیش‌بینی کرده است. سلب آزادی افراد در صورتی قانونی محسوب می‌شود که علاوه بر انطباق با اصول ماهوی حاکم بر بازداشت، تشریفات شکلی را نیز رعایت کرده باشد. حمایت کیفری از حق افراد دائر بر مصونیت تبیین اصول ماهوی و شرایط شکلی لازم برای قانونی نمودن دستگیری، توقیف و بازداشت افراد، به تضمین‌های این اصول و شرایط می‌پردازد. کلیدواژه‌ها: آزادی تن، آزادی رفت و آمد، بازداشت غیرقانونی، بازداشت موقت، دستگیری در آمد

آزادی از جمله ارزش‌های اساسی انسان است که در قوانین مختلف و اسناد بین‌المللی متعدد بر آن تأکید شده است. برای آزادی مصادیق متعددی قابل تصور است که از آن جمله می‌توان به آزادی اجتماع، آزادی اندیشه و آزادی بیان اشاره کرد که هر یک به نوبه‌ی خود قابل احترام. با این حال آنچه در این میان مورد توجه ما قرار دارد، آزادی تن یا آزادی رفت و آمد افراد است که احتمال به چالش کشیدن آن بسیار است. در تعریف آزادی فردی گفته‌اند نوعی از «آزادی است که هیچ فردی را بدون مجوز قانونی نمی‌توان در بند و قید درآورد». (ناصرزاده، ۱۳۸۱: ۲۳)

در راستای حمایت از اصول ۳۲ و ۳۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و نیز الزام مقرر در ماده‌ی ۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی^(۱)، قانون‌گذار ایران در مواد ۵۷۰ و ۵۸۳ قانون مجازات اسلامی به این مهم پرداخته است و سلب آزادی افراد توسط ماموران و مقامات دولتی را جرم و قابل مجازات است. این مواد در راستای اجرای اصول قانون اساسی مصوب شده‌اند. مبنای جرم‌انگاری در ماده‌ی ۵۸۳ توقیف یا حبس یا مخفی کردن افراد توسط مقامات یا ماموران دولتی یا غیر آنها، در مواردی است که قانون جلب یا توقیف اشخاص را تجویز ننموده یا اجرای حبس بدون رعایت تشریفات ضروری صورت گرفته است. براساس مفهوم این ماده، در دو صورت رفتار یک مامور دولتی می‌تواند مصداقی از جرم موضوع این ماده باشد؛ نخست زمانی که حق سلب آزادی برای مامور دولت وجود نداشته باشد و ادله‌ای که نشان دهد عمل بازداشت باید صورت گیرد مفقود باشد، دوم وقتی که بازداشت به شیوه‌های غیرقانونی صورت گرفته است، گرچه حق بازداشت برای مامور دولتی وجود داشته باشد.



۱. اصول حاکم بر بازداشت قانونی

سلب آزادی رفت و آمد افراد همانند هر تعرض دیگری به حقوق و آزادی های افراد، امری است که به ذات خود غیراخلاقی است. از این رو برای قانونی تلقی شدن یک بازداشت، شرایط و اصولی باید موجود باشد تا به استناد آنها بتوان از ایراد اخلاقی ناظر بر چنین برخوردهایی رهایی یافت. بر این اساس برای محروم کردن افراد از آزادی، در قانون شرایط و مقرراتی در نظر گرفته شده است که در دو عنوان شرایط ماهوی و شرایط شکلی مورد بررسی قرار می گیرد.

۱-۱. اصول ماهوی حاکم بر بازداشت افراد

مواردی که حق بازداشت برای مقامات یا ماموران دولتی ایجاد می کند، متعدد است. از جمله می توان به اختیار ضابطان دادگستری مبنی بر بازداشت مرتکب جرایم مشهود اشاره کرد. به موجب ماده ی ۱۸ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری، در جرایم مشهود ضابطان دادگستری اختیار دارند هرگونه اقدامی جهت جلوگیری از فرار متهم یا تبانی یا حفظ آلات و ادوات و آثار و علایم و دلایل جرم را به عمل آورند و از جمله ی این اقدامات، بازداشت فرد است. از دیگر مواردی که بازداشت متهم به موجب قانون به رسمیت شناخته شده است، موارد مندرج در ماده ی ۳۲ قانون فوق الذکر است که صدور قرار بازداشت موقت توسط مقام قضایی را جایز دانسته است.

به طور کلی می توان گفت مواردی که حق بازداشت فرد را ایجاد می کند، به دو دسته اجباری و اختیاری می باشند. موارد اجباری بازداشت، مواردی است که در قوانین کیفری به عنوان یک الزام، مأمور دولتی را مکلف به بازداشت فرد می کند. مانند موارد مندرج در ماده ی ۳۵ قانون آیین دادرسی دادگاه های

برای قانونی تلقی شدن یک بازداشت رعایت دو دسته از اصول لازم و ضروری است؛ نخست اصول ثابت کننده ی حق بازداشت که به عنوان یک اصل ماهوی باید در قانون مورد تصریح قرار گرفته باشد؛ دوم اصول شکلی حاکم بر بازداشت که پس از ثابت شدن حق بر بازداشت، رعایت برخی از تشریفات را ضروری می داند

عمومی و انقلاب در امور کیفری ۱۳۷۸. به موجب این ماده، صدور قرار بازداشت موقت در موارد زیر الزامی است:

۱- قتل عمد، آدم ربایی، اسید پاشی، محاربه و افساد فی الارض؛

۲- جرایمی که مجازات قانونی آن اعدام یا حبس دائم است؛

۳- جرایم سرقت، کلاهبرداری، اختلاس، ارتشا، خیانت در امانت، جعل و استفاده از سند معمول؛ در صورتی که متهم حداقل یک فقره سابقه ی محکومیت قطعی یا دو فقره یا بیشتر سابقه ی محکومیت غیر قطعی به علت ارتکاب هر یک از جرایم مذکور را داشته باشد؛

۴- در مواردی که آزادی متهم موجب فساد باشد؛

۵- در کلیه جرایمی که به موجب قوانین خاص مقرر شده باشد.

از جمله مواردی که می تواند مصداق بند پنجم این ماده قرار گیرد، الزام به بازداشت موقت در ارتباط با اختلاس است که به موجب تبصره ی ۵ ماده ی ۵ قانون تشدید مجازات مرتکبین اختلاس، ارتشا و کلاهبرداری ۱۳۶۷، در صورتی که میزان اختلاس بیش از یکصد هزار ریال باشد، در صورت وجود دلایل کافی، صدور قرار

بازداشت موقت به مدت یک ماه الزامی است.

جهات بازداشت اجباری باید به طور مشخص در قانون ذکر شده باشد که موارد فوق نمونه ای از آن است.

موارد بازداشت اختیاری در ماده ی ۳۲ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری عبارتند از:

۱- جرایمی که مجازات قانونی آنها اعدام، رجم، سلب و قطع عضو باشد؛

۲- جرایم عمدی که حداقل مجازات قانونی آنها سه سال حبس باشد؛

۳- جرایم موضوع فصل نخست کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی؛

۴- در مواردی که آزاد بودن متهم موجب از بین رفتن آثار و دلایل جرم شده یا باعث تبانی با متهمان دیگر یا شهود و مطلعین واقع گردیده یا سبب شود که شهود از ادای شهادت امتناع نمایند. هم چنین هنگامی که بیم فرار یا مخفی شدن متهم باشد و به طریق دیگری نتوان از آن جلوگیری کرد؛

۵- در قتل عمد با تقاضای اولیای دم برای اقامه ی ینه حداکثر به مدت شش روز. در کنار بازداشت اختیاری به عنوان یک حق در اختیار مقام قضایی، قانون گذار حق تحت نظر قرار دادن متهم به مدت بیست و چهار ساعت را در جرایم مشهود در اختیار ضابطان دادگستری قرار داده است. بدیهی است عدم رعایت شرایط، از جمله عدم رعایت مدت زمان در نظر گرفته شده، بازداشت را غیر قانونی می سازد.

با عنایت به آنچه گفته شد، اقدام به بازداشت از سوی مقامات و ماموران دولتی در غیر از مواردی که به صراحت در قالب یک حق یا یک الزام در قانون معین شده است، مصداق ماده ی ۵۸۳ قانون مجازات اسلامی بوده و قابل مجازات می باشد.

۲-۱. اصول شکل مربوط به سلب آزادی افراد

در کنار گزاره ها و احکام قانونی که حق یا الزام به بازداشت افراد را برای مقامات و مأموران دولتی در نظر گرفته است، اجرای این احکام نیازمند رعایت اصول و تشریفات خاصی است که عدم اجرای آنها از طرف فرد مجری حکم می تواند یک بازداشت غیرقانونی را موجب شود. این تشریفات، شرایط حاکم بر حین دستگیری و بازداشت و شرایط مرتبط با مدت زمان بازداشت پس از انجام دستگیری را در بر می گیرد.

حق دستگیری و بازداشت مندرج در ماده ی ۲۴ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری، مشروط به آن است که جرم ارتكابی از نوع جرم مشهود باشد. جرم مشهود، در ماده ی ۲۱ همین قانون^(۲) تعریف شده است. هم چنین نگهداری متهم برای تکمیل تحقیقات باید ضرورت داشته باشد. در هنگام بازداشت متهم، باید موضوع اتهام با ذکر دلایل، بلافاصله و به صورت کتبی به متهم ابلاغ شود. پس از انجام بازداشت نیز رعایت محدودیت زمانی بیست و چهار ساعت الزامی است. ادامه یافتن بازداشت بیش از این مدت تنها به دستور مقام قضایی ممکن خواهد بود والا متهم باید بلافاصله آزاد شود.

نمونه ی دیگر از مواردی که رعایت اصول شکلی بازداشت ضروری است، در ماده ی ۵۷۳ قانون مجازات اسلامی است که مقرر می دارد: «اگر مسؤوّلین و مأمورین بازداشتگاهها و ندامتگاهها بدون اخذ برگ بازداشت صادره از طرف مراجع و مقامات صلاحیت دار شخصی را به نام زندانی بپذیرند، به دو ماه تا دو سال حبس محکوم خواهند شد». مراد از برگ بازداشت در این ماده، نامه یا فرم مخصوصی است که از طرف مقام صلاحیت دار قضایی خطاب به

رئیس زندان صادر و زندانی را برای گذراندن مدت بازداشت به زندان معرفی می کند و مشخصات آن در ماده ی ۴۸ آیین نامه ی اجرایی سازمان زندان ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور مصوب ۱۳۸۴ قید شده است. (مهاجری و خانلری المشیری، ۱۳۸۸: ۱۳۵) این ماده مواردی را مدنظر دارد که بازداشت به صورت قانونی بوده است اما اصول شکلی مربوط به آن در هنگام اجرا رعایت نشده است. برخی بر این عقیده اند که فلسفه ی تدوین و تصویب این ماده آن است که افراد بدون دلیل و بدون مجوز قانونی زندانی نشوند تا به این وسیله بازداشت های غیرقانونی منتفی شود. این عده هم، چنین احتمالی را هم بعید ندانسته اند که شاید منظور این بوده که نظم اداری لازم بر بازداشتگاهها و ندامتگاهها حاکم گردد تا زندانیان به لحاظ عدم دسترسی به سوابق بازداشت در بلا تکلیفی به سر نبرند». (همان: ۱۳۶)

بدین ترتیب برای قانونی تلقی شدن یک بازداشت رعایت دو دسته از اصول لازم و ضروری است؛ نخست اصول ثابت کننده ی حق بازداشت که به عنوان یک اصل ماهوی باید در قانون مورد تصریح قرار گرفته باشد؛ دوم اصول شکلی حاکم بر بازداشت که پس از ثابت شدن حق بر بازداشت، رعایت برخی از تشریفات را ضروری می داند. عدم رعایت

ضمانت اجرای سلب آزادی افراد به صورت غیر قانونی، در دو قالب در قانون مجازات اسلامی مورد توجه قرار گرفته است. ماده ی ۵۷۰ این قانون، سلب آزادی افراد بر خلاف قانون را جرم دانسته و ماده ی ۵۸۳ نیز سلب آزادی افراد بدون حکمی از جانب مقام صلاحیت دار را جرم انگاری کرده است

هر یک از این اصول می تواند موجبات بازداشت غیرقانونی را فراهم کند.

۲. ضمانت اجرای بازداشت غیرقانونی

ضمانت اجرای سلب آزادی افراد به صورت غیر قانونی، در دو قالب در قانون مجازات اسلامی مورد توجه قرار گرفته است. ماده ی ۵۷۰ این قانون، سلب آزادی افراد بر خلاف قانون را جرم دانسته و ماده ی ۵۸۳ نیز سلب آزادی افراد بدون حکمی از جانب مقام صلاحیت دار را جرم انگاری کرده است. مورد نخست به رعایت اصول ماهوی بازداشت قانونی و مورد دوم به اصول شکلی آن می پردازد.

۲-۱. سلب آزادی افراد بر خلاف قانون

در ارتباط با ماده ی ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی، که اقدام به تعیین مجازات برای سلب آزادی افراد می کند، موارد چندی قابل توجه است. از حیث قابلیت اجرا، جرم موضوع این ماده تنها توسط مقامات و مأموران وابسته به نهادها و دستگاه های حکومتی قابل ارتكاب است و واضح است که مراد از این مأموران و مقامات، هر شخصی است که در استخدام دولت باشد؛ فارغ از نوع رابطه ی استخدامی. تغییرات صورت گرفته در این ماده، دامنه ی شمول آن را گسترده تر نموده است؛ به این صورت که عبارت «مقامات و مأمورین دولتی» در صدر ماده، در تاریخ ۱۳۸۱/۱۰/۱۱ به «مقامات و مأمورین وابسته به نهادها و دستگاه های حکومتی» تغییر یافته است. این تغییر که دامنه ی مرتکبان جرم را افزایش داده است، در پی توجه بیش تر به آزادی افراد در مواجهه با اختیارات و صلاحیتهای وابستگان به حکومت است.

چنین تغییری در فاصله ی زمانی شش سال پس از تصویب قانون، نشان از توجه



قانون گذار به آزادی افراد دارد.

موضوع جرم‌انگاری این ماده، حقوق افراد است که از فصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با عنوان حقوق ملت اقتباس شده است. با توجه به این که ماده ی مورد نظر در مقام حمایت از حقوق اساسی شهروندان مندرج در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است، استفاده از این عبارت در هنگام جرم‌انگاری بسیار به جاست.

در مقام تعیین مجازات، این ماده به سه نوع مجازات اشاره می کند؛ انفصال از خدمت، که مراد از آن محرومیت مرتکب از مقامی است که در زمان ارتکاب جرم از آن برخوردار بوده است؛ محرومیت از مشاغل دولتی از یک تا پنج سال، که محرومیت از تمامی مشاغل دولتی را در بر می گیرد؛ و حبس از دو تا سه سال.

۲-۲. سلب آزادی افراد بدون حکم مقام صلاحیت دار قضایی

ماده ی ۵۸۳ قانون مجازات اسلامی، جلب یا توقیف افراد توسط مقامات یا ماموران دولتی بدون حکم مقامات صلاحیت دار را جرم‌انگاری کرده و برای آن مجازات در نظر گرفته است.^(۳) این ماده، عدم رعایت اصول شکلی مربوط به بازداشت را مورد توجه قرار داده است.

اقدامات مشمول این ماده را می توان در سه عنوان توقیف کردن، حبس کردن و مخفی کردن افراد به عنف بررسی کرد. شرایط ماده

عبارت است از اینکه جلب شخص قانوناً مجاز نباشد و مرتکب از مراجع ذی صلاح مجوز نداشته باشد.

مراد از توقیف کردن، سلب آزادی فردی است که تحت تعقیب بوده و متعاقب بازداشت، از آزادی خود محروم می شود. مخفی کردن نیز سلب آزادی فرد بدون رضایت او و به صورت پنهانی است که می تواند در هر محلی صورت گیرد. حبس نگهداری متهم در زندان است و در صورتی قانونی است که پیرو حکم قانونی صادره از محکمه صورت گیرد.

لازم به ذکر است که بازداشت متهم در مرحله ی تعقیب یا در مرحله ی رسیدگی بدوی، در صورتی که در مراحل بعدی پرونده منجر به برائت متهم گردد، لزوماً غیر قانونی محسوب نمی شود؛ زیرا مقام قضایی در راستای اجرای اختیارات قانونی خود رفتار کرده است با این حال این تردید جای توجه دارد. آیا کسی که پیرو صدور یک قرار نامتناسب بازداشت شده است، می تواند بزه دیده ی یک بازداشت غیر قانونی محسوب شود؟ برخی این گونه بازداشت را از مصادیق بازداشت غیر قانونی ندانسته و آن را تنها یک تخلف انتظامی می دانند، (مهاجری و خانلری المشیری، ۱۳۸۸: ۱۵۸-۱۵۷) حال آنکه به نظر نمی رسد منع قانونی یا منطقی برای تلقی این تخلف به عنوان یکی از مصادیق بازداشت غیر قانونی وجود داشته باشد. سوء استفاده از

یک اختیار قانونی یا تخطی از آن، زمانی که منجر به سلب آزادی افراد شود، می تواند یکی از جرایم علیه حقوق ملت را محقق سازد. به علاوه فلسفه ی ابتدایی این گونه جرم‌انگاری، حمایت از حقوق شهروندان بوده است. بدین جهت بی توجهی به حکم مقرر در ماده ی ۱۳۴ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری که ضرورت تناسب تأمین با اهمیت جرم، شدت مجازات، دلایل و اسباب اتهام، احتمال فرار متهم و از بین رفتن آثار جرم، سابقه ی متهم و وضعیت مزاج و سن و حیثیت او را بیان می کند، می تواند مقام صادر کننده قرار تأمین را در صورت بی توجهی به این ضرورت، مستوجب مسؤلیت کیفری سازد.

نتیجه گیری

قانون مجازات اسلامی، احترام به آزادی افراد که در قانون اساسی پذیرفته شده است را در قالبی مستقل جرم‌انگاری نموده است. آزادی افراد، حقی غیر قابل انکار است و از این جهت جرم‌انگاری آن ضروری است، اما توجه به مینا و منشأ این جرم‌انگاری، که حکم مندرج در قانون اساسی است، باید مورد توجه قرار گیرد؛ بدین ترتیب قدرت تفسیر از مواد قانونی افزایش می یابد و بسیاری از اصول فراموش شده ی قانون اساسی را به ما یادآوری می کند و این یادآوری، ضرورت اصلاح و تکمیل قوانین عادی را آشکار می سازد.

پی نوشت ها:

۱- بند یک این ماده مقرر می دارد: «هر کس حق آزادی و امنیت فردی دارد. هیچکس نباید تحت بازداشت یا دستگیری خودسرانه قرار گیرد. هیچ کس نباید از آزادی خود محروم شود، مگر در صورتی که قانون و مقررات آیین دادرسی حکم کند.»

۲- بنگرید به: نظر مشورتی شماره ی ۷/۶۶۶۵ مورخ ۱۳۸۲/۸/۱۵ اداره حقوق قوه قضاییه.

۳- نظر مشورتی شماره ی ۷/۴۲۵۰ مورخ ۱۳۸۶/۱۰/۲ اداره ی حقوقی

قوه قضاییه در این باره مقرر داشته است: «تفاوتی نیست بین آن که جرایم ارتكابی در مواد ۵۸۳ و ۵۸۶ قانون مجازات اسلامی از سوی مامورین دولتی یا نیروهای مسلح یا افراد عادی و غیر دولتی ارتكاب شود»

فهرست منابع:

- ۱- ناصرزاده، هوشنگ، سلب آزادی تن، بازداشت و حبس در حقوق ایران، تهران دیدار، ۱۳۸۱.
- ۲- مهاجری، علی و خانلری المشیری، عبدالرضا، جرایم شغلی کارکنان دولت، تهران، کیهان، چاپ نخست، ۱۳۸۸.

اختیارات و وظایف دولت اسلامی و گسترش آن در بسط سازی برای عفاف و حجاب

سید محمد یکاوسی، کارشناس ارشد فقه و حقوق

قسمت اول

چکیده

نهادینه سازی فرهنگ حجاب و عفاف به عنوان یکی از ضرورت‌های باورهای دینی مستلزم برنامه‌ریزی صحیح در سه حوزه فرد، خانواده و جامعه است. نقش حکومت اسلامی ایجاد و ترویج این باور انکارناپذیر بوده و در نگاهی عمیق‌تر، ضروری و اساسی است. پیش از برنامه‌ریزی صحیح باید عناصر مفهومی چون فرد انسانی، خانواده و جامعه را در زمینه فعالیت علمی و فرهنگی به خوبی شناخته، جایگاه هر یک را بررسی کرد. سپس در سه مرحله نهادینه‌سازی (تعمیق)، گسترش فرهنگ (ترویج) و حفظ و پاسداری از باورهای ترویج شده (تحفیظ)، با استفاده از ابزار و شیوه‌های کاملاً مدرن و مؤثر به فعالیت پرداخت. برای عملیاتی شدن هر یک از مراحل پیش گفته، به حرکت جمعی پویایی در نهادهای فرهنگی - اعم از خصوصی و دولتی - نیاز است که اگر این همسویی و همپوشی در سطح فراگیر صورت نگیرد، نتیجه مطلوب بدست نمی‌آید و گستره عمل فرهنگی همچون گذشته، به گروه و دوره خاصی محدود خواهد شد. بنابراین، جهت نهادینه‌سازی، گسترش و حفظ فرهنگ عفاف و حجاب باید از همه توانایی‌ها، اختیارات و امکانات موجود در نهادهای کشور بهره گرفت. آموزش و پرورش، حوزه‌ها، دانشگاه‌ها، نهادهای اقتصادی و فرهنگی و حتی بهداشتی کشور در رسیدن به هدف مورد نظر نقش بسزایی دارند.

کلید واژه‌ها: عفاف، حجاب، فرهنگ و جامعه اسلامی

اندیشه و فرهنگ دینی ساختار اصلی جامعه اسلامی را تشکیل می‌دهد که اثر آن در رفتارهای فردی و اجتماعی شهروندان هویدا می‌شود. بازتاب باورها و دغدغه‌های افراد را در فضای حاکم بر جامعه می‌توان دید. از آنجا که اثرگذاری و اثرپذیری فرد و جامعه امری پذیرفته شده و انکارناپذیر است، برای اصلاح، تغییر و ایجاد فرهنگ باید به این دو مسأله توجهی ویژه داشت.

رفتارهای ضددینی گاه شخصی و درونی‌اند و آثار ویرانگر آن در اجتماع چه اندک یا بسیار، به چشم نمی‌آید و گاه جنبه بیرونی دارند که آثار منفی آن در جامعه بر جای می‌ماند. شارع مقدس درباره نوع دوم رفتارها، سفارش‌های جدی و مهمی دارد. چنانچه پیامبر اکرم (ص) در این باره فرموده است:

«ان المعصية اذا عمل بها العبد سرا لم تضر الا عاملها واذا عمل بها علانية ولم يغير عليه اضرت بالعام.»

همانا هنگامی که گناهی پنهانی باشد، جز گناهکار آسیب نمی‌بیند و هنگامی که آشکارا باشد و اعتراض و تغییری بر ضد آن نشود، به همه مردم آسیب می‌رسد.

بنابراین، جامعه و دولت اسلامی درباره گناه آشکار، باید با چاره‌اندیشی، سلامت روانی شهروندان را تضمین کند. حجاب و عفاف از جمله احکام اسلامی و ضروریات دین است که سیاست‌گذاران اجتماعی باید برای اجرای آن برنامه‌ریزی کنند. در این نوشتار، پژوهشگر به بحث جنجال برانگیز مجاز بودن یا نبودن دخالت حکومت اسلامی در ورود به حوزه اعتقادات و ارزش‌های جامعه نخواهد پرداخت؛ زیرا این نوع باورها با بهداشت روانی و اجتماعی و سلامت جامعه ارتباط مستقیم دارد. از این رو، ایجاد و حفظ آن در شرح وظایف حکومت اسلامی، بیان شده است.

امنیت، آرامش و پاسداشت مقدسات از نیازهای اولیه انسان معتقد به شمار می‌آید

که در کنار نیازهای جسمانی و اجتماعی و شاید در رأس نیازها قرار می‌گیرد و دولت باید این نیازها را برآورده سازد. نکته مهم در این زمینه، تعیین محدوده اختیارات و وظایف دولت نسبت به ملت و نهادینه‌سازی باورها در این محدوده است. با نگاهی گذرا به بخشی از اصول قانون اساسی، به ویژه سوگندنامه ریاست جمهوری، این محدوده، مشخص و جایگاه فرهنگ‌سازی در زمینه باور حجاب و عفاف نیز تعیین می‌شود. در بخشی از سوگندنامه آمده است:

[سوگند یاد می‌کنم]... همه استعداد و صلاحیت خویش را در راه ایفای مسؤولیت‌هایی که بر عهده گرفته‌ام، بکار گیرم و خود را وقف خدمت به مردم و اعتلای کشور، ترویج دین و اخلاق، پشتیبانی از حق و گسترش عدالت سازم.

رشد کشور و گسترش دین و اخلاق در جامعه که از ویژگی‌های حکومت دینی به شمار می‌رود، در سایه حکومت اسلامی و با همت دولت‌مردان آن پدید خواهد آمد. بر اساس این سوگندنامه، در واقع، تفاوت اصلی دولت اسلامی با دولت دموکراتیک، در تحقق ارزش‌های دینی و سیاست‌گذاری در زمینه فرهنگ‌سازی دینی است که خصوصاً با مطالعه سیره نبوی و علوی می‌توان به این نکته دست یافت. در این نوشتار، راهکارهایی برای نهادینه‌سازی، گسترش و حفظ فرهنگ حجاب و عفاف با رویکرد بررسی اختیارات و مسؤولیت‌های دولت اسلامی بیان خواهد شد.

ضرورت بحث

مطالعات تاریخی و بررسی جنبش‌های بزرگ دنیا نشان دهنده این حقیقت است که بحث مبارزه با حجاب و عفاف زنان، گاه به ابزاری سیاسی برای اجرای اندیشه‌های استعماری تبدیل شده و گاهی بهترین وسیله برای دین‌ستیزی مخالفان ادیان بوده است. فرانتس فانون در کتاب الجزایر و مسأله حجاب می‌نویسد:

هنوز رؤیای رام کردن جامعه الجزایری به کمک زنان بی‌حجاب که شریک جرم اشغالگرند، بیرون نرفته است. هر بار که زن الجزایری کشف حجاب می‌کند، در واقع، با این عمل خویش، وجود جامعه الجزایری را با سیستم دفاعی سست بنیاد و باز، متلاشی و به اشغالگر اعلام می‌دارد. هر چادری که می‌افتد و هر بدنی که از فشار سنتی چادر نماز، رها می‌شود و هر چهره‌ای که به نگاه جسور و ناآرام اشغالگر عرضه می‌شود، بر گردان این معناست که الجزایر انکار وجود خویش را آغاز کرده و هتک ناموس را از جانب اشغالگر پذیرفته است. در این کتاب، تعبیرهایی به کار رفته که عمیق و قابل تأمل است؛ تعبیرهایی چون: «الجزایر چادر از سر بردارد.» یا «الجزایر چهره به نامحرم نشان دهد.» این تعبیرها، نقش زن در جامعه‌های دینی را نشان می‌دهد. در واقع، جامعه دینی را با نوع پوشش زنان آن می‌توان شناخت.

با مطالعه این اثر و کتاب‌های مربوط به اندلس و خاطرات مستر همفر، جاسوس استعمار در کشورهای اسلامی، به ضرورت بحث نهادینه‌سازی حجاب در جامعه‌های دینی و نقش دولت‌ها در این باره پی برده می‌شود. به طور کلی، هرگاه فرهنگ عفاف و حجاب نهادینه شود، جامعه از تندباد تهاجم فرهنگی در امان می‌ماند.

پیش از ورود به بحث نهادینه‌سازی باور حجاب و عفاف در جامعه، باید پیکره جامعه را شناخت تا بتوان بر اساس آنان برنامه‌ریزی نمود. از این رو، در گام نخست، عناصر مهم پیکره جامعه بررسی می‌گردد. معمولاً مجموعه انسانی از سه عنصر اصلی؛ یعنی فرد، خانواده و جامعه پدید می‌آید که تعامل و ارتباط آن‌ها با یکدیگر اثبات شده است.

فرد انسانی:

عنصر اصلی تشکیل دهنده جامعه، فرد است و هر فرد به تناسب آفرینش، استعدادها و توانایی‌های خویش، نظام فکری ویژه‌ای

دارد که به او جهت می‌دهد، چنانچه در قرآن کریم آمده است: «قل کل یعمل علی شاکلته». درباره معنای «شاکله»، تعبیرهایی هم چون نیت، استعداد و قابلیت، طریق، جهت و ناحیه بیان شده که نشان‌دهنده ویژگی‌های درونی و قابلیت‌های شخصی افراد است. بنابراین، هنگامی که از انسان سخن می‌رود، نیازهای جسمانی، روانی، اجتماعی و نظام فکری و اعتقادی و ویژگی‌های انحصاری او در نظر گرفته می‌شود. انسانها دارای قدرت تفکر و تعقل هستند و به یاری اطلاعات و معلومات خود، در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند و با ایجاد پیوند منطقی و هوشمندانه، به‌دنبال مجهولات راه می‌یابند. بدیهی است که برنامه‌ریزی برای موجودی عاقل و متفکر، نیازمند بهره‌گیری از ابزارهای مناسب است. انسان افزون بر برخوردار از عقل و قدرت تجزیه و تحلیل، از نعمت فطرت نیز بهره‌مند است که در صورت در امان ماندن از آسیب‌های بیرونی، همانند چراغی، درون او را روشن می‌سازد. برنامه‌سازان فرهنگی و تربیتی، این نکته را پذیرفته‌اند که شالوده و پایه اصلی تشکیل خانواده و جامعه، فرد انسانی است. از این رو، بیش از آن که برنامه‌های خود را بر خانواده و جامعه متمرکز کنند، برای افراد، به شکل انحصاری برنامه‌ریزی می‌کنند.

خانواده:

کوچک‌ترین واحد اجتماع و مؤثرترین آن، خانواده است. جامعه‌ای که بر اساس تعامل و تفاهم ایجاد می‌شود، هدف‌ها و دغدغه‌های مشترک دارد. نقش متقابل و شیوه اثرگذاری و اثرپذیری اعضای خانواده در مبحث فرد و خانواده از اهمیت بیشتری برخوردار است و میزان موفقیت تک‌تک افراد، به میزان اثرگذاری و اثرپذیری آنان بستگی دارد. خانواده در شکل‌گیری شخصیت افراد نقش فراوانی دارد و به همین دلیل، حضرت علی (ع) به‌مالک اشتر سفارش می‌کرد در اداره جامعه و امور حکومتی از افرادی بهره

پس از خانواده، مدرسه، عهده‌دار نهادینه‌سازی باورهای دینی و فرهنگ حجاب و عفاف است. استفاده از ابزارهای آموزشی مؤثر و مورد علاقه دانش‌آموز و اصلاح متون آموزشی و قرار دادن متنی جذاب و شیرین به تناسب نیازهای کودک، در کتاب‌های درسی، از جمله برنامه‌های آموزشی در این بخش است

گیرد که اصالت خانوادگی دارند و از این افراد با عبارت «اهل البیوتات الصالحة والسوابق الحسنة» یاد می‌کند.

گفتنی است حتی گروه‌های فمینیستی در دوره‌های جدید به اهمیت خانواده پی برده‌اند. در گذشته، مارکسیست فمینیست‌ها این باور بودند که نظام سرمایه‌داری برای تضييع حقوق زن، از نهاد خانواده استفاده کرده است. پس برای احیای حقوق زن باید خانواده را کنار نهاد. در مقابل، فمینیست‌های پست‌مدرن با پذیرش وجود خانواده، اعتقاد دارند این واحد کوچک، زمینه را برای حفظ اقتدار زن فراهم می‌کند، ولی باید شکل آن را تغییر داد. از این رو، مرد خصوصی و زن خصوصی را پیشنهاد می‌دهند که در چنین خانواده‌ای، فرزند می‌تواند پدر یا مادر را برای سرپرستی برگزیند. در نتیجه این فرآیند، جامعه دو جنسی شکل می‌گیرد. نادرستی این دو نظریه بر کسی پوشیده نیست. شناخت خانواده و نقش‌های آن و چگونگی ارتقای روابط مناسب بین اعضای خانواده و بررسی حقوق متقابل و میزان اثرپذیری و اثرگذاری آنان، زمینه برنامه‌ریزی درست فرهنگی را برای مسئولان فرهنگی اعم از بخش خصوصی و دولتی فراهم می‌کند. در قرآن کریم، از اعضای خانواده صالح و شایسته به عنوان همراهان ابدی و همیشگی یاد شده است که «جنات عدن» میزان آنها خواهد بود: «جنات عدن یدخلونها و من صلح من آبائهم و

ازواجهم و ذریاتهم»..

روایت‌هایی نیز که نشان‌دهنده وظایف متقابل اعضای خانواده است، اهمیت و جایگاه خانواده را در اسلام می‌رساند. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

«کسی دیگر به خانواده اش خدمت نمی‌کند مگر صدیقان، شهیدان و مردانی که خداوند خیر دنیا و آخرت را برای آنان اراده کرده است.»

با دقت در این سخن که پاداش تلاشگر برای رفاه خانواده را با مجاهد فی سبیل الله برابر می‌داند و روایت‌های دیگری که این وظایف را مشخص می‌کند، به اهمیت خانواده از دیدگاه معصومان (ع) می‌توان پی برد. حقوق زوج‌ها بر یکدیگر، حق والدین بر فرزندان، حق فرزند بر والدین و سفارش اخلاقی بندگان صالح خداوند نیز به این نکته اشاره دارد.

نقش خانواده در فرهنگ دینی از:

با نهادینه‌سازی باورهای دینی در وجود فرزندان؛ و جهت‌دهی به نگرش‌ها و گرایش‌های کودکان و اعضای خانواده به وسیله پدر و مادر غیرقابل انکار است

جامعه:

مجموعه دوستان، همکاران، همشهریان و هموعان در تعریف این بخش اجتماعی جای می‌گیرند. جامعه بر اساس ویژگی‌های مشترکی همچون علاقه و رابطه عاطفی، کار، موقعیت جغرافیایی، ملیت و هویت مشترک شکل می‌گیرد و بدین ترتیب، زمینه اثرگذاری و اثرپذیری پدید می‌آید.

معمولاً این حوزه را دو گروه حاکمان (دولت) و مردم تشکیل می‌دهند. نهادها و سازمان‌های دولتی در گروه اول و شهروندان با هر اختلاف طبقاتی، در گروه دوم قرار می‌گیرند. هر یک نیز در برابر دیگری وظایف مشخصی دارند که عمل به این وظایف و محترم شمردن آنها ضامن سعادت و سلامت فرد و اجتماع خواهد بود. میزان اثرگذاری این دو گروه بر یکدیگر، از میزان اثرگذاری متقابل اعضای خانواده



کمر نیست.

درباره گروه اول، ضرب المثلی هست که می‌گوید: «الناس علی دین ملوکهم» یا روایتی که شباهت مردم به امیران خود را می‌رساند: «الناس بأمرائهم أشبه منھم بآبائهم». میان رهبران دینی حقوق و وظایف متقابل اعضای خانواده مانند حق همسایگان بر یکدیگر، حق معلم بر شاگرد و برعکس نیز نشان از این اثرگذاری و اثرپذیری است.

افزون بر دلایل نقلی، با استدلال عقلی نیز می‌توان به اثبات اثرگذاری و اثرپذیری میان افراد اجتماع و ضرورت آن پرداخت و تاکنون هیچ نظریه‌پرداز، جامعه‌شناس و روانشناسی این موضوع را رد نکرده است. به‌طور کلی، روابط متقابل فرد، خانواده و جامعه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. از یک سو، افراد از خانواده و جامعه اثر می‌پذیرند و از سوی دیگر، همین افراد تعیین‌کننده برنامه‌های خانواده و سیاست‌های اجتماعی در سطح کلان هستند. در بخش‌های بعدی، تصویر روشن‌تری از این ارتباطات ترسیم خواهد شد، ولی به‌صورت کوتاه و گذرانی می‌توان گفت دولت‌مردان و مسئولان، پس از شناسایی نیازها و خواست‌های مردم، به سیاست‌گذاری و اجرای برنامه‌ها برای تأمین این نیازها می‌پردازند و مردم بر اساس همین سیاست‌ها و به تناسب برنامه‌های حکومت، به زندگی خود جهت می‌دهند. از این رو، نقش‌های جامعه را می‌توان چنین ترسیم کرد:

۱. بسترسازی برای گسترش فرهنگ دینی؛
 ۲. مبارزه با عوامل مادی و غیر مادی موجود در جامعه که مانع گسترش فرهنگ دینی می‌شود؛
 ۳. اصلاح ساختار و دیدگاه‌های حاکم بر جامعه و به‌وسیله فرهنگیان و دولتمردان.
- بدیهی است که نخست این اصلاح از خانواده و به شکل درون‌سازمانی آغاز می‌شود و آن گاه به سطح جامعه می‌رسد. امام علی (ع) می‌فرماید: «مردم رستگار نمی‌شوند مگر با رستگاری زمامداران.»

مطالعات تاریخی و بررسی جنبش‌های بزرگ دنیا نشان دهنده این حقیقت است که بحث مبارزه با حجاب و عفاف زنان، گاه به ابزاری سیاسی برای اجرای اندیشه‌های استعماری تبدیل شده و گاهی بهترین وسیله برای دین‌ستیزی مخالفان ادیان بوده است

فرآیند فرهنگ‌سازی دینی

بحث حجاب و عفاف جزء بحث‌های فرهنگی و مذهبی به‌شمار می‌رود که بیش از امور نظامی، سیاسی و اجتماعی به برنامه‌ریزی تدریجی و ریشه‌ای نیاز دارد. تمام نهادها و سازمان‌ها اعم از خصوصی و دولتی و شهروندان در فرهنگ‌سازی، نقش دارند و به همین دلیل، بدون ریشه‌یابی، آسیب‌شناسی و شناسایی ورودی‌های فرهنگی و شناخت عوامل ویرانگر و آشنایی با شیوه‌های مبارزه با این عوامل، نمی‌توان برنامه‌ای درست و کارآمد طراحی کرد. فرهنگ‌سازی برای سه حوزه یادشده را می‌توان در مرحله نهادینه‌سازی، گسترش و حفظ روشمند انجام داد که در هر بخش، نقش برخی نهادها پررنگ‌تر از دیگر نهادها خواهد بود؛ برای نمونه، در مرحله نهادینه‌سازی باورهای دینی درباره عفاف و حجاب، نقش آموزش و پرورش به‌ویژه در دوره‌های ابتدایی و راهنمایی، بسیار حساس و مهم به نظر می‌رسد؛ زیرا قسمت عمده‌ای از شخصیت انسان در دوره کودکی شکل می‌گیرد. در روایت هم آمده است:

«مثل الذی یتعلم فی الصغر کالنقش فی الحجر»

مثال دانشی که در کودکی آموخته شود، مثل حک کردن نقشی بر سنگ است.

به‌طور کلی، آموزش در دوره کودکی، ماندگارتر خواهد بود و برنامه‌ریزی در این دوره، ارزشمندتر است.

اینک به تبیین مرحله‌های یادشده پرداخته می‌شود:

۱. نهادینه‌سازی (تعمیق)

نهادینه‌سازی فرهنگ عمق بخشیدن به باورها و گذر از آگاهی سطحی به لایه‌های زیرین فرهنگ را گویند. بررسی موشکافانه فلسفه و علت‌های هر حکم و پدیده و تطبیق آن با مورد‌های مشابه ناقص و تبیین نقش و جایگاه آن در زندگی بشری، پس از در نظر گرفتن احتمال‌های متعدد درباره عدم آن پدیده موجب نهادینه‌سازی آن می‌شود. در این مرحله، بهره‌مندی از مؤثرترین و کارآمدترین ابزارهای آموزشی و کمک آموزشی، شناخت مخاطب از جنبه‌های گوناگون و ایجاد ارتباط صمیمانه با فراگیرندگان ضروری است. بهترین روش در مرحله نهادینه‌سازی باور عفاف و حجاب، برنامه‌ریزی برای خانواده‌ها و اطلاع‌رسانی در زمینه شناخت کودک، نیازها و ویژگی‌های اوست تا به این وسیله از سال‌های ابتدای زندگی به فرهنگ‌سازی پرداخته شود. آموزش در خانواده از دو طریق صورت می‌گیرد:

الف) آموزش مستقیم که گاه در قالب امر و نهی و خواهش و تمنا خواهد بود و از ابزارهایی همچون تشویق و تنبیه‌البتّه به شکل علمی آن استفاده می‌شود. معمولاً این‌گونه آموزش با نوعی مقاومت روانی کودک روبه‌رو می‌شود و اگر اصول تربیت کودک و شیوه ارتباط با او رعایت نشود، نتیجه معکوس خواهد بود.

ب) آموزش غیرمستقیم که از طریق رفتار و عملکرد اعضای خانواده بدون استفاده از آموزش‌های گفتاری انجام می‌شود. معمولاً مادرانی که دغدغه حجاب و عفاف دارند و در برخورد با نامحرم، رفتار عقیقانه از خود نشان می‌دهند و این حالت در وجود آنها نهادینه شده است، در عمل و به‌طور غیرمستقیم به نهادینه‌سازی باور حجاب و عفاف در فرزند خویش پرداخته‌اند. استفاده از برخی برنامه‌های رسانه ملی و لوح‌های فشرده آموزنده، از مصداق‌های آموزش غیرمستقیم به‌شمار می‌رود. همچنین کتاب‌هایی که با توجه به

اصول ویژه ادبیات کودک نوشته شده‌اند، به طور غیرمستقیم، حجاب و عفاف را مطرح کرده‌اند.

پس از خانواده، مدرسه، عهده دار نهادینه‌سازی باورهای دینی و فرهنگ حجاب و عفاف است. استفاده از ابزارهای آموزشی مؤثر و مورد علاقه دانش‌آموز و اصلاح متون آموزشی و قرار دادن متنی جذاب و شیرین به تناسب نیازهای کودک، در کتاب‌های درسی، از جمله برنامه‌های آموزشی در این بخش است.

نهادینه‌سازی باور و فرهنگ دینی در حوزه سوم یعنی جامعه نیز جایگاهی مهم دارد. چنانکه گذشت، خانواده و آموزش و پرورش به طور خاص، در پرورش کودکان در این مرحله، نقشی مؤثر و مفیدتر دارند. برای نوجوانان و جوانانی که مرحله کودکی را پشت سر نهاده‌اند، با توجه به ادبیات نوجوان و جوان و نیازهای ویژه او و نیز شناخت ویژگی‌های مربوط به این دوره سنی می‌توان برنامه‌ریزی کرد. فرهنگسراها، نهادهای فرهنگی و سازمانهای دانشگاهی در نهادینه‌سازی باورهای دینی جوانان نقش دارند، ولی از آنجا که شخصیت و ساختار فکری جوان تا حدودی شکل گرفته است، تغییر آن کاری بس بزرگ و دشوار و نیازمند مطالعه و پژوهش کارشناسانه است.

اثبات حجاب به عنوان اصل ضروری دین، فلسفه تشریح حجاب و عفاف، آثار و فایده‌های فردی و اجتماعی آن، از مقوله‌های مطرح در این مرحله است که باید متناسب با ادبیات روز کودک، نوجوان و جوان آموزش داده شود.

۲. گسترش (ترویج)

گسترش فرهنگ، تفاوت مرحله گسترش فرهنگ حجاب و عفاف با مرحله اول، در گستردگی قلمرو و دامنه آن، توجه و دقت در امور مربوط به ظاهر و حفظ شعائر و ابلاغ احکام و شاخه‌های یک فرهنگ است. در این مرحله نیز به نوعی نهادینه‌سازی باورها صورت می‌گیرد، ولی این مرحله معمولاً

نهادینه‌سازی فرهنگ حجاب و عفاف به عنوان یکی از ضرورت‌های باورهای دینی مستلزم برنامه‌ریزی صحیح در سه حوزه فرد، خانواده و جامعه است. نقش حکومت اسلامی ایجاد و ترویج این باور انکارناپذیر بوده و در نگاهی عمیق‌تر، ضروری و اساسی است

پس از تحکیم پایه‌ها و اصول فکری خواهد بود و جنبه یادآوری و توسعه رانسبت به باورهای نهادینه شده افراد دارد.

تیبین بهترین نوع پوشش و رفتار اجتماعی، تعیین حریم ارتباط با نامحرم و معرفی الگوی جامع حجاب و عفاف در سطح گسترده، از مصداق‌های گسترش بشمار می‌آیند. فاصله میان دو مرحله به اندازه‌ای کوتاه است که گاه تصور می‌شود دو بخش از یک مرحله هستند، ولی در بخش راهکارها، به تفاوت‌های ظریف این دو مرحله خواهیم پرداخت. معمولاً مرحله نهادینه‌سازی نسبت به مرحله گسترش، نیازمند زمان بیشتری است.

۳. حفظ و نگهداری (تحفیظ)

مرحله سوم فرهنگ‌سازی، حفظ و پاسداشت باورهای دینی نهادینه شده و گسترش یافته در جامعه است. در این مرحله، با تنظیم و ابلاغ قوانین و مقررات مختلف به اداره‌ها و مؤسسه‌های دولتی و غیردولتی، می‌توان فرهنگ پدیدآمده را که نمود بیرونی هم دارد، پاس داشت. در این مرحله، وارد شدن برخی نهادها مانند نیروی انتظامی، ستاد امر به معروف و نهی از منکر و مؤسسه‌های ویژه مربوط به پاسداری از شاخص‌های فرهنگی به عرصه عمل ضروری است.

ابزارها و شیوه‌های فرهنگ‌سازی

شناخت ابزارهای مناسب و شیوه‌ها و قالب‌های مؤثر و کارآمد، از گام‌های نخست برای نهادینه‌سازی و گسترش باورهای دینی است. تحلیل ابزاری و روشی، فرصتی

برای فرهنگ‌سازان ایجاد می‌کند تا در زمان کوتاه‌تری به هدف‌های خود برسند.

وسایل ارتباط جمعی و رسانه‌ها، ابزار مهمی برای عرضه و انتقال پیام‌های فرهنگی به مخاطبان در سطح گسترده است. آشنایی با انواع رسانه‌ها و استفاده بهینه از کارایی‌ها و بهره‌وری درست از همه امکانات این ابزار، فرهنگ‌سازی را روشمندتر می‌کند و به روند آن سرعت می‌بخشد.

به کارگیری جدیدترین یافته‌های علمی روز در عرصه فناوری اطلاعات و ریزفناوری (نانو تکنولوژی) نیز ابزار دیگری برای نهادینه‌سازی باورهای دینی است. همچنین به یاری ابزارهای آموزشی و کمک آموزشی می‌توان به اهداف فرهنگی مورد نظر نزدیک شد. متون آموزشی، پژوهشی و جهت‌دهی به موضوع‌ها و برگزاری نشست‌های متناسب با سطح تحصیلی افراد نیز جزو ابزار کمک آموزشی است. هنر به عنوان قالبی جهانی که فراتر از زبان‌ها و ملیت‌هاست، یکی دیگر از بهترین شیوه‌های فرهنگ‌سازی در عرصه‌های ملی و بین‌المللی است. پیام‌هایی که از طریق هنر متعهد بیان شوند، به علت بهره‌گیری از نیروهای درونی افراد و تأثیر بر حس زیبایی دوستی انسان، بسیار ماندنی و عمیق‌تر خواهند بود. گفتنی است که هنر تصویری از دیگر هنرها اثرگذارتر است. همچنین مراکز اعزام مبلغ و متولیان فرهنگ دینی در نهادینه‌سازی فرهنگ حجاب، نقش مهمی دارند و آشنایی مبلغان و مروجان فرهنگ دینی با شیوه‌های تبلیغی جدید، بسیار کارآمد است. تبلیغ از طریق ارتباط چهره به چهره و مستقیم نیز بسیار مؤثر است. با بهره‌مندی از فناوری روز و شبکه اینترنت و ایجاد پایگاه‌های شخصی برای مبلغان می‌توان این نوع تبلیغ را در فضای گسترده‌تری انجام داد و از زمان، بیشتر سود جست.

ادامه دارد

نقدی بر قانون نحوه مجازات اشخاصی که در امور سمعی و بصری فعالیت غیرمجاز می‌کنند

علی نیک‌پور، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی



قسمت پایانی

د) سایر جرایم و مجازات‌ها:

با گذری کوتاه بر قانون مورد بحث جرایمی مثل افساد فی الارض و زناى به عنف موضوع ماده ۴ آن قانون بیشتر جلب توجه می‌کند، اما موارد دیگری نیز وجود دارند که تا حدی خلأ قانونی قبل را جبران نموده است، اما کافی نیست.

از جمله موارد فوق می‌توان به جرایم مذکور در بندهای سه‌گانه ماده ۵ اشاره نمود که مرتکبان آن به دو تا پنج سال حبس و ده سال محرومیت از حقوق اجتماعی و هفتاد و چهار ضربه شلاق محکوم می‌شوند. قبل از ورود به بحث در خصوص جرایم ماده مرقوم، قطع نظر از مصالح و مضار مجازات حبس، یادآوری می‌شود که وفق مقررات ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی (الحاقی اردیبهشت ۷۷) محکوم به حبس تعزیری بیش از سه سال، دو سال پس از اجرای کامل حکم اعاده حیثیت یافته، و مانند سایر افراد جامعه می‌تواند از حقوق اجتماعی بهره مند گردد، لکن طبق مقررات این ماده محرومیت از حقوق اجتماعی ده سال است. البته با امان نظر به بند الف ماده ۳ عوامل اصلی تکثیر و توزیع عمده آثار سمعی و بصری مستهجن در مرتبه اول ۷ سال و در مرتبه دوم ۱۰ سال از حقوق اجتماعی محرومند. حال آنکه در خصوص محرومیت از حقوق مزبور در مورد فعالان در آثار سمعی و بصری مبتذل، بند ب این ماده ساکت است. بنابراین در این زمینه باید طبق عموماً ماده ۶۲ مکرر عمل شود. تبصره سه بند الف ماده ۳ برای سایر عوامل تولید و تکثیر موضوع بند الف محرومیت اجتماعی از دو تا پنج سال در نظر گرفته است. با وجود این بهتر بود قانون گذار برای محرومیت از حقوق اجتماعی نیز نظیر موارد قبل مدت زمان مقطوعی را در نظر می‌گرفت تا از ناهمگونی آرای محاکم و اعمال سلیقه کاسته شود.

بند الف ماده ۵ مقرر می‌دارد: «وسیله تهدید قرار دادن آثار مستهجن به منظور سوءاستفاده جنسی، اخاذی، جلوگیری از احقاق حق یا هر منظور نامشروع و غیرقانونی دیگر». همان طور که مشاهده می‌شود این ماده عمداً یا سهواً فقط وسیله تهدید قرار دادن آثار مستهجن را

در مورد این بند نیز دقت لازم مبذول نشده است؛ پوشش مناسب بکار رفته در این بند مبهم به نظر می‌رسد. معلوم نیست پوشش مناسب چه تعریفی دارد؟ معیار نوعی است یا شخصی؟ آیا مثلاً آرایشگاه‌های زنانه را نیز در بر می‌گیرد؟ در خصوص سؤال اخیر می‌توان گفت: آوردن مثال‌هایی نظیر حمام‌ها و استخرها این مفهوم را به ذهن متبادر می‌سازد که مکان‌هایی مورد نظر قانون گذار است که برهنگی در آنها متعارف باشد

جرم انگاشته و درخصوص آثار مبتذل موضوع را به سکوت برگزار نموده است در حالی که درخصوص مورد بین آثار مستهجن و مبتذل تفاوت زیادی به چشم نمی‌خورد؛ چون در هر دو صورت قدرت وسیله تهدیدکننده، شخص تهدید شونده را می‌تواند در معرض آثار سوء خاص خود قرار دهد. این نه بدان معنی است که ما قائل باشیم که نباید مجازات تولیدکنندگان و... آثار مستهجن یا آثار مبتذل برابر باشد بلکه به عقیده نگارنده در این بند جای آثار مبتذل به دلیل شباهت زیاد عرفی آن با آثار مستهجن خالی است.^(۱۵)

اما بند «ب» مقرر می‌دارد: «تهیه فیلم یا عکس از محل‌هایی که اختصاصی بانوان بوده و آنها فاقد پوشش مناسب می‌باشند مانند حمام‌ها، استخرها یا تکثیر و توزیع آن»

در مورد این بند نیز دقت لازم مبذول نشده است؛ پوشش مناسب بکار رفته در این بند مبهم به نظر می‌رسد. معلوم نیست پوشش مناسب چه تعریفی دارد؟ معیار نوعی است یا شخصی؟ آیا مثلاً آرایشگاه‌های زنانه

را نیز در بر می‌گیرد؟ در خصوص سؤال اخیر می‌توان گفت: آوردن مثال‌هایی نظیر حمام‌ها و استخرها این مفهوم را به ذهن متبادر می‌سازد که مکان‌هایی مورد نظر قانون گذار است که برهنگی در آنها متعارف باشد ولی در مقابل می‌توان گفت ذکر عباراتی مثل «محل‌های اختصاصی بانوان» و «فاقد پوشش مناسب» ما را بر آن می‌دارد که مکان‌هایی مثل آرایشگاه‌های زنانه و جشن‌های اختصاصی زنان، که ایشان در آن پوشش کافی عرفی را ندارند را داخل در این بند ببیاوریم، چه ذکر مثال در این بند آن را از قید حصری بودن خارج می‌کند و نباید موجب این توهم شود که مثال‌های مذکور حکم عام را تخصیص می‌زند (التمثیل لایوجب تخصیص العام)، پس بهتر بود این بند نیز تعریف جامع و مانعی را ارائه می‌داد.

به موجب بند «ج» «تهیه مخفیانه^(۱۶) فیلم یا عکس مبتذل از مراسم خانوادگی و اختصاصی دیگران و تکثیر و توزیع آن.» این یکی دیگر از عناوین مجرمانه موضوع ماده ۵ می‌باشد. باز هم قانون گذار دچار اشتباه فاحشی شده است؛ چون طبق این بند تهیه مخفیانه فیلم یا عکس مبتذل از مراسم اختصاصی و خانوادگی دیگران و تکثیر و توزیع آن را جرم تلقی کرده حال آن که در خصوص تهیه مخفیانه فیلم یا عکس مستهجن موضوع به سکوت برگزار شده است.^(۱۷) به عقیده نگارنده عدم قید «فیلم یا عکس مستهجن» در این بند تعدی نبوده بلکه از روی غفلت و سهل‌انگاری بوده است؛ وجاهتی ندارد که آثار مستهجن را که در مرتبه‌ای قبیح تر از آثار مبتذل هستند، از این بند حذف کنیم، البته ممکن است این گونه توجیه شود که وقتی این بند به ذکر تهیه فیلم یا عکس مبتذل از مراسم خانوادگی اختصاصی دیگران می‌پردازد، به طریق اولی تهیه فیلم یا عکس مستهجن را



با توجه به شناخت شدیدتر آن نسبت به آثار مبتذل، باید مشمول این بند قرار دارد. ولی این پاسخ موجه نیست؛ زیرا قلمرو حقوق کیفری حوزه استثنائات است و نمی‌توان در این مورد با توسل به قیاس آن را به سایر موارد فاقد نص تعمیم داد. علی‌الخصوص که فرض بر این است که مقنن بدون علت و حکمت اقدام به اظهار عقیده نمی‌کند و این بند در مقام بیان بوده است و با عنایت به این که تاخیر بیان از وقت حاجت قبیح است، پس این بند را باید شامل آثار مستهجن دانست. بدیهی است این گونه طرز برخورد با مجرمین موجب تجری و تقلب آنان نسبت به قانون می‌شود و ممکن است تالی فاسد داشته باشد.

جا داشت در این بند صرف تهیه مخفیانه فیلم یا عکس مبتذل (یا مستهجن) از مراسم خانوادگی و اختصاصی دیگران را جرم قلمداد می‌کرد نه این که آن را مقید به تکثیر و توزیع آن بکند و اینجا نیز معلوم نیست آیا واقعا قصد مقنن مقید کردن این بند به توزیع و تکثیر فیلم یا عکس بوده است یا دوباره از روی مسامحه به این نحو عمل کرده است؛ قانونگذار می‌توانست به جای حرف «واو» بین کلمات دیگران و تکثیر و توزیع از حرف «باء» استفاده کند تا در این صورت هم تهیه مخفیانه جرم باشد و هم تکثیر و توزیع آن به عنوان جرمی مستقل مشمول این بند گردد. البته با توجه به همان دلایل فوق باید قائل به مقید بودن این بند بود. بند ج ماده ۳ عدم اخذ پروانه و مجوز عرضه و فروش و نمایش از سوی عوامل تهیه و تکثیر و توزیع نوارها و لوح‌های فشرده سمعی و بصری را قابل مجازات از دو میلیون ریال تا ده میلیون ریال جزای نقدی و در صورت تکرار به پنج میلیون ریال تا پنجاه میلیون ریال جزای نقدی و ضبط کلیه تجهیزات مربوط به عنوان تعزیر قلمداد نموده است.

از اغلاط فاحش دیگر که در این ماده به چشم می‌خورد استعمال لفظ «تعزیر» در قسمت اخیر آن است، در شرایطی که مطابق ماده ۱۷ قانون مجازات اسلامی کیفر بازدارنده تأدیب یا عقوبتی است که به منظور حفظ نظم و مراعات مصلحت اجتماع مقرر می‌گردد. بنا به مراتب در تمیز تعزیر و مجازات بازدارنده از یکدیگر باید توجه داشت که در فرض لحاظ جعل کیفر برای عدم اخذ پروانه موضوع بند ج ماده ۳ آیا وصف مجرمانه مبتنی بر موازین شرعی است و شارع مقدس آن را جعل و یا امضا نموده است؟ یا آن که این توصیف

ثمره عملی بحث زمانی معلوم می‌شود که دوران امر بین تجویز نهاد مرور زمان و عدم اعمال آن با وجود اجتماع سایر شرایط مندرج در ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری می‌باشد. زیرا طبق ماده اخیر فقط جرایمی مستعد اجرای قوانین مرور زمان هستند که مجازات قانونی آن از نوع مجازات بازدارنده یا اقدامات تأمینی و تربیتی باشد.

عمل مجرمانه دایر بر مدار احکام سلطانیه و حکومتی است که بنا به مقتضای حال جامعه جهت انتظام بخشیدن به امور و جلب مصالح و دفع مفاسد اجتماعی وضع گردیده است؛ در صورت انطباق عمل با شق اول موضوع از موارد تعزیر و در صورت تطبیق با شق دوم مشمول عنوان مجازات‌های بازدارنده است.^(۱۸) از آنجا که موضوع مورد بحث از زمره مسائل مستحدثه و فاقد پیشینه فقهی و حرمت شرعی است، و علی‌الاصول طرح چنین مسائلی در زمان شارع مقدس سالبه به

انتقاء موضوع است. در نتیجه مجازات مرقوم در این قسمت در مدار جاذبه مجازات‌های بازدارنده است نه مجازات‌های تعزیری. لذا اشتباه و سهل‌انگاری در نگارش این ماده مبرهن است. بنابراین باید این گونه توجیه شود که آوردن کلمه تعزیر به جای مجازات بازدارنده امری کاملاً اتفاقی بوده است.^(۱۹) ثمره عملی بحث زمانی معلوم می‌شود که دوران امر بین تجویز نهاد مرور زمان و عدم اعمال آن با وجود اجتماع سایر شرایط مندرج در ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری می‌باشد. زیرا طبق ماده اخیر فقط جرایمی مستعد اجرای قوانین مرور زمان هستند که مجازات قانونی آن از نوع مجازات بازدارنده یا اقدامات تأمینی و تربیتی باشد، لذا بهتر بود از ذکر عنوان تعزیر در بند ج ماده ۳ خودداری می‌شد تا مانع ایجاد هر گونه شبهه‌ای در این زمینه شود.^(۲۰)

صلاحیت رسیدگی

مطابق ماده ۱۱ قانون مورد بحث رسیدگی به جرایم موضوع این قانون در صلاحیت دادگاه انقلاب است، قطع نظر از ایراداتی که به صلاحیت مراجع استثنایی گرفته می‌شود.^(۲۱) اشکالاتی چند بر این تصمیم وارد است. ذکر قواعد حاکم بر صلاحیت مراجع قضایی در قوانین آیین دادرسی مرسوم است حال آن که این قانون مبتکرانه آیین دادرسی را با قانون ماهوی جمع کرده است. این شیوه باعث پراکندگی قوانین و سردرگمی حقوقدانان در تنقیح آن می‌شود. بعلاوه قراردادن برخی از جرایم این فصل در صلاحیت دادگاه انقلاب امری نامأنوس است؛ چرا که با دقت در ماده ۵ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب به وضوح آشکار است که تنها جرایمی در صلاحیت دادگاه انقلاب هستند که به لحاظ ماهیتی از اهمیت بسزایی

برخوردارند؛ مثل توطئه علیه جمهوری اسلامی ایران یا اقدام مسلحانه، ترور و تخریب مؤسسات به منظور مقابله با نظام از سوی دیگر با توجه به این که مجازات‌های سنگینی در این قانون پیش بینی شده و نظر مقتن این است که در برخی از جرائم، دادرسی با دقت نظر بیشتری به عمل آید و سیستم تعدد قاضی و حقوق دفاعی متهم پذیرفته شده است، لذا سزاوار نیست بین عناوین مجرمانه تفاوت گذارد و بخشی را از این مهم محروم ساخت؛ به عنوان نمونه هیچ تفاوتی بین زنای به عنف موضوع این قانون و زنای به عنف موضوع قانون مجازات اسلامی از حیث مجازات وجود ندارد و چنین برخورد دوگانه‌ای پسندیده نیست و خلاف اصول دادرسی‌های عادلانه است.

* در حال حاضر با توجه به صراحت تبصره سه وارده قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوبه ۱۳۸۸، پرونده‌هایی که موضوع آن مشمول حدزنا می باشد، مستقیماً در دادگاه‌های مربوط رسیدگی می شود ...

به موجب تبصره یک ماده ۲۰ این قانون، رسیدگی به جرم زنا مستوجب حد رجم با حضور پنج تن از قضات، در دادگاه کیفری استان به عمل می آید. بنابراین ذکر جرم عدم اخذ پروانه نمایش یا

در حال حاضر با توجه به صراحت تبصره سه وارده قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوبه ۱۳۸۸، پرونده‌هایی که موضوع آن مشمول حدزنا می باشد، مستقیماً در دادگاه‌های مربوط رسیدگی می شود ...

تهیه فیلم در کنار جرایم دیگری که در صلاحیت دادگاه انقلاب است، شایسته نیست.

همان طور که می‌دانیم براساس ماده ۱۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ دادگاه صالح برای مطالبه ضرر و زیان مدعی خصوصی چه ضمن صدور حکم جزایی و چه پس از آن همان دادگاه رسیدگی کننده به جرم اصلی است. (۲۲)

حتی اگر پس از صدور حکم، خواهان به موجب دادخواست مدعی ضرر و زیان باشد، باز هم باید در دادگاه محل اقامت خوانده یا محل وقوع جرم اقامه دعوا کند. باوجود این قسمت اخیر ماده ۷ به بزه دیده این امکان را می‌دهد که در دادگاه محل اقامت خود اقامه دعوی مطالبه ضرر و زیان نماید. (۲۳) این امر شاید در بادی امر به نفع مجنی علیه باشد ولی تالی فاسدی نیز دارد که آن نقض آشکار مقررات فوق است و دیگر این که

موجب صعوبت در روند رسیدگی است که اطلاع دادرسی را به دنبال دارد. لازم به ذکر است این ماده مطالبه هزینه‌های درمان را برای بزه‌دیده ممکن دانسته است و بدین ترتیب به تمام اختلاف‌نظرها و مباحث در این زمینه پایان بخشیده است. (۲۴)

نتیجه‌گیری

با گذری اجمالی بر موارد مطروحه و قانون مورد اشاره آنچه که بیش از همه خودنمایی می‌کند، نقیصه‌های موجود در آن قانون است؛ مثل ایرادات مربوط به تعاریف ارائه شده از جرایم مذکور در این فصل و سهل انگاری در استعمال الفاظ. این گونه ضعف‌ها موجب ناکارآمدی قانون مزبور بوده، ثمره‌ای جز تورم قوانین و افزودن عنوانی به عناوین قبلی جزائی ندارد. امری که همواره از سوی خردمندان جزا نپی گردیده است. البته اگر نیک بنگریم در این قانون نقاط قوت و راهگشایی نیز به چشم می‌خورد، اما کافی نیست و نگرشی نو را می‌طلبد؛ زیرا یکی از بزرگترین مظاهر تمدن جوامع قوانین جاری در آنها می‌باشد، هر چه این قوانین فنی‌تر و مترقی‌تر باشد، مفاخر ملت‌های مشمول آن بیشتر خواهد بود و در این رهگذر انتظام کارها در کشورها بهبود می‌یابد. با این وصف مترصد تصویب قوانینی با ویژگی‌های فوق‌الذکر هستیم.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱۵- بعید نیست که بتوان ماده ۶۹۹ را نیز به عنوان تعدد جرم در این مورد اضافه نمود.
 - ۱۶- اگر فیلم به صورت آشکار تهیه شود ولو تکثیر و توزیع شود، نمی‌تواند مشمول مقررات این بند قرار گیرد، چون تهیه فیلم مقید به مخفیانه بودن است.
 - ۱۷- این اشتباه به نحو دیگری در ماده ۸ تکرار شده و در آنجا فقط از آثار مستهجن نام برده شده است.
 - ۱۸- جهت کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه ر.ک. به مفاد رأی وحدت رویه شماره ۴۹۶-۱۴/۹/۱۳۸۵ و همچنین مجله دادرسی شماره ۷۰، ص ۵۱.
 - ۱۹- با توجه به عدم تصریح قانون گذار در خصوص شروع به جرایم مشمول این فصل بحث شروع به جرم منتفی است و در خصوص معاونت نیز باید طبق عموماً قانون مجازات اسلامی عمل شود.
- ۲۰- البته جرایم و تخلفات متفرقه دیگری نیز در این قانون پیش بینی شده است که جهت جلوگیری از اطاله سخن از پرداختن به آنها خودداری می‌کنیم.
 - ۲۱- دکتر کاتوزیان معتقدند یکی از مهم‌ترین بیماری‌های دادگستری وجود دادگاه‌های اختصاصی است که نشان از تبعیض و تجاوز به بی‌طرفی و تساوی مردم در برابر قانون دارد. (ناصر کاتوزیان، زندگی من، ص ۱۷۰)
 - ۲۲- برای کسب اطلاعات بیشتر ر.ک. محمد آشوری، آیین دادرسی کیفری، ج ۱، ص ۲۵۵.
 - ۲۳- صدر ماده ۱۷ این قانون اشعار می‌دارد: «زیان‌دیده از جرایم مذکور در این قانون حق مطالبه ضرر و زیان را دارد که با توجه به قواعد کلی آیین دادرسی کیفری نیازی به تصریح دوباره این حکم نبوده است.»
 - ۲۴- برای کسب اطلاعات بیشتر در این خصوص ر.ک. آیت‌الله سید محمود هاشمی شاهرودی، بایسته‌های فقه جزا، ص ۱۲۹ به بعد.



شرط تنصیف دارایی زوج در عقد نکاح

مآئده محمودجانلو - کارشناس ارشد حقوق خصوصی و مدرس دانشگاه

چکیده

بر اساس قانون و شرع از جمله آیه ی ۲۲۸ از سوره بقره که می فرماید: «لَهَنَ مِثْلَ الَّذِی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ»، زوجین تکالیف مشترکی در برابر یکدیگر دارند، اما در عرف جامعه ی ایران، از زنان به ویژه زنان خانه دار انتظار دارد بخش اعظم فعالیت های خود را به اعضای خانواده اختصاص دهد. این رویه تا زمانی که زندگی مشترک ادامه دارد، برای تحکیم خانواده مفید است، اما با تزلزل زندگی مشترک وضع تغییر می کند. حقوق ایران اصل استقلال مالی زوجین را پذیرفته و درآمدهای به دست آمده توسط هر یک از زوجین در مدت زندگی مشترک، به خودشان اختصاص دارد؛ بدین ترتیب زن که بیشترین فعالیت خود را در منزل صرف نموده است، از درآمد و عایدی بی نصیب مانده و زندگی او پس طلاق با چالش جدی مواجه می گردد. از این رو، قانون گذار درصدد حمایت از حقوق مالی زن بر آمده است. وضع قوانینی مانند مقرری ماهانه در ماده ی ۱۱ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۵۳ و اجرت المثل در تبصره ی ۶ ماده واحده ی قانون اصلاح مقررات طلاق مصوب ۱۳۷۰ از تلاش های قانون گذار در این جهت است. مقاله ی حاضر به بررسی ماهیت حقوقی شرط تملیک تا نصف دارایی زوج به زوجه که در نکاح نامه های رسمی گنجانده شده است و ارتباط آن با اجرت المثل می پردازد. شرایط تمسک به این شرط و ایرادهای وارد بر آن بخش دیگری از این نوشتار را تشکیل می دهد.

کلید واژه ها: شرط باطل، شرط تنصیف دارایی، شرط مجهول

درآمد

احقاق حقوق زن یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های نظام جمهوری اسلامی ایران بوده و هست. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، قانون‌گذار تلاش‌هایی در جهت بازگرداندن حقوق زن به ویژه در مسائل مالی صورت داد. «در بررسی تاریخ اجتماعی ایران، به دورانی بر می‌خوریم که برای زنان حق استقلال اقتصادی قائل نبوده و بار تأمین معاش خانواده به طور کلی بر عهده‌ی مرد بوده است. هر چه در طول زندگی مشترک با تلاش مرد و تدبیر و صرفه‌جویی زن فراهم آمده بود، در حصه‌ی مرد قرار می‌گرفت.

قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۵۳ با هدف حمایت از حقوق زوجه، نهاد مقرری ماهانه را در ماده‌ی ۱۱ ابداع نمود. مطابق این ماده: «دادگاه می‌تواند به تقاضای هر یک از طرفین، در صورتی که صدور حکم عدم امکان سازش مستند به سوء رفتار و قصور طرف دیگر باشد، او را با توجه به وضع و سن طرفین و مدت زناشویی به پرداخت مقرری ماهانه متناسبی در حق طرف دیگر محکوم نماید. مشروط به این که عدم بضاعت متقاضی و استطاعت طرف دیگر محرز باشد. پرداخت مقرری مذکور در صورت ازدواج مجدد محکوم یا ایجاد درآمد کافی برای او یا کاهش درآمد یا عسرت محکوم علیه یا فوت محکوم‌له به حکم همان دادگاه حسب مورد تقلیل یافته یا قطع خواهد شد...» طبق این ماده، حکم به پرداخت مقرری ماهانه ممکن است به نفع مرد نیز صادر شود، اما با توجه به این که صدور حکم به پرداخت مقرری ماهانه، منوط به عدم بضاعت متقاضی و استطاعت مالی مردان از استطاعت مالی بیش‌تری نسبت به زنان برخوردارند، لذا از حکم این ماده، زنان بیش‌تر از مردان منتفع می‌شوند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، با تصویب

قانون دادگاه مدنی خاص در سال ۱۳۵۸ و بازگشت به نظام قانون مدنی و احکام شرع در زمینه‌ی طلاق، بخش مهمی از مواد قانون حمایت خانواده منسوخ شد و اختیار مطلق مرد در امر طلاق مجدداً به او اعاده شد. از آنجا که در جامعه‌ی ایران اکثریت زنان اداره‌ی خانه و تأمین آسایش و رفاه شوهر و تربیت فرزندان را بر اشتغال و کسب درآمد ترجیح می‌دادند و عمدتاً در نتیجه‌ی حسن تدبیر و مشارکت آنها سیاست‌های مالی خانواده جهت می‌گرفت، لذا در سال ۱۳۶۲ شورای عالی قضایی به منظور سهیم کردن زنان در اموال و دارایی‌های شوهر شرطی را در نکاح نامه‌های رسمی درج نمود که به موجب آن، «زوجه شرط نمود هر گاه طلاق بنا به درخواست زوجه نباشد و طبق تشخیص دادگاه، تقاضای طلاق ناشی از تخلف زن از وظایف همسری یا سوء اخلاق و رفتار وی نبوده، زوج موظف است تا نصف دارایی موجود خود را که در ایام زناشویی با او به دست آورده یا معادل آن را طبق نظر دادگاه بلاعوض به زوجه منتقل نماید.»

متعاقباً در سال ۱۳۷۱ قانون‌گذار به شیوه‌ای دیگر متوسل شد تا کفه‌ی نابرابری‌های مالی و قانونی را اندکی به جانب زن سنگین کند. طبق تبصره‌ی ۶ ماده‌ی واحده‌ی قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام، چنانچه طلاق به درخواست زوجه نبوده و نیز تقاضای طلاق ناشی از تخلف زن از وظایف همسری یا سوء اخلاق و رفتار وی نباشد، دادگاه به ترتیب زیر عمل می‌کند:

الف) چنانچه زوجه کارهایی را که شرعاً به عهده‌ی وی نبوده، به دستور زوج و با عدم قصد تبرع انجام داده باشد و برای دادگاه این وضع ثابت و محرز گردد، دادگاه اجرت‌المثل کارهای انجام گرفته را با جلب نظر کارشناس یا به کمک عوامل دیگر محاسبه و زوج را به

پرداخت آن ملزم می‌نماید؛

ب) در غیر مورد بند «الف»، یعنی در صورتی که زن نتواند اجرت‌المثل کارهای خود را به دست آورد، با توجه به سنوات زندگی مشترک و نوع کارهایی که زوجه در خانه شوهر انجام داده و وسع مال زوج، دادگاه مبلغی از باب بخشش (نحله) برای زوجه تعیین می‌نماید.

در حال حاضر، با این که هیچ متن قانونی در نسخ ماده‌ی ۱۱ قانون حمایت خانواده تصویب نشده است، اما دادگاه‌ها کمتر به این قانون استناد می‌کنند. رویه‌ی دادگاه‌ها در اعمال شرط تملیک تا نصف دارایی زوج به زوجه و اجرت‌المثل ایام زناشویی بدین شکل است که ابتدا از طریق مصالحه نسبت به تأمین خواسته زوجه اقدام می‌کنند و در صورت عدم تحقق مصالحه، هر گاه شرط تنصیف دارایی، سابقاً مورد توافق زوجین قرار گرفته باشد، طبق آن عمل می‌نمایند و چنانچه تأمین خواسته‌ی زن از این طریق ممکن نباشد، حکم به پرداخت اجرت‌المثل ایام زناشویی و نحله صادر می‌کنند.

در این نوشتار، با بررسی ماهیت حقوقی شرط تنصیف دارایی، مقایسه‌ی آن با اجرت‌المثل و نیز شرایط تمسک به این شرط، اشکالات وارد بر آن را بررسی و نقد می‌نماییم.

۱. ماهیت حقوقی شرط تنصیف دارایی

مطابق شرط تنصیف دارایی، در صورت وقوع طلاق و با اجتماع شرایطی که در آن آمده است، زوج موظف است تا نصف دارایی موجود خود را که در ایام زناشویی با زوجه به دست آورده یا معادل آن را طبق نظر دادگاه بلاعوض به زوجه منتقل نماید.

با دقت در مفاد این شرط، از یک سو می‌توان آن را در قالب شروط صحیح‌ه‌ای که در قانون مدنی آمده بررسی کرد و از سوی دیگر، با توجه به قید «بلاعوض» می‌توان این



شرط را در قالب عقد صلح بلاعوض یا هبه غیر معوض بررسی کرد.

۱-۱. تعهد به صلح بلاعوض یا تعهد به هبه غیر معوض

از دقت در مفاد شرط تنصیف به خوبی آشکار می‌شود که قصد زوجین از این پیمان، «صلح» یا «هبه» در مفهوم عقدی از عقود تملیکی نیست؛ زیرا تحقق هر یک از این عقود منوط به تعلق اراده‌ی متعاقدين بر نفس عقد است. «در شرط تنصیف دارایی، قصد طرفین بر «تعهد به صلح یا هبه» تعلق گرفته است، نه خود عقد؛ زیرا مطابق شرط شوهر متعهد شده است تا در آینده و در صورت تحقق شرایطی، مقداری از اموال خود را به صورت بلاعوض به همسرش انتقال دهد. از این رو این اقدام را باید تعهد به انتقال از طریق هبه یا صلح نامید و انتقال با اجرای تعهد واقع خواهد شد» (امینی بروجنی، ۱۳۷۳، ص ۱۵۴).

۱-۲. شرط فعل

شرط تنصیف دارایی نوع شرط فعل است که در ماده‌ی ۲۳۴ قانون مدنی، عبارت از شرط بر اقدام یا عدم اقدام به فعلی بر یکی از متعاملین یا بر شخص خارجی است. مطابق مفاد شرط تنصیف دارایی، زوج (مشروط علیه) متعهد به اقدام به فعلی در حق زوجه (مشروط له) شده است و این فعل، انتقال بلاعوض مقداری از دارایی خویش به زوجه است.

نتیجه آن که، شرط تنصیف دارایی از اقسام شروط صحیح مذکور در ماده‌ی ۲۳۴ قانون مدنی است و تکلیف شوهر پس از مشخص شدن میزان آن از سوی دادگاه، دارای ضمانت اجرای حقوقی است که در قانون مدنی پیش بینی شده و زن می‌تواند شوهر را ملزم به اجرای آن نماید.

۲. رابطه‌ی اجرت المثل و شرط تنصیف دارایی

در مورد ارتباط انتقال تا نصف دارایی به زوجه به موجب شرط که جنبه‌ی قراردادی دارد،

با الزام شوهر به پرداخت اجرت المثل دوران زندگی مشترک که نوعی حمایت قانونی از زن است، با استفاده از قواعد عمومی انتقال تا نصف دارایی در صورت طلاق به خواست خود زوج بوده و او با آزادی و اختیار کامل با امضای این شرط در سند ازدواج چنین

«دادگاه می‌تواند به تقاضای هر یک از طرفین، در صورتی که صدور حکم عدم امکان سازش مستند به سوء رفتار و قصور طرف دیگر باشد، او را با توجه به وضع و سن طرفین و مدت زناشویی به پرداخت مقرری ماهانه متناسبی در حق طرف دیگر محکوم نماید»

تعهدی را پذیرفته است. اجرای تعهد ناشی از این شرط ارتباطی با نوع کار زن و اجرت المثل کار او ندارد و در هر صورت باید پرداخت شود. بنابراین زنی که به موجب شرط مذکور نصف دارایی شوهرش را گرفته است، برای کارهایی که بدون قصد تبرع انجام داده است، می‌تواند اجرت مطالبه کند (گرگی و جمعی از مؤلفان، ۱۳۸۴: ۵۲).

با وجود این، با توجه به عبارات تبصره‌ی ۶ ماده واحدی قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق به نظر می‌رسد مطالبه‌ی اجرت المثل با الزام شوهر به انتقال تا نصف دارایی قابل جمع نیست و اجرای شرط تنصیف دارایی بر پرداخت اجرت المثل مقدم است؛ زیرا، فلسفه‌ی پرداخت اجرت المثل، حمایت از زنی است که با وجود حسن نیت و تمایل به زندگی مشترک، طلاق داده می‌شود. قانون‌گذار خواسته از چنین زنانی حمایت کند و منبع مالی متناسبی برای وی ایجاد کند. از سوی دیگر باید گفت اجرت المثل در قبال زحماتی که زوجه در طول زندگی مشترک متحمل شده است به وی پرداخت می‌گردد. پس او

نسبت به اموال زوج حق قابل مطالبه ندارد و زمانی می‌تواند مطالبه‌ی اموال تحصیل شده توسط زوج را بنماید که در تحصیل و افزایش آن اموال، سهمی داشته باشد. به عبارتی، وقتی زوجه اجرت خود را دریافت می‌دارد، پرداخت مالی مازاد بر آن، خلاف قانون و عدالت است و اجحاف در حق زوج محسوب می‌شود. همچنین با توجه به صراحت تبصره ۶ قانون اصلاح مقررات طلاق مبنی بر این که چنانچه که در خصوص امور مالی شرطی نشده باشد نوبت به پرداخت اجرت المثل می‌رسد، نظر معارض با آن، اجتهاد در برابر نص است.

۳. مقایسه شرط تنصیف دارایی با شرط اشتراک در اموال

شرط تنصیف دارایی، غیر از شرط اشتراک در اموال است؛ زیرا با تنصیف یا انتقال دارایی، مال مشترکی ایجاد نمی‌شود، بلکه زوج و زوجه هر کدام در اموال خود استقلال دارند و فقط در صورتی که زوج با شرایط مذکور همسر خویش را طلاق دهد، باید مطابق شرطی که پذیرفته است، تا نصف دارایی خود را به او انتقال دهد» (گرگی و جمعی از مؤلفان، ۱۳۸۴: ۵۵). علاوه بر این از نظر فقه اسلامی نیز، شرکت ابدان، وجوه و مواضع باطل است (امامی، ۱۳۸۲: ۱۳۹-۱۳۸) و زوجین نمی‌توانند به یکی از روش‌های مذکور قرارداد مشارکت منعقد کنند. به علاوه، آنان قصد ایجاد مشارکت در اموال خود را ندارند. بنابراین مقایسه‌ی شرط تنصیف دارایی با شرط مشارکت در اموال، صحیح به نظر نمی‌رسد. ممکن است زوجین در قالب شرکت عقدی (شرکت اعیان) در اموال خود قرارداد مشارکت منعقد کنند ولی این امر غیر از شرط انتقال تا نصف دارایی به زن است.

یکی از مسائلی که در بحث از شرط تنصیف دارایی مطرح است، امکان درج چنین شرطی به سود مرد می‌باشد از آنجا که مبنای الزام و

التزام به این شرط، اراده‌ی مشترک زوجین است و با استناد به ماده‌ی ۱۱۱۹ قانون مدنی^(۱) می‌توان گفت همان طور که می‌توان بر مرد شرط کرد که اموال تحصیل شده در طول زندگی مشترک را تنصیف کند، بر زن نیز می‌توان چنین شرطی را نمود.

۴. میزان دارایی قابل انتقال بر اساس شرط تنصیف دارایی

متن شرط مندرج در نکاح نامه‌های رسمی، بدون تعیین حداقلی برای میزان دارایی قابل انتقال به زوجه، به تعیین حداکثر آن که تا نصف دارایی شوهر است، اکتفا کرده است. از موارد تردید، جایی است که زوج در طول مدت، زناشویی مقداری از اموال خود را به زوجه هبه کرده باشد. در این صورت این گونه به ذهن می‌رسد که با توجه به عبارت «طبق نظر دادگاه» در شرط، دادگاه باید با رعایت انصاف و عدالت، و با محاسبه میزان هبه‌ی صورت گرفته از سوی مرد، میزان مال قابل تحویل به زوجه، را مشخص نماید.

سؤال دیگر شمول شرط بر دارایی منفی است. اگر دارایی را در این شرط به دارایی منفی نیز تفسیر کنیم، باید مطابق اصول حسابداری عمل کنیم. یعنی در صورتی که زوج در طول مدت زندگی مشترک، نه تنها دارایی به دست نیاورد، بلکه دیونی را به بار آورده باشد، باید زوجه را در دیون وی مشارکت داد» (دیانی، ۱۳۸۴: ۴۰) اگر زوج از پرداخت هزینه‌های تحمیل شده توسط زوجه یا ناشی از زندگی مشترک بر نیاید و به جای اضافه شده دارایی اش، اموال موجود حین نکاح را از دست بدهد و مقروض شود، آیا زوجه در خسارت وارده سهیم است؟ پاسخ این سؤال در رویه‌ی قضایی ایران منفی است.

۵. تراحم شرط تنصیف دارایی زوج با مستثنیات دین

اگر شرط تنصیف دارایی زوج در حق زوجه، با اموال مستثنا از دین زوج تراحم پیدا کند،

آیا زوجه نسبت به این اموال هم حق دارد؟ به موجب ماده‌ی ۵۲۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، اموال زیر از مستثنیات دین تلقی می‌شوند:

(الف) مسکن مورد نیاز محکوم علیه و افراد تحت تکفل وی با رعایت شوئون عرفی؛

(ب) وسیله‌ی مورد نیاز و متناسب با شأن محکوم علیه؛

(ج) اثاثیه‌ی مورد نیاز زندگی که برای رفع حوایج ضروری محکوم علیه، خانواده و افراد تحت تکفل وی لازم است؛

(د) آذوقه به قدر احتیاج محکوم علیه و افراد تحت تکفل وی برای مدتی که عرفاً آذوقه ذخیره می‌شود؛

(ه) کتب و ابزار علمی و تحقیقاتی برای اهل علم و تحقیق متناسب با شأن آنان؛

(و) وسایل و ابزار کار کسبه، پیشه‌وران، کشاورزان و سایر اشخاص که وسیله‌ی امرار معاش محکوم علیه و افراد تحت تکفل وی است.

مطابق شرط تنصیف دارایی، در صورت وقوع طلاق و با اجتماع شرایطی که در آن آمده است، زوج موظف است تا نصف دارایی موجود خود را که در ایام زناشویی با زوجه به دست آورده یا معادل آن را طبق نظر دادگاه بلاعوض به زوجه منتقل نماید

از طرفی، به موجب ماده‌ی ۵۲۳ قانون پیش گفته: «در کلیه مواردی که رأی دادگاه برای وصول دین به موقع اجرا گذاشته می‌شود، اجرای رأی از مستثنیات دین اموال محکوم علیه ممنوع است.»

برخی نویسندگان با توجه به اطلاق ماده‌ی ۵۲۳ معتقدند چنانچه اعمال شرط

تنصیف اموال زوج متوجه مستثنیات دین شود، اعمال شرط تنصیف منتفی خواهد بود و زوجه نسبت به این اموال حقی ندارد. زیرا، اجرای حکم از مستثنیات دین برای وصول هر گونه طلبی (جز در مورد ماده ۵۲۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی)^(۲) ممنوع است و تعهد به انتقال تا نصف مال زوج نیز نمی‌تواند از این قاعده‌ی کلی مستثنا باشد.

به نظر می‌رسد گرچه مستثنیات دین در هنگام اجرای شرط تنصیف قابل انتقال به زوجه نیست، اما این امر مانع از آن نیست که برای تعیین میزان اموالی که زوج در مدت زندگی زناشویی به دست آورده است، مورد توجه قرار نگیرند.

۶. شرایط تمسک به شرط تنصیف دارایی

تحقق آثار حقوقی ناشی از شرط تنصیف دارایی، منوط به شرایطی است که در این قسمت به آن‌ها می‌پردازیم.

۱- وقوع طلاق به درخواست زوج: اعمال شرط تنصیف دارایی، ملازمه با وقوع طلاق دارد و پیش از وقوع طلاق، محلی برای اعمال آن نیست.

۲- عدم تخلف زوجه از وظایف همسری؛ طلاق نباید مستند به تخلف زوجه از وظایف همسری و یا سوء اخلاق و رفتار وی باشد. وجود چنین شرطی منطقی است؛ زیرا در غیر این صورت، ممکن بود زوجه برای انتقال دارایی زوج به خود، بنای ناسازگاری با وی را گذاشته و با سوء رفتار موجبات درخواست طلاق از سوی زوج را فراهم آورد تا از این طریق در سایه‌ی شرط به تصاحب اموال زوج مبادرت ورزد. تشخیص این امر که آیا طلاق به دلیل تخلف زوجه از انجام وظایف همسری بوده است یا نه با دادگاه صالح است.

۳- تحصیل اموال از سوی زوج در زمان زناشویی: فقط اموالی که زوج در ایام زناشویی با زوجه به دست آورده است در صدور حکم



به تنصیف دارایی ملحوظ نظر دادگاه قرار می‌گیرد و به شرط اموالی که زوج پیش از انعقاد نکاح داشته و همچنین به اموال موروثی زوج سرایت نمی‌کند؛ زیرا، هدف از درج شرطی چنین شرطی در عقد نکاح، آن است که زوج از اموالی که با تشریک مساعی با زوج در زندگی مشترک به دست آمده است، بهره مند شود.

چنانچه بین تاریخ عقد نکاح و شروع زندگی مشترک فاصله‌ی زمانی باشد، زمان اعمال شرط تنصیف دارایی تاریخ شروع زندگی مشترک است؛ زیرا عبارت «در ایام زناشویی با او به دست آمده باشد» زندگی مشترک را مدّ نظر دارد.

۷. اثبات شرط تنصیف دارایی

در اجرای تعهد ناشی از شرط تنصیف دارایی، زوج مدعی محسوب می‌شود؛ زیرا اصل، عدم تحصیل مال در دوره‌ی زوجیت است و ادعای زن خلاف اصل می‌باشد. از این رو، زوج باید تحقق شرطی را که ادعا می‌کند، اثبات نماید (گرچه و جمعی از مولفان، ۱۳۸۴: ۵۴). برخی معتقدند اثبات این امر دشوار است و ممکن است شوهر به قصد فرار از دین اموال خود را به دیگری منتقل کند. در این صورت، ابطال معامله و استیفای حقوق زن، منوط به این است که او صوری بودن معامله را اثبات کند^(۳) (صفایی، ۱۳۶۷: ۶۵). یا بر طبق ماده‌ی ۴ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۷۷^(۴) اثبات کند که انتقال گیرنده، عالم به قصد فرار از دین بوده و سوء نیت داشته است. بدیهی است اثبات این امور دشوار است و از این رو زنان کمتر موفق به احقاق حق ناشی از شرط یاد شده میشوند.

۸. ایرادهای وارد بر شرط تنصیف دارایی

بر شرط انتقال تا نصف دارایی زوج به زوج ایرادهایی حقوقی وارد شده است که در این

اگر شرط تنصیف دارایی زوج در حق زوج، با اموال مستثنا از دین زوج تراحم پیدا کند، آیا زوج نسبت به این اموال هم حق دارد؟

قسمت به بررسی این اشکالات می‌پردازیم.

۱-۸. عدم تعیین حداقل میزان قابل پرداخت به زوج

برخی (صفایی و امامی، ۱۳۸۱: ۶۵) معتقدند لازم است در این شرط حداقل اموال قابل انتقال مشخص شود. در حال حاضر تعیین حداقل به عهده‌ی دادگاه گذاشته شده است. بدون این که ضابطه‌ی دقیقی ارائه شده باشد. ممکن است دادگاه در تعیین میزان حقوق زن جنبه‌ی حمایتی امر را آن چنان که باید تأمین نکند. بنابراین، شایسته است ضابطه‌ای در این خصوص در نظر گرفته شود یا حداقل این تعهد با قراردادی مشخص شود.

۲-۸. مجهول بودن شرط تنصیف دارایی

در شرط تنصیف دارایی، زوج متعهد می‌گردد در صورت وقوع طلاق، تا نصف دارایی موجود خود را که در ایام زناشویی با همسرش به دست آورده، به او منتقل نماید. متعلق این تعهد یا به تعبیر قانون مدنی «مورد معامله» مبهم است. این که تعهد زوج به انتقال چه نوع اموالی و با چه اوصاف و ویژگی‌هایی تعلق گرفته، مشخص نیست، در حالی که بر اساس ماده‌ی ۲۱۶ قانون مدنی، مورد معامله باید معین و معلوم باشد. نفوذ شرطی که موضوع آن در آینده مجهول و مبهم است و شرکتی که بر سرمایه‌ی نامعلوم و احتمالی تشکیل می‌شود، مورد تردید است (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۹۶). شرط، هر چند جنبه‌ی فرعی و تبعی در عقد دارد، ولی همانند عقد باید تمام شرایط قانونی آن را دارا باشد. شرط مجهول مانند عقد مجهول باطل است و از این جهت بین عقد و شرط ضمن آن تفاوتی وجود ندارد

(کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۱۶۵).

در مقابل برخی (صفایی و امامی، ۱۳۸۱: ۶۵) معتقدند دلیلی بر بطلان شرط مجهول وجود ندارد؛ زیرا بر اساس ماده‌ی ۲۳۲ قانون مدنی،^(۵) شروط باطل عبارتند از: شروط غیر مقدر، بیفایده و نامشروع. همچنین به موجب ماده‌ی ۲۳۳ همین قانون^(۶) شروط باطل و مبطل عقد عبارتند از: شرط خلاف مقتضای ذات عقد و شرط مجهولی که موجب جهل به عوضین شود. با اینکه قانون‌گذار در مقام بیان بوده است، نسبت به ذکر شرط مجهولی که موجب جهل به عوضین نشود، سکوت کرده است. از سکوت مزبور استفاده می‌شود که چنین شرطی باطل نیست. شایان ذکر است در صورتی که شرط مجهول قابلیت تعیین نداشته باشد، به دلیل عدم قابلیت اجرا، باطل خواهد بود (شهیدی، ۱۳۸۶: ۹۲).

برخی فقیهان نیز شرط مجهول را تنها در صورتی که در زمان اجرا قابل تعیین نباشد، باطل می‌دانند (نجفی، بی تا، ج ۲۳: ۲۰۲).

۳-۸. ناسازگاری شرط با عرف جامعه‌ی ایران

برخی گفته‌اند: «شرط مربوط به اشتراک زن و شوهر در دارایی آینده، در عرف اجتماعی و مذهبی ما فاقد پیشینه است و حمایت از حقوق زن باید به گونه‌ای انجام گیرد که با عادات و رسوم و بافت اجتماعی ما سازگار باشد و مفسده‌ای به بار نیاورد (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۹۵)

برخی (دیانی، ۱۳۸۴: ۳۹) اشکال مذکور در فوق را به این صورت مطرح کرده‌اند که این تمهید محصول تقلید عجولانه از حقوق کشورهای غربی و به خصوص کشورهای آمریکای لاتین است، غافل از این که در آن کشورها زن دارای حقوق دیگری در قالب مهریه و نفقه نیست. در غرب زن و مرد به طور یکسان در قبال هزینه‌های زندگی خانوادگی مسؤولیت دارند و مرد الزامی به

پرداخت مبلغی به عنوان مهریه ندارد. در پاسخ به ایراد نخست می توان گفت اصولاً برای حمایت از زن نیازی به انطباق، روش حمایتی با آداب و رسوم و بافت اجتماعی جامعه نیست. از سوی دیگر، شرط تنصیف دارایی در عقد نکاح که در آن میزان دارایی قابل انتقال توسط دادگاه تعیین می شود، خلاف اخلاق حسنه و نظم عمومی نیست و مفسده ای هم برای جامعه به بار نمی آورد. هم چنین در پاسخ به ایراد دیگر باید گفت گرچه در کشورهای مورد اشاره، زن حق نفقه و مهریه ندارد، ولی اختیار طلاق فقط به دست مرد نیست. پیش بینی چنین شرطی در قباله های ازدواج، به منظور جلوگیری از سوء استفاده ی زوج از حق طلاق است. به همین دلیل، شرط زوج را در صورتی مکلف به انتقال تا نصف دارایی خود می داند که طلاق ناشی از تخلف زن از وظایف همسری

نباشد. پاسخ دیگر این که در حقوق ایران محدودیت هایی برای فعالیت های زوج و اشتغال وی پیش بینی شده است. از جمله ماده ی ۱۱۱۷ قانون مدنی^(۷) زوج را قادر به منع زوجه از اشتغال نموده است لذا پیش بینی جبرانی برای محرومیت زوجه از کسب درآمد، ضروری است.

نتیجه گیری

شرط انتقال تا نصف دارایی از اموال زوج به زوجه، نوعی شرط فعل است؛ زیرا ضمن عقد نکاح بر زوج شرط می شود که تا نصف دارایی موجود تحصیل شده در دوران زندگی مشترک را به زوجه منتقل کند. این شرط، صحیح و مطابق قانون است که در صورت قبول زوج ضمن عقد، او را به اجرای مفاد آن پایبند می کند. در پاسخ به ایراد مجهول بودن شرط باید گفت: در فقه و قانون مدنی دلیلی بر بطلان شرط

مجهول و عقد مشروط به شرط مجهول نیست؛ به ویژه در جایی که شرط در زمان اجرا قابل تشخیص باشد. در قانون مدنی ایران نیز معلوم بودن شرط به عنوان یکی از شرایط عمومی صحت شرط ذکر نشده است. تا جهل به شرط، موجب بطلان آن گردد. از سوی دیگر چنین شرطی کاملاً مجهول نیست و موجب غرر نمی باشد؛ زیرا در آینده توسط دادگاه قابل تعیین و تشخیص است. این شرط خلاف قانون و شرع و مخالف نظم عمومی و اخلاق حسنه نیست، بلکه شرطی مقدور است که می تواند تا حدودی حقوق زوجه ی دائمی را به هنگام طلاق به اراده ی مرد تأمین نماید و در برخی موارد از وقوع طلاق های ناشی از تصمیمات آنی و بسی پایه جلوگیری کند. معهداً توصیه می شود برای رفع ابهام از شرط تنصیف دارایی، میزان دقیق تعهد زوج تعیین شود.

پی نوشت ها:

- ۱- طرفین عقد ازدواج می توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند...
- ۲- چنانچه رأی دادگاه مبتنی بر استرداد عین مالی باشد، مشمول مقررات این فصل نخواهد بود.
- ۳- ماده ی ۲۱۸ قانون مدنی اصلاحی ۱۳۷۰: «هر گاه معلوم شود که معامله با قصد فرار از دین به طور صوری انجام شده، آن معامله باطل است.»
- ۴- هر کس با قصد فرار از ادای دین و تعهدات مالی موضوع اسناد لازم الاجرا و کلیه محکومیت های مالی، مال خود را به دیگری انتقال دهد به نحوی که باقیمانده اموالش برای پرداخت بدهی او کافی نباشد، عمل او جرم تلقی و مرتکب به چهار ماه تا دو سال حبس تعزیری محکوم خواهد شد و در صورتی که انتقال گیرنده نیز با علم به موضوع اقدام کرده باشد، شریک جرم محسوب می گردد و در این صورت اگر مال در ملکیت انتقال گیرنده باشد، عین آن و در غیر این صورت، قیمت یا مثل آن از اموال انتقال گیرنده بابت تأدیه دین استیفاء خواهد شد.»
- ۵- «شرط مفصله ذیل باطل است ولی مفسد عقد نیست: ۱- شرطی که انجام آن غیر مقدور باشد؛ ۲- شرطی که در آن نفع و فایده نباشد؛ شرطی که نامشروع باشد.»
- ۶- «شرط مفصله ذیل باطل و موجب بطلان عقد است: ۱- شرط خلاف مقتضای عقد؛ ۲- شرط مجهولی که جهل به آن موجب جهل به عوضین شود.»
- ۷- شوهر می تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زن باشد منع کند.»

فهرست منابع

- ۱- امامی، سید حسن، حقوق مدنی، جلد دوم، تهران، اسلامیه، ۱۳۸۲.

- ۲- امینی بروجنی، حیدرعلی، نقش قراردادهای خصوصی در نکاح، پایان نامه ی کارشناسی ارشد، دانشکده ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
- ۳- بخارایی، احمد، «شرط تنصیف اموال زوج در طلاق»؛ مندرج در: www.google.com.
- ۴- دینانی، عبدالرسول، «شرط تنصیف دارایی در نکاح در صورت انحلال آن»، ماهنامه ی دادرسی، شماره ی ۵۳، ۱۳۸۴.
- ۵- صفایی، سید حسین، «شرط انتقال تا نصف دارایی»، ماهنامه ی حقوق و اجتماع، شماره ی ۴، ۱۳۶۷.
- ۶- صفایی، سید حسین و امامی، اسدالله، مختصر حقوق خانواده، تهران، میزان، چاپ پنجم، ۱۳۸۱.
- ۷- شهیدی، مهدی، شروط ضمن عقد، تهران، مجمع علمی فرهنگی مجد، چاپ نخست، ۱۳۸۶.
- ۸- عطالو، صدیار، «شرط تنصیف دارایی زوج در طلاق»؛ مندرج در: www.gtao.ir، چاپ پنجم، ۱۳۸۳.
- ۹- کاتوزیان، ناصر، دوره مقدماتی حقوق مدنی - خانواده، تهران، میزان، چاپ پنجم، ۱۳۸۵.
- ۱۰- کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی - قواعد عمومی قراردادها، تهران، میزان، چاپ چهارم، ۱۳۸۳.
- ۱۱- گرجی، ابوالقاسم و جمعی از مؤلفان، بررسی تطبیقی حقوق خانواده، تهران، دانشگاه تهران، چاپ نخست، ۱۳۸۴.
- ۱۲- میری، «شرط تنصیف دارایی»، مندرج در: www.iranlegal.mihanblog.com.
- ۱۳- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، جلد بیست و سوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، بی تا.



اعتراض ثالث در آیین دادرسی مدنی و اجرای احکام مدنی

سید بهرام پناهنده - کارشناس ارشد حقوق خصوصی و وکیل پایه یک دادگستری

قسمت اول



چکیده

اعتراض ثالث به عنوان یکی از نهادهای حقوقی مبتلا به در دادگستری، از دیرباز مورد توجه حقوق دانان بوده است. این نهاد حقوقی جهت حراست از تضييع حقوق اشخاص ثالثی است که اطلاعی از حکم صادره نداشته‌اند. گاه با تبانی دو طرف، حکمی به نفع یکی صادر می‌شود و به مرحله اجرا نیز می‌رسد. در این موقعیت، شخص ثالث خود را با حکمی مواجه می‌بیند که به حقوق او خلل وارد می‌آورد. اعتراض ثالث راهکاری است که از تضييع حقوق اشخاص ثالث پیشگیری می‌کند. قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی در مواد ۴۱۷ تا ۴۲۵ و قانون اجرای احکام مدنی در مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ به بحث اعتراض ثالث پرداخته است. در این تحقیق با بررسی هر یک از نهادهای مورد نظر با آثار خاص خود، وجوه تشابه و تفارق اعتراض ثالث در آیین دادرسی مدنی و اجرای احکام مدنی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

کلید واژه‌ها: اعتراض ثالث اجرایی، اعتراض ثالث حقوقی، وجه افتراق، وجه تشابه

گفتار اول: اعتراض شخص ثالث

اعتراض شخص ثالث، یکی از طرق فوق‌العاده شکایت از آراء محسوب می‌شود، از این جهت که شکایت، اثر تعلیقی بر اجرای رأی ندارد. تفاوت این نوع اعتراض با فرجام‌خواهی و اعاده

دادرسی آن است که، برخلاف این دو طریق، موارد و جهات آن منصوص نگردیده و آراء قابل اعتراض احصاء نشده‌اند. ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی هرگونه رأی صادره از دادگاه‌های عمومی و انقلاب و تجدیدنظر را قابل اعتراض ثالث اعلام می‌نماید. این طریق شکایت تنها طریقی است که برای اشخاص ثالث مفتوح است، اشخاص ثالث حق شکایت از آراء از سایر طرق را ندارند، در مقابل، اصحاب دعوا، حق اعتراض شخص

ثالث نسبت به رأیی مفهوم نیست که در آن دعوا صادر گردیده را ندارد. نکته دیگر این که، با توجه به نظریه اثر نسبی آرای محاکم، چگونه ممکن است شخص ثالثی ناچار به شکایت نسبت به رأیی شود که له و علیه دیگران صادر شده است؛ گرچه قابلیت اجرای حکم دادگاه، منحصرأ علیه محکوم علیه است، اما قابلیت استناد آن علیه تمام اشخاص حتی آنان که در زمره اصحاب دعوای منتهی به حکم نبوده‌اند، نیز وجود دارد. برای مثال، چنانچه حکمی نسبت به مالکیت ملکی له (الف) و علیه (ب) صادر شود، این حکم توسط (الف) می‌تواند در دعوایی که بین (الف) و (ج) مطرح می‌شود به عنوان دلیل مورد استناد قرار گیرد، در این صورت اگر (ج) بخواهد این دلیل را بی‌اثر کند، چاره‌ای جز اقدام به فسخ رأی از طریق اعتراض ثالث نسبت به آن ندارد، علاوه بر این چنانچه حکمی له (الف) و علیه (ب) مبنی بر محکومیت (ب) به خلع ید از ملکی یا استرداد عین منقولی صادر شود و در روز اجرای هر یک از دو حکم مزبور عین محکوم به در تصرف (ج) باشد، به موجب ماده ۴۴ قانون اجرای احکام مدنی این امر مانع اقدامات اجرایی نخواهد بود؛ بدین معنی که، علی‌القاعده، حسب مورد، از (ج) خلع ید گردیده و یا عین محکوم به منقول از او اخذ و به محکوم له تحویل می‌گردد. در این صورت نیز چنانچه (ج) نسبت به اموال مزبور حقی برای خود قائل باشد، باید آن را با ذکر دلیل به مأمور اجرا اعلام نموده و در فرجه زمانی مقرر نسبت به حکم اعتراض ثالث نماید. بنابراین آراء علیرغم اثر نسبی آنها، ممکن است با حقوق اشخاصی غیر از طرف‌های حکم اصطکاک پیدا کند و در این صورت منطقی خواهد بود که به اشخاص ثالث اجازه داده شود از طریق شکایت نسبت به آنها حقوق خود را احقاق نمایند.^(۱)

۱- شرایط پذیرش اعتراض شخص ثالث

در مطالعه اعتراض شخص ثالث اولین موضوع مورد بررسی، آرای قابل شکایت اصحاب دعوا در اعتراض شخص ثالث است. همچنین مهلت این طرح دعوا از دیگر مباحثی است که باید مورد مطالعه قرار گیرد.

۲- آرای قابل اعتراض شخص ثالث

ماده ۴۱۸ ق.آ.د.د.ع.ا.م. مقرر می‌دارد: «... شخص ثالث حق دارد به هر گونه رأی صادره

از دادگاه‌های عمومی و انقلاب، تجدیدنظر، اعتراض نماید...» بنابراین اعتراض ثالث می‌تواند هم نسبت به احکام قطعی یافته و هم قرارها مطرح شود. احکام، اعم از قطعی و غیرقطعی، حضور و غیابی، بدوی یا تجدیدنظر چنین قابلیت را دارد. اما تصمیمات دادگاه‌ها در امور ترافعی نظیر تصمیم به تجدید جلسه دادرسی حتی بر فرضی که سایر شرایط حاصل باشد، قابل اعتراض شخص ثالث نیست. ولی در امور حسبی طبق نص ماده ۴۴ قانون امور حسبی به همان ترتیب سابق قابل اعتراض شخص ثالث هستند. در مورد قرارهای اعدادی و مقدماتی مرحوم شیخ محمد عبده بروجدی^(۲) این دسته از قرارها را قابل اعتراض ثالث می‌داند. اما یکی از حقوقدانان به نظر مزبور ایراد می‌نماید که «شرط اساسی حق اعتراض ثالث بر حکم یا قرار امکان توجه ضرر از حکم یا قرار به معترض ثالث است و قرارهای اعدادی مادام که به صدور حکم و تصمیم نهایی منتهی نشده هیچ‌گونه خللی به حقوق شخص ثالث وارد نمی‌سازد و صرف صدور قرار تحقیق محلی یا رجوع به کارشناس، تأثیری نسبت به حقوق حتی اصحاب دعوا ندارد، بنابراین چنین قرارهایی را نمی‌توان مستقلاً قابل اعتراض دانست^(۳) نظر مرحوم عبده قابل دفاع است زیرا منطبق با عموم و اطلاق نص قانونی است.^(۴) نکته قابل طرح این است که آرای که از مراجع استثنایی همچون اداره ثبت در دعوای افراز صادر می‌شود نیز قابل اعتراض ثالث نیست؛ زیرا اعتراض ثالث از طرق فوق‌العاده شکایت از آراست و منحصرأ نسبت به آرای مراجعی پذیرفته می‌شود که در متن قانون پیش بینی شده باشند. همچنین آرای دیوان عالی کشور نیز قابل اعتراض ثالث نیست. زیرا ماده ۴۱۸، آرای دادگاه‌ها را قابل اعتراض اعلام می‌نماید حال آن که دیوان عالی کشور دادگاه نیست.^(۵)

۳- اصحاب دعوای اعتراض شخص ثالث

در بررسی این امر سه نکته اساسی باید مورد توجه باشد؛ (۱) معترض نباید از اصحاب دعوای منتهی به رأی مورد اعتراض باشد؛ (۲) معترض باید ذی‌نفع باشد؛ (۳) اعتراض ثالث باید علیه اصحاب دعوایی که منتهی به رأی مورد اعتراض

شده مطرح گردد.

۱-۳- معترض باید ثالث باشد.

طبق ماده ۴۱۷ ق.آ.د.د.ع.ا.م. یکی از شرایط پذیرش اعتراض شخص ثالث این است که معترض، به عنوان یکی از اصحاب دعوا، در دادرسی منتهی به رأی مورد اعتراض دخالت نداشته باشد. با توجه به اینکه علاوه بر خواهان، خوانده، وارد ثالث و مجلوب ثالث، نیز از اصحاب دعوا تلقی می‌شوند و اعتراض آن‌ها به رأی صادره مسموع نیست، چنانچه معترض در مزبور، از اصحاب دعوا تلقی نشده باشد. می‌تواند به رأی اعتراض نماید؛ زیرا شخص ثالث شخصی است که در دادرسی منتهی به رأی مورد اعتراض دخالت نداشته است و همچنین اگر شخص ثالث از رأی مورد اعتراض اطلاع داشته باشد و از ورود به دعوا خودداری نماید، مانع پذیرش اعتراض نیست.^(۶)

لازم به ذکر است دخالت اشخاص در دادرسی ممکن است اصالتاً یا توسط نمایندگان قانونی صورت بگیرد. بنابراین اگر در جریان دادرسی منتهی به صدور حکم یکی از اصحاب دعوا به عنوان نماینده، وکیل و تحت سمتی در دادرسی شرکت داشته باشد، بعد از صدور حکم می‌تواند اصالتاً به حکم مزبور اعتراض نماید. همچنین دخالت شخص در دادرسی منتهی به رأی مانع اعتراض قائم مقام آنها به رأی مزبور می‌شود.^(۷) با توجه به ملاک ماده ۴۲۰ قانون تجارت که مقرر می‌دارد: «محکمه هر وقت صلاح بداند می‌تواند ورود تاجر ورشکسته را به عنوان شخص ثالث در دعوای مطروحه اجازه دهد.» باید پذیرفت که اعتراض تاجر ورشکسته نسبت به رأیی که علیه مدیر تصفیه صادر می‌شود، علی‌القاعده مسموع نیست مگر در صورتی که دادگاه آن را «به مصلحت» دانسته، قبول کند.

در رأیی که از دادگاه عالی انتظامی قضات صادر شده است، این دادگاه دعوی اداره اوقاف را به عنوان اعتراض ثالث در مورد دعوای مطروحه که توسط متولی صادر شده است، تخلف اعلام نموده است. اما بیان شده است که چنانچه اداره اوقاف اصولاً خواهان دعوای مزبور را متولی نداند و دعوا را



مبتنی بر تبانی برای تصاحب موقوفه تشخیص دهد، چون حفظ موقوفات مجهول التولیه یا بدون متولی بر عهده اداره اوقاف است، اداره اوقاف می تواند به عنوان ثالث، ضمن تکذیب تولیت، به رأی مزبور اعتراض نماید اما در صورتی که اداره اوقاف تولیت خواهان را در مثال مزبور مسلم بداند، اعتراض او به رأی قابل پذیرش نیست.^(۸)

۲-۳- معترض باید ذینفع باشد.

به موجب ماده ۴۱۷ ق.آ.د.د.ع.ا.م. رأی در صورتی می تواند مورد اعتراض قرار گیرد که به حقوق شخص ثالث خلل وارد آید، البته معترض ثالث باید مانند هر مدعی دیگری در دعوا ذینفع باشد.^(۹)

همچنین ماده ۲ قانون ق.آ.د.د.ع.ا.م. مقرر می دارد: «هیچ دادگاهی نمی تواند به دعوایی رسیدگی کند مگر اینکه شخص یا اشخاص ذینفع، رسیدگی به دعوا را درخواست نموده باشند. در دعوی اعتراض ثالث لازم نیست امکان زیان برای معترض ثالث منجز و فعلی باشد.^(۱۰)

۳-۳- معترض علیه دعوی اعتراض شخص ثالث

به موجب ماده ۴۲۰ ق.آ.د.د.ع.ا.م. اعتراض اصلی باید به طرفیت محکوم له و محکوم علیه رأی مورد اعتراض باشد. در صورت تعدد اصحاب دعوا و غیر قابل تجزیه بودن آن معترض ثالث باید تمامی محکوم لهم را طرف دعوا قرار بدهد. در غیر این صورت دادگاه با توجه به ماده ۴۲۵ ق.آ.د.د.ع.ا.م. تمام حکم را الغا خواهد نمود. در صورتی که حکم قابل تجزیه و تفکیک باشد، ثالث می تواند بعضی از محکوم لهم را مورد اعتراض قرار بدهد. البته در صورت نقض حکم، نقض حکم جزئی خواهد بود و رأی می تواند توسط محکوم لهی که طرف اعتراض قرار نگرفته، علیه معترض مورد استفاده و استناد قرار بگیرد.

۴- مهلت اعتراض شخص ثالث

در حقوق ایران برای طرح اعتراض شخص ثالث مهلتی تعیین نشده است. بنابراین رأی محاکم بدون محدودیت زمانی قابل اعتراض هستند و تفاوتی نمی نماید که شخص از رأی مطلع بوده یا نباشد.

در حقوق فرانسه مهلت اعتراض ثالث اصلی

طبق ماده ۵۹۶ آیین دادرسی مدنی فرانسه علی الاصول ۳۰ سال است اما چنانچه رأی مورد اعتراض به ثالث ابلاغ شده باشد مهلت مزبور به دو ماه از تاریخ ابلاغ کاهش پیدا می نماید و اعتراض ثالث طاری فاقد مهلت است.^(۱۱)

طبق ماده ۴۱۷ ق.آ.د.د.ع.ا.م. یکی از شرایط پذیرش اعتراض شخص ثالث این است که معترض، به عنوان یکی از اصحاب دعوا، در دادرسی منتهی به رأی مورد اعتراض دخالت نداشته باشد. با توجه به اینکه علاوه بر خواهان، خواننده، وارد ثالث و مجلوب ثالث، نیز از اصحاب دعوا تلقی می شوند و اعتراض آن ها به رأی صادره مسموع نیست

گفتار دوم: اعتراض ثالث در قانون آیین دادرسی مدنی

۱- دعوی اعتراض ثالث

به موجب ماده ۴۱۹ ق.آ.د.د.ع.ا.م. اعتراض شخص ثالث به دو قسم اصلی و طاری تقسیم می شود.

۱-۱- اعتراض ثالث اصلی

اعتراض ثالث اصلی عبارت است از اعتراضی که ابتدا از طرف شخص ثالث صورت گرفته باشد (بند الف ماده ۴۱۹). اعتراض ثالث اصلی در مواردی مطرح می شود که شخص ثالث به هر وسیله ای از رأی مورد اعتراض مطلع گردید، نسبت به آن اعتراض می نماید. این اطلاع ممکن است در جریان اجرای حکم مورد اعتراض علیه ثالث یا در غیر موارد مزبور حاصل شود. در این صورت ثالث که رأی را مخل به حقوق خود می داند به دادگاه صادر کننده رأی مراجعه نموده، اقدام به طرح دعوی اعتراض ثالث می نماید. اعتراض ثالث اصلی براساس ماده ۴۲۰ ق.آ.د.د.ع.ا.م. باید به موجب دادخواست^(۱۲) باشد. قانون گذار شرایط دادخواست اعتراض ثالث را پیش بینی نموده است اما این دادخواست مانند دادخواست بدوی و سایر دعوی باید شرایط مقرر قانونی را داشته

باشد.^(۱۳)

هزینه دادرسی اعتراض ثالث معادل هزینه فرجام خواهی و اعاده دادرسی است و همچنین دادخواست اعتراض ثالث اصلی به دادگاهی تقدیم می شود که رأی قطعی را صادر نموده است. این قسمت از ماده ۴۲۰ ق.آ.د.د.ع.ا.م. در تأیید نظر اکثریت حقوقدانان است که به موجب آن مرجع صالح رسیدگی به اعتراض ثالث نسبت به رأی دادگاه تجدیدنظر را همواره همین دادگاه می دانسته، حتی اگر این رأی عیناً در تأیید رأی بدوی صادر شده باشد. بنابراین مرجع تقدیم دادخواست اعتراض ثالث اصلی دفتر دادگاه صادر کننده رأی مورد اعتراض است. همین دادگاه نیز صلاحیت رسیدگی به اعتراض را دارد.^(۱۴) در صورتی که در اجرای ماده ۳۲۶ ق.آ.د.د.ع.ا.م. در پی اعلام اشتباه یا عدم صلاحیت، دادگاه تجدیدنظر اشتباه یا صلاحیت قاضی صادر کننده رأی یا دادگاه بدوی را قبول نماید، رأی بدوی معتبر می ماند و در صورت اعتراض ثالث به آن، مرجع اعتراض همان دادگاه بدوی است.^(۱۵) در دعوی اعتراض ثالث معترض ثالث خواهان دعوا و اصحاب دعوی منتهی به رأی مورد اعتراض، خواننده دعوا تلقی می شوند، بنابراین معترض علیه در^(۱۶) مقام دفاع از کلیه حقوق دفاعی در محدوده رسیدگی به اعتراض ثالث برخوردار خواهند بود.

۱-۱-۲- اعتراض ثالث طاری

اعتراض ثالث طاری عبارت است از اعتراض یکی از طرفین دعوا به رأیی که سابقاً در دادگاهی صادر شده و طرف دیگر برای اثبات ادعای خود، در اثنای دادرسی آن رأی را ابراز نموده است (بند ب ماده ۴۱۹ ق.آ.د.د.ع.ا.م). اعتراض ثالث طاری در هر حال در دادگاهی اقامه می شود که دعوا در آن مطرح بوده و رأی مورد اعتراض به عنوان دلیل مورد استناد قرار می گیرد. اعتراض ثالث طاری نیز مانند درخواست اعاده دادرسی طاری نوعی دفاع در برابر دلیل (رأی مورد استناد) محسوب می شود.^(۱۷) هر عبارتی که مفید اعتراض طاری باشد، باید تحت این عنوان مورد توجه دادگاه قرار گیرد.^(۱۸)

در صورتی که دادگاه تشخیص دهد رأیی که

در مورد اعتراض صادر می‌نماید مؤثر در اصل دعواست، دو حالت متصور خواهد بود؛ حالت اول اینکه رسیدگی به اعتراض طاری در صلاحیت دادگاهی است که به دعوارسیدگی می‌کند (اصل دعوا در دادگاه عمومی هر یک از حوزه‌های قضایی مطرح است و رأی مورد اعتراض نیز از دادگاه عمومی هر یک از حوزه‌های قضایی صادر شده یا اصل دعوا در دادگاه تجدیدنظر است و رأی نیز از دادگاه بدوی یا تجدیدنظر هر یک از حوزه‌های قضایی صادر شده است)؛ در این صورت دادگاه، رسیدگی به اصل دعوا را تاروشن شدن نتیجه اعتراض به تأخیر انداخته، پس از رسیدگی به اعتراض ثالث طاری در اصل دعوا نیز رأی مقتضی صادر می‌نماید. اما چنانچه رسیدگی به اعتراض ثالث از صلاحیت دادگاهی که به اصل دعوارسیدگی می‌کند خارج باشد؛ مانند اینکه رأی مورد اعتراض از دادگاه تجدیدنظر یا حتی دادگاه انقلاب صادر شده و اصل دعوا در دادگاه عمومی است، به معترض ثالث ابلاغ می‌شود که ظرف ۲۰ روز دادخواست اعتراض ثالث اصلی را به دادگاه صالح تقدیم و گواهی مربوطه را ارائه نماید و در صورتی که معترض به تکلیف خود عمل ننماید، دادگاه رسیدگی به دعوا را ادامه می‌دهد.

۲- آثار اعتراض ثالث در قانون آیین دادرسی مدنی

اعتراض ثالث از طرق فوق‌العاده شکایت از رأی است، بنابراین اثر تعلیقی و انتقالی آن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲-۱- اثر تعلیقی بر اجرای حکم

اعتراض ثالث موجب تأخیر اجرای حکم نمی‌شود (ماده ۴۲۲ ق.آ.د.د.ع.ا.م.) اما در مواردی که جبران ضرر و زیان ناشی از اجرای حکم ممکن نباشد، دادگاه رسیدگی کننده به اعتراض ثالث، مواردی که درخواست معترض ثالث، پس از اخذ تأمین متناسب قرار تأخیر اجرای حکم را برای مدت معین صادر می‌نماید.

۲-۲- اثر انتقالی بر اجرای حکم

اعتراض ثالث دارای اثر انتقالی است. در حقیقت نکاتی که در دادرسی منتهی به رأی مورد اعتراض نسبت به آن قضاوت شده، در محدوده‌ای که شخص ثالث آنها را مورد انتقاد قرار می‌دهد،

نسبت به جنبه موضوعی و حکمی، با توجه به ادله ابرازی طرفین از نو مورد رسیدگی قرار می‌گیرد.

۳- صدور رأی و شکایت از آن

طبق ماده ۴۲۵ ق.آ.د.د.ع.ا.م. «چنانچه دادگاه پس از رسیدگی اعتراض ثالث را وارد تشخیص دهد، آن قسمت از حکم را که مورد اعتراض قرار گرفته نقض می‌نماید و اگر مفاد حکم غیر قابل تفکیک باشد تمام آن الغا خواهد شد» در صورتی که اعتراض ثالث در ماهیت، به هر علت، وارد تشخیص داده نشود حکم بطلان و یا عدم ورود آن صادر می‌شود.^(۱۹)

رأیی که بر اساس اعتراض شخص ثالث صادر می‌شود، باید به اصحاب دعوا ابلاغ شود، بنابراین باید به صورت دادنامه درآید و آرای صادره بر اساس اعتراض ثالث نیز از حیث شکایت تابع مقررات مربوطه خواهد بود، بنابراین این امر که رأی بر اساس اعتراض ثالث صادر گردیده، فی‌نفسه طریق شکایتی را مسدود نمی‌نماید و رسیدگی به اعتراض شخص ثالث نمی‌تواند منتهی به صدور حکم غیابی گردد؛ زیرا حکم غیابی منحصرأدر مرحله بدوی و تحت شرایطی در مرحله تجدیدنظر پیش بینی شده است، رأی مورد اعتراض ثالث در صورتی که مقررات مربوط به طرق شکایت، اجازه دهد، قابل تجدیدنظر، فرجام و حتی اعتراض ثالث است.

اعتراض شخص ثالث، یکی از طرق فوق‌العاده شکایت از آراء محسوب می‌شود، از این جهت که شکایت، اثر تعلیقی بر اجرای رأی ندارد. تفاوت این نوع اعتراض با فرجام خواهی و اعاده دادرسی آن است که، برخلاف این دو طریق، موارد و جهات آن منصوص نگردیده و آراء قابل اعتراض احصاء نشده‌اند

گفتار سوم: اعتراض شخص ثالث در اجرای احکام

۱- اظهار حق نسبت به مال توقیف شده در قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶،

ماده ۱۴۶ و ۱۴۷ به اعتراض شخص ثالث در اجرای احکام اختصاص پیدا کرده است. ماده ۱۴۶ مقرر می‌دارد: «هرگاه نسبت به مال منقول یا غیر منقول یا وجه نقد توقیف شده، شخص ثالث اظهار حقی نماید، اگر ادعای مزبور مستند به حکم قطعی یا سند رسمی باشد که تاریخ آن مقدم بر تاریخ توقیف است، توقیف رفع می‌شود. در غیر این صورت عملیات اجرایی تعقیب می‌گردد و مدعی حق برای جلوگیری از عملیات اجرایی و اثبات ادعای خود می‌تواند به دادگاه شکایت کند.» حکم قطعی را باید حکمی دانست که از ابتدا به صورت غیر قابل اعتراض و تجدیدنظر صادر شده باشد یا در صورت قابلیت اعتراض یا تجدیدنظر به دلیل انقضای مدت اعتراض یا تجدیدنظر خواهی یا تأیید در مراجع بالاتر قطعیت یافته باشد.

احکام زیر احکام قطعی هستند:

الف) خواسته بیش از سه میلیون ریال نبوده باشد. ب) در صورتی که خواسته وجه نبوده، بهای خواسته بیش از سه میلیون ریال نباشد و تا جلسه اول دادرسی مورد ایراد واقع نشده باشد و یا کارشناسی‌های آن بیشتر از این تعیین نشده باشد. ج) حکمی که به استناد اقرار در دادگاه صادر شده باشد. د) حکمی که به استناد نظریه یک یا چند کارشناس که طرفین، آن نظریه را قاطع دعوا دانسته‌اند، صادر شده باشد.

ه) حکم دادگاه در مورد خسارت ناشی از اجرای قرار تأمین خواسته‌ای که به استناد ماده ۱۲۰ آن قانون صادر می‌شود.

و) در صورتی که طرفین حق تجدیدنظر خواهی خود را ساقط کرده باشند.

همچنین ممکن است ادعای شخص ثالث مستند به سند رسمی باشد. در این صورت نیز مال مورد ادعای او از توقیف خارج خواهد شد؛ مشروط بر اینکه تاریخ تنظیم سند رسمی مقدم بر تاریخ توقیف باشد. ماده ۱۲۸۷ ق.م. سند رسمی را این گونه تعریف می‌نماید:

«اسنادی که در اداره ثبت اسناد املاک یا دفاتر اسناد رسمی یا در نزد سایر مأمورین رسمی در حدود صلاحیت آن‌ها بر طبق مقررات قانونی



تنظیم شده باشد، رسمی است.»

همچنین ماده ۱۲۹۱ در دو مورد به اسناد عادی اعتبار اسناد رسمی را داده، مقرر می‌دارد: «اسناد عادی در دو مورد اعتبار اسناد رسمی را داشته و درباره طرفین و وراثت و قائم مقام آنها معتبر است: ۱- اگر طرفی که سند بر علیه او اقامه شده است صدور آن را از منتسب‌الیه تصدیق کند.

۲- هرگاه در محکمه ثابت شود که سند مزبور را طرفی که آن را تکذیب یا تردید کرده فی الواقع امضا یا مهر نموده است.»

سؤالی که مطرح می‌گردد آن است که اگر شخص ثالث سند عادی را به همراه مدرکی مبنی بر تصدیق محکوم‌له نسبت به آن سند ارائه دهد، در ارتباط با رفع توقیف از مال توقیف شده اقدام خواهد شد یا خیر؟ در پاسخ باید گفت دو گونه استدلال وجود دارد، استدلال اول آن است که چون قانون‌گذار در ماده ۱۲۹۱ ق.م. صریحاً اعتبار سند رسمی را به این گونه اسناد داده، لذا دایره اجرا باید چنین سندی را به عنوان سند رسمی بپذیرد. استدلال دوم آن است که به تصریح ماده ۱۲۸۹ ق.م. غیر از اسناد مذکور در ماده ۱۲۷۸ این قانون سایر اسناد عادی هستند، بنابراین چون مورد سؤال مشمول ماده ۱۲۸۷ نیست، سند عادی تلقی می‌شود و دایره اجرا نمی‌تواند آن را مبنای رفع توقیف بداند. بعضی از نویسندگان^(۲۰) به استدلال اول تمایل پیدا نموده‌اند، هر چند رد استدلال اول نیز با اتکا به نصوص قانونی موجود آسان نیست. در مورد سند عادی تأیید شده توسط دادگاه، (موضوع بند دو ماده ۱۲۹۱ ق.م) به نظر می‌رسد اگر شخص ثالث چنین سندی ارائه دهد، در صورتی پذیرفته خواهد شد که حکم قطعی دادگاه مبنی بر تصدیق سند مذکور ارائه گردد که در این صورت در واقع ادعا مستند به حکم قطعی دادگاه تلقی خواهد شد.

در اردیبهشت سال ۱۳۷۹ در نشست قضایی استان کردستان این سؤال مطرح گردید که با توجه به ماده ۱۴۶ قانون اجرای احکام مدنی، اگر ادعای شخص ثالث مستند به حکم قطعی یا سند رسمی باشد، مرجع پذیرش ادعا واحد اجرای احکام مدنی است یا دادگاه صادر کننده حکم؟ نظریه اکثریت قضات بر این بود که با وجود

اعتراض ثالث طاری عبارت است از اعتراض یکی از طرفین دعوا به رأیی که سابقاً در دادگاهی صادر شده و طرف دیگر برای اثبات ادعای خود، در اثنای دادرسی آن رأی را ابراز نموده است

حکم قطعی دادگاه یا سند رسمی و الزامات و آثار قانونی آن‌ها، تکلیف مالکیت مال بازداشت شده روشن است و اتخاذ تصمیم درباره ادعای شخص ثالث به رسیدگی قضایی نیاز ندارد و قاضی واحد اجرای احکام پس از بررسی مستند شخص ثالث و احراز صحت و اعتبار آن از مال توقیف شده رفع توقیف خواهد نمود. اقلیت قضات مذکور معتقد بودند که اجرای حکم به دستور قاضی دادگاه و تحت نظر او انجام می‌شود و اختلافات ناشی از اجرای حکم نیز به وسیله دادگاه رفع می‌شود و ادعای شخص ثالث در مورد مال توقیف شده هر چند مستند به سند رسمی یا حکم قطعی باشد از صورت‌های اختلاف ناشی از اجرای احکام بوده، حل آن با دادگاهی است که حکم زیر نظر آن دادگاه اجرا می‌شود. کمیسیون تخصصی مستقر در معاونت آموزش قوه قضاییه ضمن تأیید نظر اکثریت معتقد است که اگر ادعای شخص ثالث مستند به سند رسمی یا حکم قطعی باشد قاضی اجرا به نفع شخص ثالث اقدام به رفع توقیف می‌نماید، اما اگر این‌طور نباشد عملیات اجرایی تعقیب و مدعی می‌تواند به دادگاه صادر کننده حکم شکایت نماید و در این مورد قاضی دادگاه اخذ تصمیم می‌نماید.^(۲۱)

سؤال دیگری که مطرح می‌شود این است که صدور دستور رفع توقیف منحصر با قاضی اجراست یا این که مدیر اجرا یا دادورز نیز چنین اختیاری را دارد؟ باید گفت قاضی اجرا قطعاً واجد چنین صلاحیتی است، اما در ارتباط با مدیر اجرا یا دادورز نیز شاید بتوان اختیار را از آن مدیر اجرا دانست؛ چرا که دادورز زیر نظر مدیر اجرا انجام وظیفه می‌کند و در صورت اختلاف بین آنها نظر قاضی اجرا ملاک است و در صورتی که مال از توقیف خارج شود، محکوم‌له وظیفه خواهد داشت برای استیفای محکوم به مال دیگری از

محکوم‌علیه به دایره اجرا معرفی نماید. ممکن است به الزام فروشنده به تنظیم سند رسمی انتقال حکم صادر شده و در مرحله اجرا معلوم شود که مورد حکم در قبال مهریه همسر فروشنده از طرف اجرای ثبت بازداشت است. سؤال این است که اگر تاریخ بازداشت قبل از تنظیم قولنامه یا دادخواست یا صدور حکم بوده یا بعد از تاریخ‌های مذکور باشد، تکلیف چیست؟ قضات دادگاه‌های حقوقی ۲ وقت تهران به اتفاق

به این سؤال چنین پاسخ دادند:

«با توجه به ماده ۱۴۶ ق.ا.ا.م. اگر تاریخ صدور حکم مقدم بر بازداشت مال باشد، توقیف رفع می‌شود و عملیات اجرایی ادامه پیدا می‌کند و رأی صادره اجرا می‌گردد. در غیر این صورت چنانچه تاریخ قولنامه مقدم بر توقیف و حکم صادره مؤخر بر توقیف باشد، بازداشت به قوت خود باقی است و محکوم‌له می‌تواند برای جلوگیری از تداوم عملیات اجرایی ثبت، توقیف و ابطال اجرائیه ثبتی را از دادگاه صالح تقاضا کند.»^(۲۲)

ممکن است ادعای شخص ثالث مستند به حکم قطعی یا سند رسمی نباشد که در این صورت ضروری است مطابق ذیل ماده ۱۴۶ به دادگاه مراجعه، اعتراض خود را مطرح نماید تا در قالب ماده ۱۴۷ به اعتراض او رسیدگی شود، که در واقع باید گفت ماده ۱۴۷ قانون ا.ا.م. ادامه قسمت دوم ماده ۱۴۶ قانون مذکور است و صحیح آن بود که ماده ۱۴۷ از قسمت دوم ماده ۱۴۶ شروع شود؛ بدین صورت که «اگر ادعای شخص ثالث مستند به سند رسمی یا حکم قطعی نباشد، نامبرده می‌تواند برای جلوگیری از عملیات اجرایی و اثبات ادعای خود به دادگاه شکایت نماید.» اشتباه قانون‌گذار مبنی بر دو قسمت کردن شکایت شخص ثالث و نحوه رسیدگی به آن اشتباه بعضی^(۲۳) از قضات را موجب شده است.

اداره حقوقی قوه قضاییه در پاسخ به این سؤال که «در یک پرونده که منتهی به صدور حکم قطعی شده است، محکوم‌له ملکی را از خوانده معرفی و اجرای احکام آن را توقیف می‌نماید، شخص ثالثی به ادعای داشتن حقی بر آن ملک طبق ماده ۱۴۶ ق.ا.ا.م. اعتراض و دادگاه بر اساس ماده ۱۴۷ ق.ا.ا.م. به آن رسیدگی می‌نماید

و در صورت احراز حقانیت معترض قرار توقیف عملیات اجرایی را صادر می‌کند. سؤال این است که رسیدگی دادگاه جنبه اداری دارد یا قضایی و اگر جنبه اداری دارد آیا تصمیم متخذ دادگاه اعتبار امر مختوم دارد یا خیر؟

طی نظریه شماره ۷/۱۳۸۰ مورخ ۱۳۷۶/۲/۳۰ چنین پاسخ داد: «تصمیم دادگاه در مورد اعمال ماده ۱۴۶ ق.ا.م. مصوب ۵۶ جنبه اداری دارد و نه قضایی تا مشمول آثار راجع به تصمیم‌های قضایی باشد. اما در مورد ماده ۱۴۷ چون دادگاه نفیاً یا اثباتاً در تعلق داشتن مال توقیف شده به ثالث معترض اظهار نظر می‌کند، تصمیم جنبه

قضایی دارد و مشمول آثار راجع به آن می‌باشد و در وقت خارج از نوبت رسیدگی خواهد شد.» همانگونه که ملاحظه شد، اداره حقوقی تصمیم دادگاه را مدنظر قرار داده که در مورد اعمال ماده ۱۴۶ است، در حالی که اعمال قسمت اول ماده ۱۴۶ ق.ا.م. مستلزم دخالت دادگاه نیست؛ به علاوه قسمت دوم ماده ۱۴۶ نیز در مقام بیان حق معترض ثالث بدون سند رسمی یا حکم قطعی نسبت به مراجعه به دادگاه است نه تصمیم دادگاه و اگر منظور اداره حقوقی از تصمیم اداری دادگاه قرار توقیف عملیات اجرایی است، این قرار که به نحوه رسیدگی و

تصمیم موقتی دادگاه برمی‌گردد، در ماده ۱۴۷ ذکر شده است نه ماده ۱۴۶ و اگر توجه به منطوق ذیل ماده ۱۴۶ مبنی بر «جلوگیری از عملیات اجرایی و اثبات ادعا» است، باید گفت در این قسمت از ماده جهت مراجعه ثالث به دادگاه بیان شده که تصمیم در مورد جهت مزبور در ماده ۱۴۷ ذکر گردیده و بنابراین تصمیم دادگاه را نمی‌توان بر اساس ماده ۱۴۶ دانست، مگر این که تصمیم دادگاه در اجرای ماده ۱۴۷ و به جهت یکی از موارد ذیل ماده ۱۴۶ باشد.

ادامه دارد

پی‌نوشت‌ها

- عبدالله، شمس، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ چهارم، نشر میزان، ص ۴۹۷.
- بر حکم رفع مزاحمت و تصرف عدوانی هم اگر خللی وارد گردد می‌توان اعتراض ثالث نمود (حکم شماره ۳۰۸/۱۰۷۹/۲۹۲۵).
- منع پیشین ش ۴۷، ص ۶۸-۶۷.
- شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، ص ۵۰۰.
- همان منبع، ص ۵۰۲.
- حکم شماره ۲۸/۱/۲۲-۱۱۶ شعبه ۳.د.ع. ک متین، احمد، مجموعه رویه قضایی قسمت حقوقی از سال ۱۳۱۱ تا سال ۱۳۳۵ چاپخانه هاشمی، تهران «شخص ثالث حق دارد به هر گونه حکم و قرار صادره از دادگاه‌های بدوی و پژوهشی که به حقوق او خللی وارد می‌آورد اعتراض کند، و امکان ورود شخص ثالث در دعوی اصلی مانع از قبول اعتراض او نخواهد بود.
- دادنامه، شماره ۷۳-۲۹۱-۷۳/۳/۲۲ شعبه دوم دادگاه حقوقی یک تهران، کامیار، محمدرضا، گزیده آرای دادگاه‌های حقوقی انتشارات حقوقدان تهران، چاپ اول، سال ۷۶، مجموعه اول.
- کشاورز، صدر، سید محمد علی، تجدید رسیدگی، منبع پیشین، ش ۵۵، ص ۸۲.
- «شرط اعتراض ثالث اعم از اینکه اصلی باشد یا طاری این است که حکم با حق معترض ثالث تماس داشته باشد. حکم شماره ۸۰۸-۱۲/۴/۶۱ شعبه ۳.د.ع. ک، متین، احمد، مجموعه رویه قضایی، قسمت حقوقی، ص ۶۰.
- ماده ۱۷ ق.ا.د.د.ع.ا.م. اعتراض ثالث را در مورد صدور حکم یا قراری که خللی بر حقوق ثالثی وارد می‌سازد و ماده ۵۸۲ قانون قدیم اعتراض ثالث را در موردی که ثالث یا نماینده او در دادرسی دخالت نداشته جایز دانسته است.
- به نقل از شمس، دکتر عبدالله، جلد دوم، ص ۵۰۸.
- «پدیدرفتن اعتراض شخص ثالث بر دو حکم در یک عرض حال تخلف است» حکم شماره ۱۴۱۲-۱۴، بهمین ۱۳۰۶.
- حکم شماره ۲۳۸-۲۲ مورخ ۱۳۰۹/۴.۱.ق. منبع پیشین، ش ۶۹، ص ۳۴.
- «شخص ثالث باید اعتراض خود را به آخرین محکمه صادر کننده حکم بدهد، بنابراین حکم محکمه استیناف اگر مبنی بر تأیید حکم بدایت باشد باید به محکمه استیناف داد، حکم شماره ۳۰۹/۳۶۲۱/د.ع. ک اصول قضایی - حقوقی (عبده) احکام دیوان عالی کشور و هیئت عمومی چاپ اتحاد، سال ۱۳۴۳، ش ۲۶۸، ص ۳۳.
- نظریه متفق قضاات دادگاه حقوقی دو تهران، مورخ ۶۷/۷/۷، نویخت، یوسف، اندیشه‌های قضایی، انتشارات کیهان، تهران، چاپ چهارم، سال ۷۲،

ش ۵۲، ص ۲۸.

نظری از اداره حقوقی دادگستری «اعتراض شخص ثالث ممکن است به رأی دادگاه نخستین باشد یا رأی دادگاه پژوهشی چون ترتیب رسیدگی آن به حکم ماده ۵۸۵ قانون قدیم و ماده ۴۲۰ جدید آیین دادرسی در مرحله نخستین است لذا می‌توان گفت که نسبت به بهای خواسته هم حق اعتراض دارد زیرا ممکن است بهای تعیین شده هم به حق شخص ثالث خلل آورده» نظریه مشورتی اداره حقوقی، مجموعه نظرهای مشورتی اداره حقوقی دادگستری از سال ۱۳۵۸ به بعد، منبع پیشین، ش ۲۲، ص ۱۷.

۱۷) «اظهار اعتراض طاری قانوناً مقید به جلسه اول نیست» حکم شماره ۶۳۴

۱۸) اگر شخص ثالث در ضمن لوایح و در جلسه رسیدگی، صدور حکم مبنی بر مالکیت ملک را مستند به تبانی و مواضع ناقل ملک با خواننده معرفی کند این جمله در معنای اعتراض طاری است که به حکم مزبور شده است، حکم شماره ۹۳۳-۲۹/۴/۸۱ شعبه ۳.د.ع.د. همان.

۱۹) «رأی به عدم ورود اعتراض شخص حکم تلقی می‌شود نه قرار» حکم شماره ۳۸/۹۸۴، قمری، د.ع. ک، اصول قضایی، حقوقی (عبده) منبع پیشین، ش ۲۷۰، ص ۳۳.

۲۰) مهاجری، علی، شرح جامع قانون اجرای احکام مدنی، جلد دوم، قم، چاپ نگین.

۲۱) دفتر بررسی و تهیه و تدوین متون آموزشی، مجموعه نشستهای قضایی آیین دادرسی مدنی، شماره دوم، ص ۲۳۰، انتشارات معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه، ۱۳۸۲.

۲۲) نویخت، یوسف، اندیشه‌های قضایی، چاپ پنجم، صفحه ۱۰۵، انتشارات کیهان، ۱۳۷۶.

۲۳) در شهریور ۸۱ در نشست قضایی آذر شهر در استان مازندران این سؤال مطرح شد که آیا دستور رفع توقیف قابل اعتراض است یا نه؟ قضاات شرکت کننده در نشست مذکور نظر دادند که این دستور قطعی است و کمیسیون تخصصی مستقر در معاونت آموزشی قوه قضاییه نسبت به نظریه اتفافی مذکور چنین نظر داد، «در ماده ۱۴۶ ق.ا.م. به این موضوع اشاره شده شخص ثالث در صورتی که در خصوص مالکیت خود دارای سند رسمی یا حکم دادگاه باشد می‌تواند نسبت به توقیف ملک خود شکایت کند، در این صورت دادگاه در صورت احراز صحت ادعای معترض رفع توقیف می‌نماید والا در صورتی که شکایت بی‌وجه باشد اعتراض را مردود اعلام نماید و با توجه به مفهوم و منطوق ماده قانونی مورد اشاره دستور صادره قطعی و غیر قابل اعتراض است. (دفتر بررسی و تهیه و تدوین متون آموزشی، مجموعه نشستهای قضایی آیین دادرسی مدنی ۳ صفحات ۲۹۸ و ۲۹۸، نشر قضا، بهار ۱۳۸۳).



املاک مردم

واقع در طرح‌ها و متقاضیان

تفکیک و افراز

حشمت‌الله خانمحمدي - وکیل پایه یک دادگستری و مدرس دانشگاه

قسمت پایانی

مبحث سوم: مرجع درخواست تفکیک و افراز

با توجه به ماده ۱۵۰ قانون ثبت، مرجع درخواست تفکیک اداره ثبت است و هرگاه از طرف مالک یا قائم مقام او تقاضای تفکیک شود، این تقاضانامه به اداره ثبت ارسال می‌گردد و در تقاضانامه باید ارزش مورد تفکیک بر اساس ارزش معاملاتی روز تعیین شود و هزینه تفکیکی از طرف ذینفع بر اساس مبلغ مزبور قبلاً پرداخت گردد. مبنای وصول هزینه تفکیک ارزش معاملاتی (دارایی) خواهد بود هر چند بهای معامله بیش از ارزش معاملاتی روز باشد.

طبق ماده ۱ قانون افراز و فروش املاک مشاع مصوب ۱۳۵۷، در مورد املاک مشاعی که جریان ثبت آنها خاتمه یافته، اعم از اینکه در دفتر املاک ثبت شده یا نشده باشد، رسیدگی به درخواست افراز با واحد ثبتی محلی است که ملک مورد تقاضای افراز در حوزه آن واقع است و طبق ماده ۲ همان قانون، تصمیم واحد ثبتی ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ قابل اعتراض در دادگاه است.

بنابراین در مورد املاک مشاعی که درخواست افراز آنها می‌شود نخست باید وضع ملک از

لحاظ اینکه آیا جریان ثبتی آن خاتمه یافته است یا نه، در نظر گرفته شود و با توجه به آن وضع، مرجع رسیدگی به درخواست افراز مشخص می‌شود.

الف - اگر جریان ثبتی خاتمه یافته باشد، مرجع رسیدگی اداره ثبت محل وقوع ملک است و تصمیم آن رجوع ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ قابل اعتراض در دادگاه عمومی می‌باشد مگر اینکه بین مالکین، محجور یا غایبی باشد که در این صورت برابر رأی وحدت رویه ردیف ۲۹/۵۹ - مورخه ۱۳۶۰/۱/۱۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور ناظر به ماده ۳۱۳ قانون امور حسبی، رسیدگی به دعوی افراز در صلاحیت دادگاه عمومی می‌باشد.

ب - اگر جریان ثبتی ملک خاتمه نیافته باشد، مرجع رسیدگی به افراز، دادگاه عمومی محل است و رأی آن دادگاه چه در بند الف، چه در بند ب، برابر مواد ۱۸ و ۱۹ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ قابل تجدیدنظر است. باید دانست که اگر نسبت به ملک مشاعی سند مالکیت صادر شده باشد، صدور سند مالکیت

نشان دهنده ختم عملیات ثبتی است و نتیجه درخواست افراز آن باید از اداره ثبت محل خواسته شود. اما اگر برای ملک مشاع سند مالکیت صادر نشده باشد، بهتر است قبلاً به اداره ثبت مراجعه شود و در صورتی که آن اداره اعلام نماید که جریان ثبتی خاتمه نیافته است به دادگاه عمومی دادخواست تقدیم گردد. این کار سرعت عمل را بیشتر می‌کند زیرا در غیر این صورت، مثلاً اگر ابتدا به دادگاه دادخواست داده شود، دادگاه باید از اداره ثبت سوال نماید که آیا جریان ثبتی خاتمه یافته است یا نه؟ و با توجه به پاسخ آن اداره نسبت به صلاحیت خود اتخاذ تصمیم کند و این سؤال و پاسخ موجب اطاله کار خواهد بود.

مبحث چهارم: نحوه افراز و تفکیک املاک در دادگاه‌ها و ادارات ثبت

بر اساس ماده ۱۵۴ اصلاحی قانون ثبت، مصوب ۳۱ تیر ۱۳۶۵ مجلس شورای اسلامی (ماده ۴ قانون اصلاح و حذف موادی از قانون ثبت اسناد و املاک مصوب ۱۳۱۰ و اصلاحات بعدی آن) دادگاه‌ها و ادارات ثبت قبل از اقدام به



افراز یا تفکیک اراضی واقع در محدوده شهرها و حریم آنها، باید نقشه تفکیکی را جهت تأیید به شهرداری محل بفرستند و در صورت تأیید، اقدام به افراز یا تفکیک نمایند و شهرداری‌ها مکلفند که ظرف ۲ ماه نسبت به آن کتباً اظهار نظر کنند و اگر ظرف دو ماه از تاریخ ارسال نقشه به شهرداری اظهار نظر ننمایند، ادارات ثبت و دادگاه‌ها نسبت به افراز و تفکیک رأساً اقدام خواهند نمود، متن ماده مذکور چنین است: «دادگاه‌ها و ادارات ثبت و اسناد و املاک باید طبق نقشه تفکیکی که به تأیید شهرداری محل رسیده باشد نسبت به افراز و تفکیک کلیه اراضی واقع در محدوده شهرها و حریم آنها اقدام نمایند. و شهرداری‌ها مکلفند بر اساس ضوابط طرح جامع تفصیلی یا هادی و دیگر ضوابط مربوط به شهرسازی نسبت به نقشه‌های ارسال از ناحیه دادگاه یا ثبت ظرف دو ماه اظهار نظر و نظریه کتبی را ضمن اعاده نقشه به مرجع ارسال کننده اعلام دارند. در غیر این صورت دادگاه‌ها و ادارات ثبت نسبت به افراز و تفکیک رأساً اقدام خواهند نمود.

استثنا. مطابق ماده ۳ قانون اصلاح و حذف موادی از قانون ثبت اسناد و املاک... در هر مورد که در اجرای موارد مذکور در آن قانون نیاز به تفکیک یا افراز ملک باشد، واحدهای ثبتی با توجه به وضع موجود رأساً اقدام خواهند نمود و مورد مشمول مقررات ماده ۴ و استعمال از شهرداری نخواهد بود و این استثنایی است نسبت به حکم کلی مذکور در ماده ۱۵۴ اصلاحی قانون ثبت (ماده ۴ قانون اصلاح و حذف موادی از قانون ثبت)

مبحث پنجم: اسباب تملک و تصرف املاک واقع در طرح و نحوه پرداخت خسارات:

قانون در مواردی، شخص را بدون آنکه اراده ایجاد حق برای کسی داشته باشد و یا عملی را مرتکب شود مکلف به انجام امری می‌نماید و برای دیگری نسبت به او حق قائل می‌شود؛ مانند نفقه اقارب؛ در موردی که پدر و مادر شخصی بی چیز شوند و نتوانند از دارائی خود زندگی نمایند شخص مزبور ملزم به پرداخت نفقه آنان خواهد بود.

هیچ حقی بدون سبب نمی‌تواند حاصل شود. سبب مزبور به معرفی قانون شناخته می‌شود؛ زیرا اسباب قانونی مانند علل طبیعی نیستند که قدرت تأثیر در ذات علت نهفته باشد و با پیدایش آن خواهی نخواهی معلول بوجود آید، بلکه حق از امور اعتباری است که سبب آن را قانون باید اعتبار و معرفی کند. سبب ممکن است مادی و یا معنوی باشد و همچنین است سقوط حق که مترتب بر اسباب اعتباری می‌باشد. قانون مدنی در ماده «۱۴۰» اسباب تملک را احصا کرده است. این ماده بیان می‌دارد: تملک حاصل می‌شود:

- ۱- به احیای اراضی موات و حیازت اشیاء مباحه
 - ۲- به وسیله عقود و تعهدات
 - ۳- به وسیله اخذ به شفعه
 - ۴- به ارث
- اشیا و اموال مورد تملک بر دو نوعند:
- ۱- اشیاء و اموالی که مالک ندارند و آنها به وسیله احیای موات و حیازت مباحات تملک می‌شود.
 - ۲- اشیاء و اموالی که مالک دارند و آنها به وسیله عقود و تعهدات و اخذ به شفعه و ارث انتقال می‌یابد.

با توجه به مطالب مزبور در مورد بند اول بر اساس اصل ۴۵ قانون اساسی در حال حاضر اراضی موات شهری ملک دولت است و به موجب ماده ۶ قانون زمین شهری اسناد و مدارک مالکیت اشخاص در مورد این گونه املاک (موات شهری) فاقد اعتبار می‌باشد. بنابراین احیای این گونه اراضی به وسیله اشخاص حقیقی یا حقوقی موجب تملک نمی‌شود و موضوع اخیر بند اول ماده ۱۴۰ حیازت اشیاء مباحه می‌باشد که از اسباب تملک، تصرف در مال مباح است و شامل اموالی است که مالک از آن اعراض کرده باشد؛ خواه منقول یا غیر منقول؛ مانند شکار و یازباله که مال اعراض شده است و شهرداری می‌تواند نسبت به جمع‌آوری و بازیافت آن اقدام نماید.

بند دوم ماده ۱۴۰ قانون مدنی به عقود و تعهدات اختصاص دارد. طبق ماده ۱۸۳ قانون مدنی عقد عبارت است از این که یک یا چند نفر در مقابل یک یا چند نفر دیگر، تعهد به امری نمایند و مورد قبول آنها باشد و تعهد عبارت از یک رابطه حقوقی است که بر اساس آن شخص یا اشخاص معین، نظر به اقتضای عقد یا شبه عقد یا جرم یا شبه جرم و یا به حکم قانون ملزم به چیزی یا مکلف به فعل یا ترک عملی معین به نفع شخص یا اشخاصی معینی می‌شوند. نتیجه آنکه از اسباب مالکیت، عقد و تعهد خواهد بود. در مورد معاملات شهرداری‌ها علاوه بر شرایط اساسی صحت معامله بایستی شرایط ویژه خرید و فروش که به شکل مزایده و مناقصه می‌باشد، رعایت شود و ضوابط لازم در آیین‌نامه معاملات شهرداری تهران مصوب ۱۳۵۵ با اصلاحات بعدی و آیین‌نامه مالی شهرداری‌ها مصوب ۱۳۴۶ بیان شده است؛ مضافاً به اینکه معاملات شهرداری در چهارچوب قوانین مذکور بایستی به تصویب





شورای اسلامی شهر برسد.

موضوع بند سوم ماده ۱۴۰ قانون مدنی؛ اخذ به شفعه می‌باشد. بر اساس ماده ۸۰۸ قانون مدنی؛ هرگاه مال غیر منقول قابل تقسیم بین دو نفر مشترک باشد و یکی از دو شریک حصة خود را به قصد بیع به شخص ثالثی منتقل کند شریک دیگر حق دارد قیمتی را که مشتری داده است به او بدهد و حصة مبیعه را تملک کند. نتیجه آنکه اخذ به شفعه از ایقاعات قهری است و در صورت تحقق شرایطی که در ماده ۸۰۸ قانون مدنی و موارد دیگر، شهرداری می‌تواند نسبت به اعمال حق شفعه اقدام نماید. در مورد بند چهارم ماده ۱۴۰ قانون مدنی که مربوط به ارث است، شهرداری نمی‌تواند از این سبب برای تملک استفاده کند.

الف) سیر قانون گذاری

در خصوص تملک املاک مردم توسط شهرداری‌ها و دولت که مرتبط با موضوع بحث می‌باشد، مراحل قانون گذاری قواعد و مقررات متعددی در دوره‌های مختلف را مشاهده می‌کنیم که مجموع آن را می‌توان به دو دوره تقسیم نمود:

۱- دوره قبل از انقلاب اسلامی ایران:

اولین قانون بلدیة در اولین دوره قانون گذاری توسط مجلس شورای ملی در سال ۱۲۸۶ هجری شمسی تصویب شده است. توسعه تدریجی شهرها موجب گردیده که در سال ۱۳۱۲ قانون احداث، توسعه معابر و خیابان‌ها به تصویب رسد. این قانون در سال ۱۳۲۰ مورد اصلاح قرار گرفت. از ویژگی‌های این قانون آن بود که به مالکین املاک و اراضی (مردم) اجازه می‌داد به نقشه تملک اراضی واقع در طرح توسعه خیابان و گذر و میدان واخواست اعتراض نمایند. از خصایص دیگر آن قانون پیش بینی امکان خرید ملک موقوفه بود و ماده ۱۴ قانون مرقوم برای رفع اختلاف اشخاص و شهرداری در مورد ارزیابی املاک واقع در طرح، هیأت سه نفری را پیش بینی می‌کرد که اعضای آن شامل نماینده انجمن شهر، نماینده دادگستری و نماینده وزارت

کشور بودند. در سال ۱۳۳۴ قانون شهرداری به تصویب رسید. این قانون به شهرداری اجازه می‌داد برای تأمین احتیاجات شهری از قانون توسعه معابر ۱۳۲۰ استفاده نماید. سپس در سال ۱۳۳۹ قانون مربوط به تملک زمین برای

در گذشته به منظور رسیدگی به اختلافات حارث میان دولت و مردم یک دیوان مظالم در کنار دستگاه اداری و اجرایی دولت وجود داشت. در حقوق ایران، در رژیم گذشته نیز قانونی درباره تشکیل شورای دولتی در سال ۱۳۳۹ به تصویب رسید ولی هیچ وقت اجرانشد که اکنون این وظیفه را دیوان عدالت اداری به عهده دارد

اجرای برنامه های شهرسازی به تصویب رسید. ماده ۱ این قانون به دولت اجازه داد زمین‌هایی که برای شهرسازی و خانه‌سازی لازم می‌دانست، پس از پرداخت بهای عادلانه و رعایت تشریفات خاصی تملک نماید. در سال ۱۳۴۷ قانون جامع نوسازی و عمران شهری به تصویب رسید و در مواد ۸، ۱۶ و ۱۷ آن ترتیبات تملک املاک مورد نیاز و کمیسیون رفع اختلافات در مورد اعتراض به مساحت و ارزیابی املاک واقع در طرح پیش بینی شده بود و سال ۱۳۵۱ قانون برنامه و بودجه به تصویب رسید که در مورد تملک اراضی و املاک مورد نظر دولت قواعد و مقرراتی را مقرر داشت. که در وضع قوانین تملک، توسط شورای انقلاب مورد اقتباس قرار گرفت.

۲- دوره بعد از انقلاب اسلامی ایران:

دوره دوم پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران است که طی آن شورای انقلاب عهده‌دار تدوین قوانین مورد نیاز کشور بود. قانون نحوه خرید و تملک اراضی و املاک مورد احتیاج دولت و شهرداری‌ها در تاریخ ۳/۹/۱۳۸۵ تصویب گردیده است. و در فاصله کوتاهی

قانون لایحه قانونی نحوه خرید و تملک اراضی و املاک برای اجرای برنامه های عمومی، عمرانی، و نظامی دولت در تاریخ ۱۷/۱۱/۱۳۸۵ به تصویب رسید. این قانون در مواردی با قانون زمین شهری مصوب ۱۳۶۶ تفاوت دارد؛ جهات تفاوت عبارتند از: ۱- قانون زمین شهری در امر تملک برای مدت ۵ سال قابلیت اجرا داشت و مواجه با محدودیت زمانی بود. ۲- قانون زمین شهری اراضی موات را متعلق به دولت دانسته و دیگر حقی برای افراد و مردم نیست به آن قائل نبوده است و در تملک اراضی دایر و بایر مورد نیاز شهرداری و دولت قیمت منطقه‌ای اراضی را ملاک عمل می‌دانست در حالی که لایحه قانون نحوه خرید و تملک مصوب ۱۳۵۸ بهای عادلانه روز را پیش بینی کرده و دستگاه اجرایی را مکلف به برآورد قیمت عادلانه املاک و اراضی مورد تملک و پرداخت بهاء را به مالک با جلب نظر کارشناسان دادگستری دانسته است. نتیجه آنکه لایحه قانونی مذکور حقوق مالکین را بهتر تضمین می‌کند و با اتمام مدت زمان ماده ۹ قانون زمین شهری زمینه اجرای لایحه قانونی خرید و تملک مصوب ۱۳۵۸ فراهم گردید. سپس در تاریخ ۲۸/۷/۱۳۷۰ قانون نحوه تقویم ابنیه، املاک و اراضی مورد نظر شهرداری‌ها به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید. این قانون مشتمل بر یک ماده و هفت تبصره است که در خصوص تملک ابنیه املاک اراضی قانونی مردم ملاک عمل شهرداری‌ها می‌باشد. بنابراین در مقام تطبیق دو قانون فوق الذکر می‌توان نتیجه گرفت که قانون نحوه تقویم ابنیه، املاک و اراضی مورد نیاز شهرداری‌ها مصوب ۱۳۷۰ لایحه قانونی خرید و تملک مصوب ۱۳۵۸ را در پارهای از موارد نسخ صریح و ضمنی نموده است و اینکه قانون نحوه تقویم مصوب ۱۳۷۰ ناظر به تملک ابنیه و املاک مردم است و از ویژگی‌های دیگر قانون نحوه تقویم آن است که شهرداری‌ها را مکلف نموده است که قیمت روز ابنیه، املاک و اراضی مردم را

پرداخت نماید. پرداخت بهای عادلانه روز توسط کارشناسان رسمی دادگستری محاسبه و ملاک عمل قرار می‌گیرد. طبق ماده ۱۲ قانون اخیر کلیه قوانین و مقررات مربوطه که با این قانون (مصوب ۱۳۷۰) مغایرت داشته باشد، ملغی الاثر می‌باشد فلذا در حال حاضر در مورد شهرداری‌ها ملاک عمل همان قانون نحوه تقویم ابنیه و املاک و اراضی مورد نیاز شهرداری‌ها مصوب ۱۳۷۰ می‌باشد. در جهت اجرا و اعمال قانون نحوه تقویم ابنیه، املاک و اراضی مورد نیاز شهرداری‌ها و ارگان‌های دولتی می‌بایستی یک سری شرایط و تشریفات برای تملک رعایت شود و در صورتی که تشریفات و شرایط رعایت نشود این تملک، اعتبار قانونی ندارد و دادگاه و مراجع قضایی به درخواست مالک حکم خلع ید و یا پرداخت بهای املاک به نرخ عادلانه روز را صادر می‌کند. شرایط و تشریفات که بایستی رعایت گردد، عبارت است از: ۱- وجود طرح ۲- تأمین اعتبار ۳- عدم وجود اراضی ملی و دولتی ۴- رعایت مواعد قانونی ۵- اعلام به مالک ۶- توافق با مالک ۷- پرداخت بهای ملک با برآورد و نظر کارشناس رسمی دادگستری.

از موضوعات بسیار مهم که در حقوق شهرداری می‌بایستی مورد توجه قرار گیرد، تعریف املاک واقع در طرح‌ها توسط شهرداری‌ها و ارگان‌های دولتی و نحوه پرداخت خسارت به مالک یا مالکین و اراضی مردم، واقع در طرح‌های مذکور می‌باشد که در ابعاد مختلف حقوقی و... قابل بررسی می‌باشد. قراردادهای عقود مشمول ماده ۱۰ قانون مدنی برای طرفین و قائم مقام آنان لازم‌الاجراست و دادگاه متخلف را ملزم به اجرای مفاد آن می‌نماید و این امر مخالفتی با قانون یا شرع ندارد. در قرآن کریم، سنت احادیث و قول اکثر فقهای امامیه و همه مفسرین، عقود به معنی عهدها و پیمان‌ها آمده، وفاداری به عهدها و پیمان‌ها مورد تأکید قرار گرفته است. اکثر حقوقدانان معتقدند که مفهوم و منطوق سند باید دقیقاً تفسیر و به قصد و اراده طرفین هنگام تنظیم

سند توجه شود. چنانکه از مفهوم و منطوق سند، رضای طرفین و ایجاب و قبول آن‌ها بر وقوع معامله مستفاد گردد فرضاً فروشنده و خریدار مورد معامله معلوم و مشخص بوده و تمامی (یا بیشتر) ثمن پرداخت و مبیع تحویل و به تصرف خریدار داده شده باشد، سند مذکور مباحثه‌نامه، مملک و نافذ است؛ ولو عادی باشد. سند مذکور دلیل بر وقوع معامله بوده، از محکمه (دادگاه) می‌توان الزام خواننده را به حضور در دفترخانه اسناد رسمی برای انجام تشریفات ثبتی و تنظیم سند رسمی درخواست نمود و دادگاه حکم به تنظیم سند در دفترخانه اسناد رسمی صادر خواهد کرد. در حال حاضر رویه قضایی نیز پیروی از همین نظریه است. آنچه مسلم است مجلس شورای اسلامی نیز با تأیید و تصویب مواد ۱۰ و ۷۵۸ قانون مدنی در اصلاحات قانونی سال ۱۳۶۱، از نظر فقهای امامیه پیروی کرده است. بنابراین مفاد ماده ۱۰ قانون مدنی که مقرر می‌دارد: «قراردادهای خصوصی نسبت به کسانی که آن را منعقد نموده‌اند، در صورتی که مخالف صریح قانون نباشد؛ نافذ است.» در فقه هم پذیرفته شده

**بر اساس اصل ۴۵ قانون اساسی
در حال حاضر اراضی موات
شهری ملک دولت است و به
موجب ماده ۶ قانون زمین شهری
اسناد و مدارک مالکیت اشخاص
در مورد این گونه املاک (موات
شهری) فاقد اعتبار می‌باشد.
بنابراین احیای این گونه اراضی به
وسیله اشخاص حقیقی یا حقوقی
موجب تملک نمی‌شود**

است و نمی‌توان ادعا کرد که این ماده در حقوق ما پیشینه تاریخی ندارد و ابداع نویسندگان قانون مدنی یا ثمره تقلید از حقوق اروپایی است. بناب این حرمت حق مالکیت شهروندان از موضوعاتی است که همیشه مورد تأکید و تأیید شرع انور اسلام و متون قوانین در ابعاد

مختلف حقوق خصوصی، شهرسازی و غیره قرار گرفته است. وجود طرح‌های مصوب در املاک و اراضی شهروندان به معنای سلب مالکیت و یا مجوز استیلا بر ملک مردم نیست و غصب استیلا بر حق غیر است به نحو عدوان و اثبات ید بر مال غیر بدون مجوز هم در حکم غصب است و می‌توان گفت که در راستای اجرای قانون نحوه تقویم ابنیه، املاک و اراضی مورد نیاز شهرداری‌ها و ارگان‌های دولتی؛ برای تملک باید تشریفات و شرایط مربوطه رعایت گردد و از تشریفات احراز مالکیت مالک یا مالکین در اموال غیر منقول استناد ایشان به دلایلی در قالب‌های حقوقی اسناد رسمی و عادی می‌باشد و بدون توجه به رعایت شرایط و تشریفات فوق تملک فاقد ارزش و اعتبار قانونی خواهد بود. در صورت عدم رعایت تشریفات و شرایط تملک بدون رضایت مالک یا مالکین و عدم ارائه مجوز از سوی شهروندان و مردم، برای دستگاه اجرای شهرداری‌ها و شوراهای اسلامی شهرها عواقب و آثار حقوقی خواهد داشت. بر این اساس اداره حقوقی قوه قضاییه در این زمینه اعتقاد دارد: «در صورتی که تشریفات مربوط به تملک رعایت نشود؛ این تملک فاقد ارزش قانونی است و دادگاه در صورت درخواست مالک حکم خلع ید صادر می‌کند»

**ب- مینا و چگونگی تملک و پرداخت
خسارات در املاک مردم واقع در
طرح‌های شهرداری و ارگان‌های
دولتی:**

مبنای پرداخت خسارت (پرداخت روز) نسبت به املاک و اراضی مردم واقع در طرح‌ها توسط شهرداری‌ها و ارگان‌های دولتی: ۱- مبنای پرداخت خسارت، ارزیابی و برآورد قیمت روز املاک می‌باشد. ۲- جهت دستیابی به ارزیابی مذکور موضوع به هیات سه نفره کارشناسان ارجاع می‌شود. این امر بر اساس قانون نحوه تقویم ابنیه؛ املاک و اراضی مورد نیاز شهرداری‌ها مصوب ۱۳۷۰/۷/۲۸ صورت می‌گیرد. با ارزیابی و برآورد قیمت روز املاک و



اراضی توسط هیات کارشناسی، بهای ملک به نرخ روز ملاک پرداخت حقوق مالک یا مالکین در عرصه و اعیان و سر قفلی و غیره خواهد بود. اگر شهرداری و مالک در خصوص قیمت املاک و اراضی واقع در طرح توافق نکنند، قیمت روز ابنیه و املاک توسط هیات کارشناسی تعیین می‌شود و چنانچه توافق به صورت هبه یا صلح بلاعوض یا اعلام اراده مالک و توافق طرفین باشد، در این صورت نیازی به تقویم و ارزیابی نیست. بنابراین با توجه به مطالب عنوان شده می‌توان گفت؛ در صورتی که شهرداری‌ها و شوراهای اسلامی شهرها و ارگان‌های دولتی، بدون رعایت شرایط و تشریفات تملک و بدون رضایت مالک اقدام به تصرفات در املاک و اراضی مردم نمایند، موضوع در قالب دعوی مطالبه بهای املاک و غیره به نرخ روز قابل طرح در دادگاه‌ها و مراجع قضایی خواهد بود. در رویه قضایی از مصادیق این گونه موارد که با اخذ نظریه هیات کارشناسی به استناد قانون فوق موضوع منتهی به صدور آرا و احکام در دادگاه‌های بدوی، تجدیدنظر و سایر مراجع قضایی گردیده است، وجود دارد. آرای مزبور جملگی حراست از حقوق مالکیت مردم و اجتماع حقوق فردی و جمعی بوده که می‌توان به مواردی از آن اشاره نمود:

۱- دادنامه‌های شماره ۱۶۵۰، ۱۴۶۹، ۱۶۵۱ و مورخ ۲۲ / ۸ / ۸۳ شعبه ۲ دادگاه عمومی بخش قدس و دادنامه شماره ۴۶۹ مورخ ۲۸ / ۳ / ۸۴ شعبه ۱۸ دادگاه تجدیدنظر استان تهران؛

۲- دادنامه شماره ۱۳۸۵ شعبه ۲۱۷ دادگاه حقوقی تهران و دادنامه ۶۲۰ و ۶۱۹ مورخ ۲۷ / ۵ / ۸۲ شعبه ۹ دادگاه حقوقی تهران؛

۳- دادنامه شماره ۴۵- ۴ / ۲ / ۶۹ دیوان عدالت اداری؛

و نیز از جمله آرای متعدد دیگر که به عنوان آرای وحدت رویه دیوان عدالت اداری موجود می‌باشد، عبارتند از:

۱) وحدت رویه شماره ۴۷- ۳ / ۲ / ۱۳۷۸؛
 ۲) وحدت رویه شماره ۵۹- ۱۱ / ۴ / ۱۳۸۵؛

۳) وحدت رویه شماره ۵۶۱- ۱۱ / ۱۰ / ۱۳۸۴؛
 ۴) وحدت رویه شماره ۱۶۹- ۲۷ / ۵ / ۱۳۸۱؛
 ۵) وحدت رویه شماره ۱۹۶- ۳ / ۶ / ۱۳۷۲؛

بخش سوم

مبحث اول- دیوان عدالت اداری

فکر تشکیل یک مرجع قضایی قدرتمند به منظور حمایت از مردم در مقابل تعدیات اعمال دولت از دیر باز در تمام جوامع بشری وجود داشته است. چرا که بشر طبیعتاً قدرت طلب است. به محض اینکه در موقعیت و پستی قرار گرفت، تمایل به اعمال اقتدار و نهایتاً تجاوز به حقوق مردم دارد. در گذشته به منظور رسیدگی به اختلافات حادث میان دولت و مردم یک دیوان مظالم در کنار دستگاه اداری و اجرایی دولت وجود داشت. در حقوق ایران، در رژیم گذشته نیز قانونی درباره تشکیل شورای دولتی در سال ۱۳۳۹ به تصویب رسید ولی هیچ وقت اجرا نشد.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، برای رسیدگی به دعاوی و شکایات اداری، یک دادگاه عالی بنام دیوان عدالت اداری تأسیس کرده است که عهده‌دار نظارت بر اعمال و تصمیمات مقامات اداری قوه مجریه و حل اختلافات بین افراد و دولت است. فلسفه وجودی دیوان عدالت اداری قضاوت بین دولت و مردم است تا در حین اجرای کارهای دولتی و عمومی، حقی از کسی تضییع نشود و عدالت کاملاً اجرا گردد. امروزه هم تصدیق می‌کنند که دیوان عدالت قادر به اجرای عدالت واقعی است و در طول حیات بیست و شش سال خود کارنامه درخشانی از نحوه عملکرد شایسته و محکم خویش ارائه داده است. از لحاظ قضایی دیوان عدالت اداری نه تنها استقلال و بی‌طرفی خود را به ثبوت رسانیده، بلکه از جهت جلوگیری از تخطی دولت و دولتمردان از قانون و تجاوز از حدود اختیارات، همواره با شجاعت و قاطعیت عمل کرده است. آرای این مرجع قضایی از حیث احقاق و احیای حقوق تضییع شده افراد جامعه بیانگر یک روحیه بلند و صادقانه، عدالت‌جویی و آرمان‌خواهی است

و استحکام غالب احکام آن تحسین برانگیز است. آمار رو به افزایش دعاوی و شکایات مطرح در دیوان عدالت خود بیانگر اهمیت و وسعت کار این دیوان است و بخش مهم از این دعاوی معلول نارسایی‌های دستگاه عظیم اداری کشور است. بنابراین بایستی در رفع نواقص آن سعی و تلاش گردد. تا این دیوان بتواند و وظایفی را که قانون اساسی در مورد استقرار قانون در دستگاه‌های اداری و اجرایی عدالت به عهده او گذاشته انجام دهد. در سال ۱۳۶۰ در اجرای اصل ۱۷۳ قانون اساسی دیوانی بنام دیوان عدالت اداری زیر نظر رئیس قوه قضائیه تأسیس می‌گردد. قانون دیوان عدالت اداری در همان سال به تصویب رسید. ماده ۱۱ آن قانون راجع به حدود صلاحیت دیوان عدالت اداری بود این قانون در تاریخ ۱۳۸۵/۹/۲۵ اصلاح شد و حدود اختیارات و صلاحیت دیوان در ماده ۱۳ مورد اشاره قرار گرفت.

در اجرای اصل ۱۷۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران «به منظور رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأمورین یا واحدها و یا آیین‌نامه‌های دولتی و احقاق حقوق آنها، دیوانی بنام دیوان عدالت اداری زیر نظر رئیس قوه قضائیه تأسیس می‌گردد. حدود اختیارات و نحوه عمل این دیوان را قانون تعیین می‌کند.»

صلاحیت و حدود اختیارات دیوان به قرار زیر است:

۱- رسیدگی به شکایات و تظلمات و اعتراضات اشخاص حقیقی یا حقوقی از:

الف - تصمیمات و اقدامات واحدهای دولتی اعم از وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها و مؤسسات و شرکت‌های دولتی و شهرداری‌ها و تشکیلات و نهادهای انقلابی و مؤسسات وابسته به آنها.
 ب - تصمیمات و اقدامات مأموران واحدهای مذکور در بند الف در امور راجع به وظایف آنها.
 پ - آیین‌نامه و سایر نظامات و مقررات دولتی و شهرداری‌ها از حیث مخالفت مدلول آن‌ها با

قانون و احقاق حقوق اشخاص در مواردی که تصمیمات یا اقدامات یا مقررات مذکور به علت برخلاف قانون بودن آن و یا عدم صلاحیت مرجع مربوط یا تجاوز یا سوءاستفاده از اختیارات تخلف در اجرای قوانین و مقررات یا خودداری از انجام وظایفی که موجب تضييع حقوق اشخاص می‌شود.

۲- رسیدگی به اعتراضات و شکایات از آراء تصمیمات قطعی دادگاه‌های اداری، هیأت‌های بازرسی و کمیسیون‌هایی مانند کمیسیون‌های مالیاتی، شورای کارگاه، هیأت حل اختلاف کارگر و کارفرما، کمیسیون موضوع ماده ۱۰۰ قانون شهرداری‌ها، کمیسیون موضوع ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگل‌ها و منابع طبیعی منحصرأز حیث نقض قوانین و مقررات یا مخالفت با آنها.

۳- رسیدگی به شکایات قضات و مشمولین قانون استخدام کشوری و سایر مستخدمین واحدها و مؤسسات مذکور در بند یک و مستخدمین مؤسساتی که شمول این قانون نسبت به آنها محتاج به ذکر نام است؛ اعم از لشکری و کشوری از حیث تضييع حقوق استخدامی.

تبصره ۱- تعیین میزان خسارات وارد شده از ناحیه مؤسسات و اشخاص مذکور در بندهای یک و دو این ماده پس از تصدیق دیوان به عهده دادگاه عمومی است.

تبصره ۲- تصمیمات و آرای دادگاه‌ها و سایر مراجع قضایی دادگستری و نظامی دادگاه‌های انتظامی قضات دادگستری و ارتش قابل شکایت در دیوان عدالت اداری نمی‌باشد.»

مبحث دوم: ترتیب رسیدگی در دیوان عدالت

اداری

نحوه رسیدگی در دیوان عدالت اداری همانند رسیدگی در دادگستری است. رسیدگی در دیوان مستلزم تقدیم دادخواست است؛ یعنی اوراق مخصوصی که چاپ شده و شاکی باید مطالب خود را بر روی آن به زبان فارسی بنویسد و مدارک خود را پیوست آن کند و به

تعداد اصحاب دعوا به اضافه یک نسخه تقدیم نماید. اگر دادخواستی فاقد امضا و شرایط مربوط باشد، از طرف مدیر دفتر قرار رد آن صادر می‌شود.

دادرسی در دیوان بدواً مجانی بوده است و حسب ماده ۱۳ قانون دیوان عدالت اداری وجهی بابت آن دریافت نمی‌شد ولی بعدها مانند محاکم دادگستری و البته نه به اندازه آن، پرداخت مبلغی به عنوان هزینه دادرسی، مقرر شده است. به موجب تبصره دو ماده ۲۱ قانون؛ هزینه دادرسی در شعبه دیوان ۵۰۰۰۰ ریال و در شعبه تشخیص ۱۰۰۰۰۰ ریال می‌باشد. طرفین می‌توانند برای طرح شکایت در دیوان و یا دفاع از شکایتی که علیه آنان به دیوان تسلیم شده شخصاً اقدام و یا یک وکیل از طرف خود تعیین و معرفی نمایند. وکالت در دیوان وفق مقررات قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی است (ماده ۲۳)

حضور طرفین دعوا الزامی نیست ولی هرگاه دیوان مقتضی بداند، می‌تواند طرفین را برای اخذ توضیح دعوت نماید و همچنین دیوان می‌تواند در صورت ضرورت سوابق و اسنادی را که در واحدهای دولتی و مؤسسات وابسته و شهرداری‌ها است مطالبه نموده، مطالعه و ملاحظه نماید. واحدهای مذکور موظف هستند در مهلتی که دیوان تعیین می‌کند، سوابق مورد نظر را ارسال نمایند و اگر به عللی مقدور نباشد دلایل آن را به دیوان اعلام کرده (ماده ۳۲) و یا نماینده تعیین نموده، در دیوان حاضر نماید، در غیر این صورت، متخلف به انفصال موقت تا یک سال محکوم خواهد شد. (تبصره سه ماده ۳۱)

ابلاغ اوراق و احکام و تصمیمات دیوان به وسیله مأمورین ابلاغ و اجرای دادگستری و با ضوابط آیین دادرسی مدنی می‌باشد. (ماده ۳۳) آرای شعب بدوی دیوان به درخواست یکی از طرفین یا قائم مقام یا وکیل و یا نماینده قانونی آنان قابل تجدیدنظر می‌باشد.

مبحث سوم: هیأت عمومی دیوان

عدالت اداری

هیأت عمومی دیوان عدالت اداری همانند هیأت عمومی دیوان عالی کشور در درجه اول برای ایجاد وحدت رویه قضایی تشکیل می‌شود تا از صدور آرای متهاافت و متضاد در شعب دیوان، جلوگیری نماید و البته هیأت عمومی دیوان عدالت اداری با هدف دیگری هم تشکیل می‌شود و آن ابطال مقررات تصویب‌نامه یا آیین‌نامه یا بخشنامه‌های صادره از طرف قوه مجریه است که مخالف با قانون باشد.

بنابراین هیأت عمومی دیوان عدالت اداری به دو منظور ذیل تشکیل می‌شود:

۱- ایجاد وحدت رویه قضایی (مواد ۴۳ و ۴۴ قانون)

۲- بررسی مصوبات قوه مجریه و تطبیق آن با قوانین عادی و در صورت احراز تعارض، ابطال آن مقررات و مصوبات (ماده ۴۰ قانون)

موضوع اخیر یعنی ابطال مصوبات قوه مجریه که مغایر با قوانین عادی باشد همانگونه که گفته شد در صلاحیت هیأت عمومی دیوان است. اما در صورتی که مصوبه مذکور مغایر با شرع باشد، هیأت عمومی صلاحیت اظهار عقیده و اخذ تصمیم در این مقوله را ندارد؛ چرا که به موجب اصل چهارم قانون اساسی « کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیره این‌ها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است. »

بنابراین شورای نگهبان باید در این امور ابراز عقیده نماید. به همین دلیل در صورتی که شکایتی مبنی بر مخالفت بعضی از تصویب‌نامه‌ها یا آیین‌نامه‌های دولتی و نظایر آن با مقررات اسلامی، مطرح شود، دیوان عدالت اداری مراتب را به شورای نگهبان اعلام می‌کند و شورای مذکور چنانچه طبق



اصل چهارم قانون اساسی، خلاف شرع بودن آن مصوبات را احراز و اعلام کرد، دیوان عدالت اداری، حکم ابطال آن را صادر خواهد کرد.

طبق ماده ۲۰ همان قانون، ترکیب اعضای هیأت عمومی دیوان عدالت اداری چنین است که حضور لاقبل سه چهارم رؤسای شعب برای رسمیت و اعتبار جلسه، ضروری است. به موجب این ماده: «در موارد مشابه آرای متناقض از شعب بدوی یا تجدیدنظر دیوان صادر شود، رئیس کل مکلف است به محض اطلاع، موضوع را در هیأت عمومی دیوان مطرح نماید برای تشکیل هیأت عمومی حضور حداقل سه چهارم رؤسای شعب بدوی و رؤسا و مستشاران شعب تجدیدنظر لازم است. رأی اکثریت هیأت عمومی در موضوعاتی که قطعی شده، بی اثر است ولی برای شعب دیوان و سایر مراجع مربوط در موارد مشابه لازم الاتباع است.

مبحث چهارم: ضمانت اجرای آرای دیوان عدالت اداری

از آنجایی که آراء و احکام صادره از دیوان عدالت اداری معمولاً به زعم سازمان‌ها و ارگان‌های دولتی خوشایند نیست و گاهی به علت اینکه فردی از سازمان یا شهرداری‌ها به مناسبت ستمی که بر وی روا داشته است، به دیوان عدالت اداری متوسل و متظلم شده است، اگر چه حکم به نفع او صادر شده باشد، مع‌الوصف با وی رفتار نامناسبی داشته و در اکثر موارد نیز سعی در عدم اجرای احکام و آرای صادره از سوی دیوان داشته و می‌خواهند به شاکي بپه‌مانند که مراجعه به دیوان عدالت اداری بی نتیجه بوده است و چون قانون‌گذار به این امر واقف بوده است. بنابراین در ماده ۲۱ آن قانون، مسؤولان اجرای حکم و آرای دیوان در سازمان‌های دولتی و شهرداری‌ها که محکوم‌علیه پرونده هستند را در صورت عدم اجرای حکم و آراء، مستحق مجازات دانسته و صدور حکم مجازات نیز با دیوان مذکور می‌باشد. متن ماده ۲۱ به دلیل اهمیت، عیناً نقل می‌شود:

«واحد‌های دولتی اعم از وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها و شرکت‌های دولتی و شهرداری‌ها و تشکیلات و مؤسسات وابسته به آن‌ها و نهادهای انقلاب مکلفند احکام دیوان را در آن

از موضوعات بسیار مهم که در حقوق شهرسازی می‌بایستی مورد توجه قرار گیرد، تعریف املاک واقع در طرح‌ها توسط شهرداری‌ها و ارگان‌های دولتی و نحوه پرداخت خسارت به مالک یا مالکین و ارضی مردم، واقع در طرح‌های مذکور می‌باشد که در ابعاد مختلف حقوقی و... قابل بررسی می‌باشد

قسمت که مربوط به واحدهای مذکور است اجرا نمایند، در صورت استتکاف، مرتکب به حکم دیوان به انفصال از خدمت دولتی و قانونی محکوم می‌شود.»

با توجه به اینکه دیوان عدالت اداری از تأسیسات حقوقی بسیار مفید در سازمان قضایی کشور است، با تمام قوا از این نهاد نوپا که مرجع تظلم‌خواهی مردم در برابر تعدیات سازمان‌ها و نهادهای دولتی و عمومی و به‌ویژه شهرداری‌ها، حمایت و پشتیبانی شود و دیوان عدالت اداری هم باید بتواند از اقتداری که به موجب ماده ۲۱ قانون دیوان عدالت اداری به وی اعطا شده است استفاده مطلوب بنماید.

مبحث پنجم: نتایج بررسی رأی هیأت عمومی دیوان عدالت اداری

دیوان عدالت در مدت تأسیس خود سابقه درخشانی، در احقاق حقوق شهروندان و اجرای قانون و عدالت داشته است. مقاله حاضر به بررسی و تحلیل رأی هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در دادنامه شماره ۲۱۸ مورخ ۹ تیرماه ۱۳۸۷ که مصوبه شورای اسلامی شهر شیراز را مبنی بر اختصاص قسمتی از املاک متقاضیان تفکیک و افراز به شهرداری به طور رایگان و وصول مبلغی معادل آن به عنوان

هزینه خدمات تفکیک و افراز خلاف قانون و خارج از حدود اختیارات تشخیص داده و آن را ابطال کرده است؛ می‌پردازد. این رأی از مصادیق احکام دیوان عدالت اداری بوده که در جهت احقاق و احیای حقوق شهروندی و تأمین عدالت صادر شده است.

نتایج حاصل از مقاله مذکور به شرح زیر می‌باشد:

رأی هیأت عمومی دیوان عدالت اداری:

هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در دادنامه شماره ۲۱۸ مورخ ۹ تیر ۱۳۸۷ مصوبات شورای اسلامی شهر شیراز را در خصوص اختصاص قسمتی از املاک متقاضیان تفکیک و افراز، به شهرداری به طور رایگان و وصول مبلغی معادل آن به عنوان هزینه خدمات تفکیک و افراز خلاف قانون و خارج از حدود اختیارات تشخیص داد و آن را ابطال کرد. شاکي در دادخواست تقدیمی خود اعلام داشته است: «شهرداری شیراز پیشنهاد افزایش ۱/۵ برابر را نسبت به صدور پروانه ساختمانی در قبال کسانی که آرای الزام شهرداری به صدور پروانه ساختمانی از دیوان عدالت اداری را ارائه داده اند؛ نموده است. با توجه به این که از نظر نگارنده مصوبات شورای اسلامی شهر شیراز مغایر با قوانین موضوعه و خارج از حدود اختیارات می‌باشد؛ از این رو دلایل و مراتب ذیل؛ مستندات قانونی دال بر خلاف قانون بودن مصوبه مزبور:

- ۱- کلیه مصوبات ذکر شده در تعارض صریح با اصل ۴۷ قانون اساسی و مواد ۳۰ و ۳۱ قانون مدنی و مغایر با مواد ۴، ۵، ۶ و ۹ قانون تملک اراضی و ماده واحده نحوه تقویم اراضی، ابنیه و املاک شهرداری‌ها مصوب ۱۳۷۰ و آرای وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عدالت اداری و قاعده فقهی تسلیط و مقررات دولتی است.
- ۲- مصوبه شماره ۱۶۶۴ الف مورخ ۱۸ مرداد ۱۳۸۶ شورای اسلامی شهر شیراز مغایر با وظایف و اختیارات شورای اسلامی شهر و در تضاد با سیاست عمومی دولت و همچنین

مصدق ماده ۵۷۴ قانون مجازات اسلامی و به لحاظ عطف به ماسبق کردن مصوبه اقدامی غیر قانونی و النهایه سبب بسیاری از ناهنجاری‌ها خواهد بود.

۳- مصوبه مزبور به استناد بند بیست و شش ماده ۷۱ قانون تشکیلات، وظایف و وظیفه و انتخابات شوراهای اسلامی کشور و انتخاب شهرداران مصوب ۱۳۷۵ تصویب شده که مستند مذکور طبق صراحت ماده یک قانون تجمیع عوارض مصوب ۲۲ دی ماه ۱۳۸۱ منسوخ گردیده که از این حیث مخدوش است.

۴- مصوبه مزبور (شورای اسلامی شهر شیراز) به نحو نامعلوم و مبهم تصویب شده و با قید عبارت حقوق متعلقه شهرداری همچنین با نادیده گرفتن احکام محاکم قضایی و دیوان عدالت اداری، وجوهات خارج از چارچوب راز شهروندان مطالبه می‌نماید و زمینه هرگونه سواستفاده را برای شهرداری باز می‌گذارد.

۵- توجیه بلاوجه تعریف در پاراگراف دوم مصوبه شورا «هزینه خدمات از املاک بدون مهر و تأیید نقشه تفکیکی توسط شورا موضوع ماده ۱۰۱ قانون شهرداری‌ها و ماده ۱۵۴ اصلاحی قانون ثبت و اسناد املاک، تفکیک و به هر طریقی شهرداری ملزم به صدور پروانه ساختمانی گردیده.»

در عمل آن دسته از تفکیک‌هایی که به دلیل عدم اظهار نظر شهرداری در خصوص نقشه‌های تفکیکی ارسالی از اداره‌های ثبت اسناد و یاداگاه‌های صالح شامل می‌شده، همچنین با توجه به اینکه شهرداری در خصوص امر تفکیک فقط حق اظهار نظر در مهلت قانونی ۲ ماهه را داشته؛ به هیچ عنوان نامحدود نمی‌باشد.

عروصف هزینه خدمات در قانون تجمیع عوارض هیچ ارتباطی با شورای شهر و سهم‌خواهی غیر قانونی شهرداری مبنی بر تملک مجانی اراضی اشخاص در قبال تفکیک و صدور پروانه ساختمانی ماهیتاً طی آرای متعدد از جمله آرای وحدت رویه ۴۸ مورخ ۳ اردیبهشت ماه ۱۳۷۸، ۱۹۶ مورخ ۳۰ شهریور ماه ۱۳۷۲، ۵۶۱ مورخ ۱۱ دی ماه ۱۳۸۴، ۵۹ مورخ ۱۱ تیر ماه ۱۳۸۵ و ۱۶۹ مورخ ۲۷ مرداد ماه ۱۳۸۱ هیات عمومی دیوان عدالت اداری، غیر قانونی و مردود اعلام شده است.

۷- در خصوص تفکیک؛ شهرداری فقط حق اظهار نظر ظرف مدت ۲ ماه را دارد و مراجع مربوط باید راساً مطابق ماده ۱۵۴ اصلاحی قانون ثبت نسبت به تفکیک اقدام نماید. بنابراین شورای شهر در جایگاهی قرار ندارد که صحت و اعتبار احکام را نادیده بگیرد.

هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در تاریخ مذکور با حضور رؤسا، مستشاران و دادرسان علی‌البدل شعب دیوان تشکیل و پس از بحث و بررسی و انجام مشاوره با اکثریت آرای به شرح آتی مبادرت به صدور رأی می‌نماید:

رأی هیات عمومی دیوان عدالت اداری:

طبق ماده ۱۰۱ قانون شهرداری و ماده ۱۵۴ اصلاحی قانون ثبت اسناد و املاک کشور، وظیفه تفکیک و افراز اراضی واقع در محدوده شهرها و حریم آنها با رعایت طرح‌های جامع، تفصیلی یا هادی و سایر ضوابط مربوط به شهرسازی و نقشه مورد تأیید و تصویب شهرداری محل به عهده اداره‌های ثبت اسناد و املاک کشور و مراجع ذی‌صلاح دادگستری محل محول شده است و در صورت عدم

اظهار نظر کتبی شهرداری نسبت به نقشه تفکیک و افراز در مهلت قانونی، مراجع مذکور نسبت به افراز و تفکیک ملک راساً اقدام می‌نمایند.

نظر به قسمت اول قانون موسوم به تجمیع عوارض مصوب ۱۳۸۱ مبنی بر حصر جواز اخذ هرگونه وجه از تولیدکنندگان و واردکنندگان کالا و ارائه‌دهندگان خدمات از تاریخ یکم فروردین ماه ۱۳۸۲ بر اساس مقررات قانون مزبور و تجویز و برقراری عوارض محلی جدید و یا افزایش نرخ عوارض محلی به شرح تبصره یک ماده ۵ قانون یاد شده و این که حکم مقرر در بند بیست و شش ماده ۷۱ قانون تشکیلات، وظایف و انتخابات شوراهای اسلامی کشور و انتخاب شهرداران مصوب ۱۳۷۵ نیز مفید وظیفه و اختیارات شورای اسلامی شهر در زمینه تصویب نرخ خدمات ارائه شده توسط شهرداری و سازمان‌های وابسته به آن با رعایت آیین‌نامه مالی و معاملات شهرداری‌هاست.

مصوبات شورای اسلامی شهر شیراز که مورد اعتراض شاکی قرار گرفته. چه از حیث اختصاص قسمتی از املاک متقاضیان تفکیک و افراز به شهرداری به‌طور رایگان و چه از لحاظ وصول مبلغی معادل آن به عنوان هزینه خدمات تفکیک و افراز، خلاف اصل تسلیط و اعتبار مالکیت مشروع و مغایر هدف و احکام مقنن در خصوص مورد است؛ بنابراین به استناد قسمت دوم اصل ۱۷۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و ماده یک و بند یک ماده ۱۹ و ماده ۴۲ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۸۵ مصوبات مذکور ابطال می‌گردد.

فهرست منابع

- ۱- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، ص ۱۶۶
- ۲- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، محشای قانون مدنی، ص ۱۳۶
- ۳- قانون محاسبات عمومی
- ۴- قانون تشکیلات، وظایف و انتخابات شوراهای اسلامی کشور و انتخابات شهرداران مصوب ۱۳۷۵
- ۵- مأوی - قوه قضائیه، شماره ۷۴۵ - ۱۳۸۷/۵/۶
- ۶- غلامرضا، شهری، حقوق ثبت

۷- دکتر ناصر، کاتوزیان، حقوق مدنی.

۸- دکتر سید حسن، امامی، حقوق مدنی.

۹- خانمحمدی، حشمت الله، بررسی ماهیت حقوقی قولنامه در حقوق ایران، روزنامه اطلاعات، صفحه حقوقی (۱۱)، پنجشنبه ۱۳۷۸/۸/۲۷، صفحه حقوقی، روزنامه اطلاعات.

۱۰- قانون مدنی

۱۱- قانون شهرداری

۱۲- قانون مجازات اسلامی



آشنایی با اصطلاحات حقوقی با بازخوانی پرونده های واقعی

مترجم: میترا اسماعیلی

تدوین: حمید معظمی

قسمت نوزدهم

Learning LAW vocabulary with reviewing of true cases

Turnabout Succession

PART D

Summary:

Drew Misham was killed using Atroquinine poisoning. And his daughter was the suspect. During the trial she fainted and the cause was poisoning. The assailant was unknown. That made Apollo to look into a case from 7 years ago in which Phoenix Wright lost his badge, the trial of Shadi Enigmar, AKA, Zak Gramarye. He was a magician and a member of Troupe Gramarye. He was arrested for the murder of his mentor, Magnifi. During the trial Mr. Wright presented a piece of evidence which he received by an unknown person.

The Trial, Court Room:

P: Might I request we put the current cross-examination on hold? The prosecution would like to call a new witness.

J: But, this evidence...

P: Please. My new witness has a very, very important piece of testimony to give.

J: Very well.

P: I had to make a judiciary deal (1) with the witness to secure his testimony. The details of his testimony may have some "legal ramifications" (2). I thought it best to contain (3) the information to this room, and with no audience (4).

P: State your name and occupation for the record.

W: My name's Drew Misham. I'm a painter.

P: I have one simple question for the witness. Mr. Misham, do you know what this is?

>> Prosecutor showed the witness the evidence Mr. Wright presented a minute ago.

W: Yes I know it well. I made it. You may call it one of

my works.

P: The regional (5) prosecutor's office received a tip-off (6) yesterday. "Illegal evidence had been prepared for the trial of Zak Gramarye." I initiated an investigation and found this witness. He's skilled in making perfect reproductions of certain things... forgeries. So the page that defense presented is a fake.

J: Mr. Misham who requested this forgery?

W: I don't know that. Most of my clients prefer to remain anonymous (7).

J: Mr. Wright you have just presented illegal evidence to this court. You've made a fatal mistake. I'm sorry, though I deeply regret to declare a verdict, this trial is over. Defendant, you have the right to find a new attorney and make an appeal (8).

D: There is one thing I wish to make clear. Today in this courtroom, you cannot declare me "guilty".

That day defendant Shadi Enigmar did not just escape from court. He vanished. No one ever saw him again. No verdict was declared. After all, the defendant didn't exist. The new nightmare of figuring out what had happened had just begun. It was careless of Mr. Wright. It was all a trap. According to the Bar Association (9) review board's (10) decision, his attorney's badge was taken away.

Which of Magnifi Garmarye's disciples (11) pulled that trigger?

Where did the vanishing defendant, Zak Garmarye, go?

What dark truth lurks (12) behind the forged diary page? Mr. Wright decided to figure out the truth behind all that. So he began investigation...

Investigation: Defendant Lobby:

MM: No unauthorized (13) personnel are allowed in here. Court Bailiff Mike Meekins.

PW: So, you were in charge of security at the time of the "vanishing"...?

MM: It was around 2:00 PM when I heard a commotion (14) in court. I opened the door to see what might be

amiss (15). The door slams open and some guy's face is right in front of me.

PW: So, you saw someone suspicious coming your way.

MM: Yes, and I gave chase. When I turned the corner of the Hall, I saw that magic man run into the defendant lobby. When I reached there he was gone.

PW: That's impossible.

MM: I searched and there was nothing in the lobby, sir. He had an accomplice. Someone to deceive the bailiff, in order for him to escape...

Wright's Office:

PW: Trucy, there's something we need to talk about. It's been two weeks since your father... disappeared. We need to start thinking about your future. I did some calling around. You have no living relatives. I was wondering if you wanted to stay with me for a while. Just until your daddy comes home. It won't be long.

T: Mr. Attorney. Daddy told me about you. He said I could trust you. If I stay here, does it mean you'll be my family?

PW: I guess so? ...How old are you?

T: I'm eight. I am wondering what will happen when daddy and mommy are both gone...

PW: Could you tell me about your mother, if it's ok?

T: Mommy was so pretty... She was like an angel up on stage. She was always there with Zak and Valant, smiling. But then she went away. It was a grand illusion. But she made a mistake. She vanished and I guess she didn't know how to get back. I cried a lot. That's when daddy gave me this.

PW: A necklace with the picture of your mother.

That day Mr. Wright said to his self: "Sometimes when magicians vanish, they leave something behind. I became Trucy's guardian (16). That's how Trucy became Trucy Wright, my daughter. To be honest, I was pretty lost those first few days. But Trucy, she was my light."

Drew Studio:

Drew: I figured you'd come here sooner or later.

PW: I decided on sooner. Drew Misham, was it? I just want to ask you some questions.

Drew: That day the entire court descended into chaos (17). Only you stood still, your eyes calmly watching. I admit it made quite an impression on me.

>> A girl appeared.

Drew: This is my daughter, Vera. I wanted her to feel no need. That is why... I began my other occupation. More than half the paintings they bring me are stolen. And who knows what my copies are used for...

PW: But some of your "works" aren't paintings, correct?

Drew: You may not believe me when I tell you this... But that was my first work outside painting. I never thought it was going to be used as evidence in a murder trial... I never even imagined the possibility.

PW: Then why did you take the job!?

Drew: I was well paid. Very well paid. I apologize.

PW: Sure what you did was making a copy, but that copy might have destroyed the life of an innocent man. I'm responsible, too. Which is why I have to know. And you have to tell me.

Drew: In all my previous work, it sufficed to create a copy. The client gave me two things that day. The first was a sample page, as reference. The second, a printed document I can only surmise was written by my client. I used the reference to reproduce the printed document.

PW: Who was your client?

Drew: As I said in the court, I don't know.

PW: Really? Even for such a suspicious request?

Drew: I never met them. Not personally...

PW: You're hiding something, Mr. Misham. I can pretty much piece together what it is from what you've said. You didn't meet the client. But someone else did. Maybe the real forger behind this evidence? While the forgeries are made here, I can think of no one but your daughter... Would she know who the client was? I want to talk to her.

Drew: She's quite shy. She doesn't talk to strangers. But oddly enough, she talked to that client. Actually, I've to tell you she was almost kidnapped once. Since then,

she's been... Well, you can see for yourself. She refuses to leave the house... She just left once after that, and that was when we went for Gramarye's show.

>> Mr. Wright looked around the house. A pretty bottle on the desk, a nail polish. It belonged to Vera. A tiny frame with a stamp of Garamarye Troupe. It's a very rare kind of stamp. Phoenix wondered how she could have got one... Mr. Wright thought that maybe she's a fan. So he started the conversation, talking about their magic shows. And that made the girl talk to him. Vera couldn't help much identifying the client. Mr. Wright figured out that she has a luck charm, her nail polish. Also that the stamp was in an envelope from the client. In that envelope there was a letter, requesting the stamp to be used but Vera liked the stamp and never used it.

Detention center:

Valant: His disappearance is a revelation (18). Zak Gramarye killed Magnifi. It's as good as a signed confession (19).

PW: The suspicion on you hasn't lifted entirely. After all, you received one of those letters, too. I want to know what Magnifi had up his sleeve (20). How could he coerce (21) you and your partner to kill him? That's asking someone to commit murder. I think it was a matter of life or death... Talking about something tragic, an accident. The show was cancelled because someone got hurt, wasn't it? Your bullets took a life on stage. Zak Gramarye's wife. Am I right?

Valant: You're... right. It is all part and parcel (22) of the darkness that comes when the curtain (23) falls.

PW: Why did Magnifi Gramarye try to cover up the accident?

Valant: It was a critical time for Troupe Gramarye. We all sacrificed (24) so that it might be a success. Thalassa's death was the greatest sacrifice of all. Yet even when her life was extinguished (25), her presence was not. Magnifi forced us to perform his art, for his benefit. He hung that death as a guillotine (26) above our heads.

برخاسته از خاکستر

جانیشینی بخش چهارم

خلاصه:

درو میسهام توسط مسمومیت آتروکوینین کشته شد. و دخترش مظنون بود. در طی روند محاکمه او (متهم) غش می کند و دلیلش مسمومیت بود. مهاجم ناشناخته بود. این آپولو را مجبور کرد که پرونده ۷ سال پیش را مورد بررسی قرار دهد، پرونده ای که در آن فینیکس رایت نشان وکالتش را از دست داد؛ محاکمه شیدی اینگمار همین طور معروق به زاک گراماری. او یک شعبده باز و عضوی از گروه گراماری بود. او به خاطر قتل مربی اش، مگنیفی، دستگیر شد. در طی محاکمه آقای رایت مدرکی را ارایه کرد که توسط فردی ناشناس دریافت کرده بود.

محاکمه، اتاق دادگاه:

دادستان: ممکنه پرس و جوی فعلی از شاهد رو متوقف کنم؟ دادستانی علاقه مند است که یک شاهد جدید احضار کند. قاضی: اما، این مدرک... دادستان: خواهش می کنم. شاهد جدید من شهادت بسیار مهمی دارد که ارایه کند. قاضی: بسیار خوب.

دادستان: من مجبور شدم با شاهد یک معامله قضایی انجام دهم تا شهادتش را بدست بیاورم. جزئیات این شهادت ممکن است چند بازخورد قضایی داشته باشد. فکر کردم بهتر باشد اطلاعات را به همین اتاق محدود کنیم، همچنین بدون حضار.

دادستان: لطفاً نام و شغلتان را برای ثبت

اعلام نمایید.

شاهد: نام من درو میسهام است. من یک نقاش هستم.

دادستان: من یک سؤال ساده از شاهد دارم. آقای میسهام، آیا می دانید این چیست؟
آقای رایت ارایه کرده بود به شاهد نشان می دهد.

شاهد: بله، به خوبی می دانم. من درستش کردم. می توانید آن را یکی از کارهای من بنامید.

دادستان: اداره دادستانی محلی دیروز یک هشدار دریافت کرد. "مدرک جعلی برای محاکمه زاک گراماری آماده شده است". من یک تحقیق برای پیدا کردن این شاهد شروع کردم. او در ساختن بازسازی هایی بی نقص از یک سری چیز خاص مهارت دارد...

چیزهای جعلی. بنابراین برگه ای که وکیل مدافع ارایه کرد جعلی است.

قاضی: آقای میسهام، چه کسی این جعل را درخواست داده بود؟

شاهد: نمی دانم. بیشتر مشتری های من ترجیح می دهند ناشناس باقی بمانند.

قاضی: آقای رایت، شما مدرک غیر قانونی به این دادگاه ارایه کردید. شما مرتکب خطایی بزرگ شدید. متاسفم، با وجود این که عمیقاً پشیمان می شوم که یک حکم اعلام کنم، این محاکمه به پایان رسیده است. متهم، شما این حق را دارید که یک وکیل مدافع جدید پیدا کنید و برای استیناف اقدام کنید.

متهم: یک چیز وجود دارد که می خواهم

روشن کنم. امروز در این دادگاه، شما نمی توانید من را "گناه کار" اعلام کنید.

آن روز متهم شیدی اینگمار نه تنها از دادگاه فرار کرد، بلکه ناپدید شد. هیچ کس دیگر او را ندید. هیچ حکمی اعلام نشد. هر چه که باشد، متهمی وجود نداشت. کابوس جدید فهمیدن حقیقت این که چه اتفاقی افتاد تازه شروع شده بود. آقای رایت بی احتیاطی کرد. آن یک تله بود. با توجه به تصمیم کمیته بررسی کانون وکلای دادگستری، نشان وکالت او ضبط شد.

کدام یک از شاگردان مگنیفی گراماری ماشه را کشیده بود؟
متهم ناپدید شده، زاک گراماری، به کجارجفته بود؟

چه حقیقت تاریکی پست صفحه دفترچه خاطرات جعلی در کمین بود؟

آقای رایت تصمیم گرفت که حقیقت پشت همه آن را دریابد. بنابراین تحقیقات را آغاز کرد...

تحقیقات:

اتاق متهم:

افسر: کارکنان غیرمجاز اجازه اینجا را ندارند. افسرنگهبان دادگاه، مایک میکینز.

وکیل: پس شما مسئولیت امنیت در زمان "ناپدید شدن" بودید؟

افسر: حوالی ساعت ۲ بعد از ظهر بود که صدای اغتشاشی در اتاق دادگاه شنیدم. در را باز کردم تا ببینم چه چیز نادرست است. در محکم باز شد و صورت یک مرد را جلوی خود دیدم.



وکیل: پس فردی مشکوک را دیدید که به سمت شما می آید.

افسر: بله، و دنبالش کردم. وقتی که گوشه سالن را پیچیدم، مرد شعبده باز را دیدم که به داخل اتاق متهم دوید. وقتی به آن جا رسیدم رفته بود.

وکیل: این غیر ممکن است.

افسر: من گشتم و چیزی در لابی وجود نداشت، آقا. او یک هم دست داشت. کسی که ضابطان دادگستری را فریب دهد تا او بتواند فرار کند...

دفتر کار آقای رایت:

وکیل: تروسی، چیزی هست که باید در موردش صحبت کنیم. از وقتی که پدرت ناپدید شده، دو هفته گذشته. نیاز داریم که فکر کردن در مورد آینده ات را شروع کنیم. من تعدادی تماس گرفتم. ظاهرا شما هیچ فامیل زنده ای ندارید. می خواستم بدونم که شاید بخوای یه مدتی با من بمونی. فقط تا زمانی که پدرت بیاد خونه. زیاد طول نمی کشه.

تروسی: آقای وکیل، پدرم در مورد شما به من گفته بود. او گفت که می تونم به شما اعتماد کنم. اگر اینجا بمونم یعنی شما خانواده من می شید؟

وکیل: حدس می زنم... چند سالته؟

تروسی: ۸ سال. در عجبم چی می شه حالا که هر جفت بابا و مامان رفتن...

وکیل: می شه یه مقدار در مورد مادرت به من بگی، اگه مشکلی نیست؟

تروسی: مامان بسیار زیبا بود... او روی صحنه مانند یک فرشته بود. او همیشه اون جا، به همراه زاک و والانت لبخند می زد. اما بعد او رفت. یک تردستی عظیم بود. اما یک اشتباه کرد. او ناپدید شد و حدس می زنم نمی دونست که چطور باید برگرده. خیلی گریه کردم. بابا این رو بهم داد.

وکیل: یک گردنبندها عکس مادرت...

آقای رایت آن روز به خودش گفت: "بعضی اوقات شعبده بازها که ناپدید می شوند، چیزی به جا می گذارند. من قیم تروسی شدم. و این طور بود که تروسی، به تروسی رایت، دخترم، بدل گشت. اگر راستش را بگویم، من آن چند روز اول حسابی گم شده بودم. اما تروسی، او نور من بود."

کارگاه هنری درو:

درو: فهمیدم که دیر یا زود می آید.

وکیل: تصمیم گرفتم زودتر باشم. درو میسهام، درسته؟ می خواستم چند تا سؤال ازتون بپرسم.

درو: آن روز کل دادگاه به یک آشوب نزول کرد. فقط شما بودید که صاف ایستاده بودید، چشمانتان با آرامش تماشا می کرد. اعتراف می کنم که خیلی روی من تاثیر گذاشت.

<< یک دختر ظاهر می شود.

درو: این دختر من است، ورا. می خواستم که هیچ احساس نیازی نکند. برای همین... شغل دیگرم را آغاز کردم. بیش از نیمی از نقاشی هایی که این جا می آورند دزدی است و چه کسی می داند کپی های من برای چه

منظوری استفاده می شود... وکیل: اما یک سری از کارهای شما نقاشی نیست، درسته؟

درو: شاید باورتان نشود وقتی این را به شما بگویم... اما این اولین کار من خارج از نقاشی بود. هیچ وقت فکرش را نکردم که قرار است به عنوان مدرک در یک محاکمه قتل مورد استفاده قرار گیرد... حتی احتمالش را هم تصور نکردم.

وکیل: پس برای چی کار را قبول کردید؟

درو: خوب پول دادند. خیلی خوب. متاسفم.

وکیل: مطمئنا کاری که شما کردید ساختن یک کپی بود، اما آن کپی می توانست زندگی یک مرد بی گناه را نابود کند. من هم مسئول هستم. برای همین باید بدانم. شما هم باید به من بگویید.

درو: در تمام کارها قبلی من، درست کردن یک کپی کافی بود. مشتری آن روز به من دو چیز داد. اول یک برگ نمونه به عنوان مرجع. دوم یک سند پرینت شده که فقط می توانم حدس بزنم توسط مشتری ام نوشته شده بود. من از نمونه استفاده کردم تا سند پرینت شده را باز تولید کنم.

وکیل: مشتریتان که بود؟

درو: همان طور که در دادگاه گفتیم، نمی دانم. وکیل: واقعا؟ حتی برای چنین درخواست عجیبی؟

درو: من هرگز او را ملاقات نکردم، نه شخصا...

وکیل: شما دارید چیزی را مخفی می کنید،



آقای میسهام. می توانم به خوبی تکه ها را با توجه به آن چه گفتید کنار هم قرار دهم. شما مشتری را ملاقات نکردید. اما یک نفر دیگر کرده است. شاید جاعل واقعی پشت این مدرک؟ مادامی که جعل ها اینجا درست می شدند، نمی توانم به کسی فکر کنم جز دخترتان... او می داند مشتری که بوده است؟ می خواهم با او صحبت کنم.

درو: او خیلی خجالتی است. او با غریبه ها صحبت نمی کند. اما به طور عجیبی، با مشتری صحبت کرد. در واقع باید بگویم که او یک بار ربوده شده است. از آن موقع، او... خوب، خودتان می توانید ببینید چه طور شده است. او از ترک کردن خانه ممانعت می کند. بعد از آن فقط یک بار {خانه را} ترک کرد و آن هم زمانی بود که برای اجرای گراماری رفتیم.

<< آقای رایت اطراف خانه را بررسی می کند. یک شیشه زیبا روی میز، یک براق کننده ناخن. آن مال ورا بود. یک قاب عکس بسیار کوچک با یک تمبر از گروه گراماری. یک نوع تمبر کمیاب بود. فینیکس متعجب

بود که او چگونه می توانسته یکی داشته باشد. آقای رایت فکر کرد که شاید او (ورا) یکی از طرفداران است. بنابراین، مکالمه را با صحبت در مورد نمایش های شعبده آن ها شروع کرد و این دخترک را به حرف آورد. ورا نتوانست زیاد در مورد شناسایی مشتری کمک کند. آقای رایت متوجه شد که او یک طلسم خوش شانسی دارد، براق کننده ناخنش. همچنین که آن تمبر در نامه ای از طرف مشتری بوده است. در آن پاکت، یک نامه بوده که درخواست کرده از تمبر استفاده شود اما ورا از تمبر خوشش آمده و هرگز از آن استفاده نکرده است.

بازداشتگاه:

والانت: ناپدید شدن او یک آشکاری است. زاک گراماری مگنیفی را کشت. این به خوبی یک اعتراف نامه امضا شده است.

وکیل: ظنن روی شما هنوز کاملا از بین نرفته است. بعد از هر چیزی، شما نیز یکی از آن نامه ها دریافت کردید. می خواهم بدانم مگنیفی چه برگ برنده ای داشت. او چگونه شما و همکارتان را وادار کرده

بود که او را بکشید؟ این درخواست مرتکب شدن به قتل از کسی است. فکر می کنم که موضوع مرگ و زندگی بوده... در مورد چیزی فجیع، یک حادثه. نمایش لغو شد چرا که کسی آسیب دید، این طور نیست؟ گلوله های شما جان کسی را روی صحنه گرفت. همسر زاک گراماری. درست نمی گویم؟

والانت: درست می گویند. همه اش جزئی از تاریکی است که وقتی پرده پایین می آید ایجاد می شود...

وکیل: چرا مگنیفی سعی کرد بر حادثه سرپوش بگذارد؟

والانت: زمانی بحرانی برای گروه گراماری بود. همه ما برای این که به موفقیت تبدیل شود فداکاری کردیم. مرگ تالاسا بزرگترین ایثار بین همه آن ها بود. اما با وجود این که زندگی او به پایان رسیده بود، حضورش نه. مگنیفی برای سود خودش ما را مجبور می کرد که هنرش را به اجرا بگذاریم. او آن مرگ را مانند یک گیوتین بالای سر ما نگه داشت...

Vocabulary

1) Judiciary deal	معامله قضایی	14) Commotion	اضطراب، جنبش، اغتشاش
2) Legal Ramification	بازخورد قضایی	15) Amiss	نادرست، غلط، بی مورد
3) Contain	محصور کردن، شامل شدن	16) Guardian	نگهبان، ولی (اولیاء)، (حق). قیم
4) Audience	حاضر	17) Chaos	هرج و مرج، بی نظمی کامل، شلوغی، آشفتگی
5) Regional	ناحیه ای، محلی، منطقه ای	18) Revelation	فاش سازی، آشکار سازی، افشاء، وحی، الهام
6) Tip-off	اخطار، اطلاع نهایی	19) Signed confession	اعتراف نامه امضا شده و رسمی
7) Anonymous	بی نام، دارای نام مستعار	20) Have sth up sleeve	برگ برنده داشتن
8) Appeal	درخواست، التماس، جنبه، (حق). استیناف	21) Coerce	بزور وادار کردن، ناگزیر کردن
9) Bar Association	کانون وکلادانگستری	22) Parcel	جزئی از یک کل، بخش
10) Review board	کمیته بازبینی	23) Curtain	پرده، جدار، دیوار
11) Disciples	شاگرد، مرید، حواری	24) Sacrifice	قربانی، قربانی برای شفاعت، فداکاری
12) Lurk	در کمین شکار بودن، در انتظار فرصت بودن	25) Extinguished	خاموش کردن، خفه کردن، فرونشاندن، کشتن، منقرض کردن
13) Unauthorized	غیر مجاز	26) Guillotine	گیوتین، ماشین گردن زنی

آرای هیأت عمومی دیوان عدالت اداری

کلاس پرونده: ۸۶۹/۸۸

تاریخ دادنامه: ۱۳۹۰/۵/۱۷

شماره دادنامه: ۲۰۱

مرجع رسیدگی: هیأت عمومی دیوان عدالت اداری

شکایت: آقایان ۱- م. ه. م. ۲- م. م. ۳- و. پ

موضوع شکایت و خواسته:

ابطال بخشنامه شماره ۲۰۰/۴۹۶۴ مورخ ۱۳۸۸/۲/۱۲ سرپرست امور نظام‌های جبرانی معاونت توسعه مدیریت و سرمایه انسانی رئیس جمهور و ابطال نامه شماره ۵۹۴۰۲/۵۳۰ مورخ ۱۳۸۸/۵/۱۱ مدیر کل دفتر توسعه منابع انسانی وزارت نیرو.

گردش کار: شکات به موجب دادخواست‌های تقدیمی، اعلام داشته‌اند که:

«به استناد مدارک موجود در پرونده پرسنلی و بر اساس مصوبه شماره ۲۵۷۰۳/ت۴۱۶۹ مورخ ۱۳۸۱/۵/۲۲ هیأت وزیران و دستورالعمل پیوست نامه شماره ۷۲۴۱۶/۵۰/۱۰۰ مورخ ۱۳۸۶/۹/۱۷ مقام عالی وزیر نیرو در خصوص حق کارشناسی ویژه از سال ۱۳۸۷ شرایط تبدیل وضعیت از کارشناسی ارشد به کارشناسی خبره را داشته‌ایم ولی به دلیل طولانی شدن روند بررسی پرونده‌ها و تاخیر در ارسال مدارک از طرف سازمان متبوع به شرکت مدیریت منابع آب ایران وابسته به وزارت نیرو جهت بررسی پرونده‌ها در هیأت ممیزی شرکت مادر تخصصی، این تبدیل وضعیت برای این جانبان حاصل نشده است و لذا تاکنون حقوق مربوطه را دریافت نکرده‌ایم. در پیگیری موضوع از سازمان متبوع برای صدور حکم و پرداخت حقوق از دست رفته با این پاسخ مواجه شدیم که شرکت مدیریت منابع آب به دلیل دریافت نامه شماره ۵۹۴۰۲/۵۳۰ مورخ ۱۳۸۸/۵/۱۹ از مدیر کل دفتر توسعه منابع انسانی وزارت نیرو مستند به نامه شماره ۲۰۰/۴۹۶۴ مورخ ۱۳۸۸/۲/۱۲ از سرپرست امور نظام‌های جبرانی خدمت معاونت توسعه مدیریت و سرمایه انسانی ریاست جمهوری به دلیل تصویب و اجرای قانون مدیریت خدمات کشوری در سال جاری از بررسی پرونده‌ها امتناع می‌ورزند و اعلام می‌دارند که مطابق نامه دریافتی مجاز به بررسی مدارک افرادی که در

سال ۱۳۸۷ محق تبدیل وضعیت بوده‌اند نیستند. نظر به این که قانون مدیریت خدمات کشوری از ابتدای سال ۱۳۸۸ اجرا شده است و این ابلاغ علی‌القاعده و طبق قوانین حاکم مانع از بررسی و پرداخت حقوق افراد به استناد قوانین موضوع در سال‌های قبل از آن نیست و به عبارت دیگر قانون عطف به ماسبق نمی‌شود و نامه اداری یا بخشنامه نیز نمی‌تواند ناقض حقوق مکتسبه افراد باشد. لذا مفاد نامه شماره ۲۰۰/۴۹۶۴ مورخ ۱۳۸۸/۲/۱۲ سرپرست امور نظام‌های جبرانی خدمت معاونت توسعه مدیریت و سرمایه انسانی ریاست جمهوری و به تبع آن نامه شماره ۵۹۴۰۲/۵۳۰ مورخ ۱۳۸۸/۵/۱۹ مدیر کل توسعه منابع انسانی وزارت نیرو که بررسی پرونده‌های مذکور را فاقد موضوعیت می‌داند خلاف ماده ۶ نظام هماهنگ پرداخت کارکنان دولت مصوب سال ۱۳۷۰ و ماده ۴ قانون مدنی ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی دانسته و خواستار ابطال آن از دیوان عدالت اداری هستیم تا امکان بررسی پرونده‌ها توسط هیأت ممیزی شرکت مادر تخصصی وزارت نیرو به منظور برقراری فوق‌العاده ویژه سطح خبره به واجدان شرایط فراهم شود. برای مزید استحضار اعلام می‌داریم که در حال حاضر در سازمان و وزارت متبوع بسیاری از هم‌ترازان واجد شرایط که پرونده آن‌ها زودتر ارسال و بررسی شده است در حال دریافت حقوق مکتسبه ناشی از این تبدیل وضعیت هستند که بعضاً احکام آنها نیز در سال جاری صادر شده است.

متن نامه‌های مورد اعتراض به شرح زیر است:

الف- نامه شماره ۲۰۰/۴۹۶۴ مورخ ۱۳۸۸/۲/۱۲ سرپرست امور نظام‌های جبرانی خدمت معاونت توسعه مدیریت و سرمایه انسانی ریاست جمهوری:

«... با توجه به این که از ابتدای سال جاری مقررات قانون مدیریت خدمات کشوری اجرا می‌شود بررسی پرونده‌های افراد در اجرای طرح



مسیر ارتقای شغلی کارشناسان... و ارسال آنها برای تأیید موضوعیت ندارد.»

ب- نامه شماره ۵۹۴۰۲/۵۳۰ مورخ ۱۳۸۸/۵/۱۹ مدیر کل دفتر توسعه منابع انسانی وزارت نیرو:

«با توجه به اجرایی شدن قانون مدیریت خدمات کشوری از ابتدای سال جاری، طرح و بررسی پرونده‌های فوق‌العاده ویژه (موضوع طرح مسیر ارتقای شغلی کارشناسان و...) در حال حاضر ممنوعیت ندارد و ضمناً نامه شماره ۲۰/۴۹۶۴ مورخ ۱۳۸۸/۲/۱۲ سرپرست محترم امور نظام‌های جبران خدمت معاونت توسعه مدیریت و سرمایه انسانی رئیس جمهور جهت هر گونه بهره‌برداری ارسال می‌شود.»

در پاسخ به شکایت شکات، رئیس امور حقوقی معاونت توسعه مدیریت و سرمایه انسانی ریاست جمهوری به موجب لایحه دفاعیه شماره ۲۳۱/۱۴۷۵۸ مورخ ۱۳۸۹/۳/۳۱ توضیح داده است که:

«۱- همان گونه که مستحضرنند از ابتدای سال ۱۳۸۸ به لحاظ اجرایی شدن قانون مدیریت خدمات کشوری و لغو مقررات قبلی به موجب مفاد ماده ۱۲۷ قانون مذکور، مجوزی برای تشکیل هیأت ممیزه و طرح پرونده‌های افراد در دستگاه‌های مشمول این قانون وجود ندارد. بنابراین، نظریه دفتر امور نظام‌های جبران خدمت این معاونت، مورد تأیید این دفتر نیز هست.

۲- حتی اگر نامه شماره ۲۰/۴۹۶۴ مورخ ۱۳۸۸/۲/۱۲ دفتر امور نظام‌های جبران خدمت، ابطال شود هیچ خللی در صحت اجرای ماده قانونی مذکور ایجاد نمی‌کند.

۳- با توجه به دادنامه شماره ۲۹۲ مورخ ۱۳۷۹/۱۰/۱۱ موضوع کلاسه پرونده ۳۴۱/۷۸ آن هیأت، «نظرهای دفاتر تخصصی این معاونت ماهیتاً از مقوله اظهار نظر مشورتی است و نتیجه واجد اوصاف مقررات دولتی موضوع ماده ۲۵ قانون (سابق) دیوان عدالت اداری نیست و این قبیل نظرها، قابل رسیدگی و امعان نظر در هیأت عمومی دیوان نخواهد بود.» با عنایت به مراتب فوق تقاضای رد شکایت را دارد.»

همچنین مدیر کل دفتر حقوقی وزارت نیرو به موجب لوائح دفاعیه شماره ۱۳۸۹/۴۷۰۶۳/۴۱۰ و ۸۹/۴۷۰۶۵/۴۱۰ مورخ ۱۳۸۹/۶/۷ و ۸۹/۴۷۱۶۳/۴۱۰ مورخ ۱۳۸۹/۶/۸ توضیح داده است که:

«۱- پرونده‌های فوق‌العاده ویژه‌ای که مدارک آنها کامل و توسط شرکت محل خدمت تأیید می‌شود، برای بررسی به هیأت ممیزه مادر تخصصی ذی‌ربط به منظور بررسی و تطبیق آن با قوانین و مقررات به منظور کسب امتیاز مکتسبه ارسال می‌شد.

۲- کلیه پرونده‌هایی که تا پایان سال ۱۳۸۷ به شرکت مدیریت منابع آب ایران ارسال شده بود در هیأت ممیزه مزبور بررسی و اتخاذ تصمیم شده است و لذا هیچ پرونده‌ای که امتیاز لازم را کسب و تا پایان سال ۱۳۸۷ به هیأت ممیزه ارسال شده بدون بررسی و اقدام، وجود ندارد و

با ابلاغ قانون مدیریت خدمات کشوری از ابتدای سال ۱۳۸۸، بررسی پرونده‌های فوق‌العاده ویژه، ممنوع و خلاف ضوابط و قوانین اعلام شد و مراتب طی نامه شماره ۲۰/۴۹۶۴ مورخ ۱۳۸۸/۱۲/۱۲ معاونت محترم توسعه سرمایه انسانی ریاست جمهوری (دفتر امور نظام‌های جبران خدمت) به این دفتر منعکس شد و مقرر داشتند از پذیرش پرونده‌های ارسالی خودداری شود.

با عنایت به مراتب فوق، ملاحظه می‌شود که کلیه اقدامات لازم جهت فوق‌العاده ویژه در صنعت آب و برق صورت پذیرفته است. چنانچه معاونت محترم توسعه مدیریت و سرمایه انسانی ریاست جمهوری موافقت خود را با پذیرش پرونده‌های فوق‌العاده ویژه اعلام دارند، دفتر توسعه منابع انسانی وزارت نیرو نیز اقدامات لازم را انجام خواهد داد. ضمناً قابل ذکر است که هیأت ممیزه طرح مسیر ارتقای شغلی با ابلاغ نامه مزبور و با توجه به قانون مدیریت خدمات کشوری در حال حاضر وجود ندارد.

لذا با توجه به این که کلیه اقدامات وزارت نیرو وقت مقررات قانونی از جمله قانون مدیریت خدمات کشوری می‌باشد، رد دعوی خواهان مورد استدعاست.»

هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در تاریخ یاد شده با حضور رؤسا، مستشاران و دادرسان علی‌البدل شعب دیوان تشکیل شد و پس از بحث و بررسی و مشاوره با اکثریت آراء به شرح آینده به صدور رأی مبادرت می‌کنند.

رأی هیأت عمومی

با توجه به ماده ۶ قانون «نظام هماهنگ پرداخت کارکنان دولت مصوب ۱۳۷۰ و مصوبه شماره ۴/۴۱۶۹/۳ ت/۲۵۷۰۳ هـ مورخ ۱۳۸۱/۵/۲۳ هیأت وزیران» که پرداخت فوق‌العاده ویژه ارتقاء شغلی را پس از احراز شرایط مقرر قانونی و کسب امتیازهای لازم در هیأت ممیزه به نیروهای متخصص و کارشناس و مدیریت دستگاه‌های اجرایی مشمول قانون مذکور تجویز نموده است و با عنایت به این که اجرای مقررات مندرج در فصل دهم قانون مدیریت خدمات کشوری از تاریخ ۱۳۸۸/۱/۱ نمی‌تواند حق مکتسب کسانی که حسب مورد واجد شرایط برخوردار از امتیازات ارتقاء شغلی در زمان حاکمیت آن قانون بوده‌اند و می‌بایست پرونده آنان جهت طرح در هیأت ممیزه ارسال می‌گردید و به هردلیل اقدام نشده است را نفی کند، ملاحظه می‌شود که اطلاق بخشنامه‌های مورد شکایت که مقرر داشته «باتوجه به این که مقرر است از ابتدای سال ۱۳۸۸ قانون مدیریت خدمات کشوری اجرا شود، بررسی پرونده‌های افراد در اجرای طرح مسیر ارتقای شغلی کارشناسان ارشد، خبره و عالی و ارسال آنها برای تأیید، موضوعیت ندارد» حق مذکور را منتفی ساخته و لذا مغایر قانون تشخیص و به استناد بند ۱ ماده ۱۹ و ماده ۴۲ قانون دیوان عدالت اداری ابطال می‌شوند.

رئیس هیأت عمومی دیوان عدالت اداری - محمدجعفر منتظری



نشست‌های قضایی

خلاصه مذاکرات و مصوبات جلسه *

در جلسه کمیسیون تعداد دو (۲) سؤال از نشست‌های قضایی استان فارس و ایلام مورد بحث و بررسی قرار گرفت. سؤالات مورد بحث و نظریه کامل کمیسیون به شرح ذیل می‌باشد:

(نشست قضایی مورخ ۸۷/۱۱/۳۰ سازمان قضایی استان ایلام)
آقای «الف» در شکایت خود علیه فرمانده پادگان آموزشی که دارای درجه سرتیپ دومی می‌باشد، اعلام داشته: به صورت پیمانی مشغول انجام وظیفه بوده که به اتهام اختلاس تحت پیگرد قضایی قرار گرفتم. قبل از ابلاغ نتیجه پرونده از دادسرای نظامی، فرماندهی به گزینش اعلام داشته است در خصوص تغییر عضویت وی به جهت اختلاس اقدام نشود. براین اساس عضویت اینجانب از پیمانی به رسمی تبدیل نگردید. پس از پانزده سال خدمت بدون دریافت هرگونه مزایایی بیکار شده‌ام. متعاقب این اقدام توسط باز پرس، قرار منع پیگرد صادر شده است. با توجه به مراتب فوق آیا اقدام فرماندهی جرم می‌باشد؟ در صورت مثبت بودن، مجازات وی منطبق با چه ماده یا موادی خواهد بود؟

نظریه اول: سؤال دارای چندین شق است:

شق اول: در صورتی که فرد شاغل و متعهد به کار پیمانی از مفاد قرارداد فی مابین تخلف نماید، کارفرما یا فرمانده می‌تواند وی را از کار برکنار

نماید و اقدام فرمانده منطبق با موازین بوده و ناقض قوانین کیفری نیست و بزهی متوجه وی نمی‌باشد.

شق دوم: در صورتی که فرد متعهد به کار پیمانی چنانچه به اتهام اختلاس تحت تعقیب واقع شده و دستور فرمانده (کارفرما) خطاب به گزینش جهت تأخیر در انجام مراحل انجام گزینش تا تعیین تکلیف پرونده اتهامی فرد شاغل متضمن هیچ‌گونه بزهی برای فرمانده نیست. **شق سوم:** در صورتی که اقدام فرمانده جهت برکناری فرد شاغل به صورت پیمانی جز در موارد فوق باشد، به استناد اصل ۲۸ قانون اساسی محروم کردن فرد متعهد از حقوق اساسی مندرج در قانون اساسی است و طبق ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی باید تحت تعقیب قرار گیرد.

نظریه دوم: موضوع اقدام فرمانده در تمام شقوق مختلف در خصوص برکناری فرد شاغل به کار پیمانی متضمن هیچ‌گونه جرمی نیست و فرد شاغل می‌تواند از طریق دیوان عدالت اداری برای ادامه کار اقدام نماید.

نظریه کمیسیون:

برابر مواد ۳۳ و ۳۵ قانون ارتش جمهوری اسلامی ایران، مواد ۲۱ و ۲۲ قانون مقررات استخدامی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و ماده ۲۱ و قانون استخدام نیروی انتظامی، استخدام به صورت پیمانی برای خدمت نظامی با تعهد پنج سال و برای خدمت کارمندی با تعهد شش ساله



مقرر شده است و پس از خاتمه مدت، تمدید آن یا تجدید قرارداد مجاز نمی‌باشد و سازمان مربوط در صورت نیاز واجد شرایط بودن کارکنان پیمانی با رعایت ضوابط و مقررات استخدامی مجاز به استخدام آنان نمی‌باشند. بنابراین در فرض سؤال، علاوه بر اینکه استمرار وضعیت خدمتی به مدت ۱۵ سال به صورت پیمانی وجه قانونی ندارد، پس از پایان مدت قانونی پیمان هیچ الزامی جهت استخدام وی به صورت رسمی وجود ندارد و تصمیم فرمانده مربوط تصمیم اداری است و فاقد وصف کیفری است، شاکی می‌تواند موضوع را برابر مقررات از طریق دیوان عدالت اداری پیگیری نماید.

نشست قضایی مورخ ۸۶/۱۰/۶ سازمان قضایی استان (فارس)

قبول یا اختفای اموال مختلسه جرم است یا خیر؟ چنانچه کسی اموال مزبور را از قبول یا مخفی کننده سرقت نموده و دیگری مال مزبور را از سارق قبول یا مخفی نماید، اقدام هریک چه عنوان مجرمانه‌ای داشته و از مصادیق کدام یک از مواد قانونی می‌باشد؟

نظریه اکثریت: چون قضات مأذون هستند و در محدوده ماده ۲ قانون مجازات اسلامی محصورند، بنابراین چون در ارتباط با قبول یا اختفاء مال مختلسه نص قانونی نداریم، پس این اعمال جرم نمی‌باشد. سارق اموال مختلسه چون مال غیر را بطور مخفیانه ربوده پس سرقت تحقق یافته است و به تبع تحقق سرقت قبول یا اختفاء مال از چنین شخصی از مصادیق ماده ۶۶۲ قانون مجازات اسلامی و جرم است.

نظریه اقلیت: اختلاس در فقه در مقوله سرقت بحث گردیده و یکی از شعبات سرقت است. بنابراین قبول یا اختفاء مال مختلسه (که فی الواقع مال مسروقه است و فقط به لفظی دیگر نامیده شده) جرم است و

فاعلش مستحق مجازات و البته بایستی اول مبنا را مشخص کنیم و این که گفته شد، عقیده عده‌ای از حقوقدانان (اکثر جوزی‌ها) است که قاضی محصور در ماده ۲ قانون مجازات اسلامی نیست و اعتقاد آنان این است که جرم، هر فعل یا ترک فعلی است که در فقه برای آن مجازات تعیین شده باشد.

نظریه کمیسیون:

با عنایت به تبصره ۲ ماده ۱۱۹ قانون مجازات

جرایم نیروهای مسلح صرفاً خرید اموال اختلاس شده متعلق به نیروهای مسلح برابر تبصره ماده قانونی مزبور جرم‌انگاری و مرتکب برابر مقررات قانونی مزبور قابل تعقیب و مجازات است و نگهداری اموال اختلاس شده

اعم از اینکه مال مورد اختلاس متعلق به نیروهای مسلح باشد یا سایر سازمان‌های دولتی، با عنایت به اصل قانونی بودن جرم و مجازات و ماده ۲ قانون مجازات اسلامی فاقد وصف کیفری است؛ اما در خصوص سرقت اموال اختلاس شده از متصرف با عنایت به اینکه مالکیت متصرف نسبت به اموال مسروقه از شرایط تحقق سرقت نمی‌باشد، بنابراین پس از سرقت اموال اختلاس شده از متصرف یا مخفی کننده یا قبول کننده آن برابر مقررات ماده ۶۶۲ قانون مجازات اسلامی قابل تعقیب و مجازات است.

نشست قضایی مورخ ۸۷/۱۰/۲۱ سازمان قضایی استان (تهران)

در مواردی که اموال نظامی در حوزه نگهداری سربازی سرقت می‌شود، با فرض تقصیر نگهبان از جهت ترک پست، خوابیدن سرپست و یا جهت دیگر، مسئولیت تدارک خسارت وارد شده متوجه چه کسی است، سارق، نگهبان و یا هر دو؟

نظر اکثریت: در صورتی که در وقوع سرقت، نگهبان نیز کوتاهی کرده باشد، به جبران خسارت وارد شده محکوم می‌شود و سارق نیز مجازات شده و مال مسروقه را می‌باید رد نماید (که در این صورت و پس از استرداد مال مسروقه از سارق و یا رد قیمت، خسارتی را که نگهبان پرداخته است، به او مسترد می‌شود)

نظر اقلیت: در اصل، سارق ضامن مال مسروقه است و نمی‌توان آن را از غیر سارق (نگهبان) گرفت.

نظریه کمیسیون:

یکی از شرایط مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم آن است که ضرر و زیان مستقیماً از جرم حاصل شده باشد. در فرض سؤال، که خسارت مستقیماً ناشی از جرایم ترک پست یا خوابیدن حین نگهداری نمی‌باشد، چنانچه

اموال مسروقه به تبع مسئولیت نگهداری به وی سپرده شده باشد و ید نگهبان نسبت به آنها امانی تلقی شود، در این صورت هر گونه تعدی یا تفریط از جمله ترک محل نگهداری از موجبات ضمان وی می‌باشد، لکن چنانچه اموال به نگهبان سپرده نشده باشد و انجام نگهداری مستلزم سپردن اموال به وی نباشد مثل نگهبان بانک یا ساختمانی که اموال موجود در آنها به نگهبان سپرده نمی‌شود، در این صورت ترک محل

نگهبانی از موجبات ضمان نگهبان نسبت به اموال مسروقه نمی‌باشد، بلکه ضمان صرفاً متوجه سارق به عنوان مباشر جرم سرقت است.

اداره کل حقوقی معاونت قضایی و حقوقی سازمان ق. ن. م



نظریات مشورتی

اداره حقوقی قوه قضاییه

در امور کیفری، اعتراض ثالث مقرر نشده است

سؤال:

آیا اعتراض ثالث نسبت به احکام کیفری که مشتمل بر امر مدنی (مانند رد مال در کلاهبرداری) باشد امکان پذیر است؟
نظریه شماره ۷/۶۰۹۲ - ۱۳۸۹/۱۰/۷

در قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری، اعتراض ثالث نسبت به احکام کیفری ولو این که قسمتی از حکم (از جمله رد مال در کلاهبرداری) راجع به امور حقوقی باشد، مقرر نشده و مدعی حق می تواند مستقلاً اقامه دعوی نماید.

طلاق که به موجب ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی واقع می شود، بائن است.

سؤال:

آیا در طلاق قضایی به لحاظ عسر و حرج (طلاق حاکم) زوجه مکلف به بذل قسمتی از مهریه است یا خیر؟ ماهیت طلاق از حیث رجعی و بائن بودن چگونه است؟
نظریه شماره ۷/۶۰۹۲ - ۱۳۸۹/۱۰/۷

در مواردی که عسر و حرج زوجه به نظر دادگاه

ثابت است، صدور حکم و اجبار زوج به طلاق مشروط به پرداخت مالی (مثلاً بذل قسمتی از مهریه) از طرف زوجه نخواهد بود. در این حالت چنانچه زوج حاضر به طلاق نشود به تصریح ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی، دادگاه می تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد زوجه به اذن حاکم طلاق داده می شود. طلاقى که به موجب ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی به عسر و حرج زوجه واقع می شود، بائن است و نمی تواند رجعی باشد، زیرا در آن صورت رافع عسر و حرج زوجه نخواهد بود و بی نتیجه و عبث است. بعضی از فقهای بزرگ معاصر مانند آیت الله العظمی خوئی بدین گونه در منهج الصالحین فتوا داده اند.

دادیار شرکت کننده در دادگاه باید فوراً حکم غیر قطعی دادگاه را به زندان اعلام تا متهم بیش از مدت محکومیت در زندان نماند.

سؤال:

در صورتی که متهم بلحاظ عجز از معرفی کفیل یا تودیع وثیقه بازداشت باشد، و دادگاه با احتساب این ایام حکم به حبس صادر کند

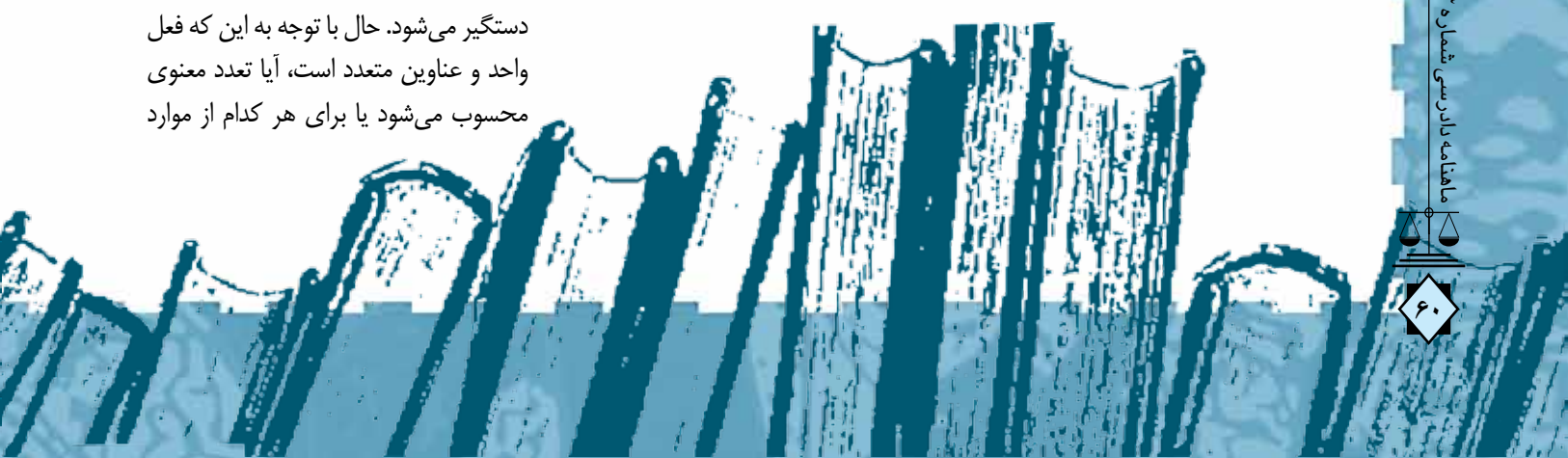
و مدت بازداشت به میزان محکومیت باشد، آیا بلافاصله باید از حبس آزاد شود یا این که باید حکم به شکات و دادستان عمومی و انقلاب ابلاغ شده در صورت عدم اعتراض، زندانی آزاد شود هر چند به مدت محکومیت افزوده شود.
نظریه شماره ۷/۶۰۲۶ - ۱۳۸۹/۱۰/۵

طبق عرف قضایی، دادیار شرکت کننده در دادگاه در مواردی که متهم زندانی باشد باید فوراً حکم غیر قطعی دادگاه را به زندان اعلام و تذکر دهد مراقبت شود متهم بیش از مدت محکومیت در زندان نباشد و قطعیت رأی متعاقباً به زندان اعلام گردد. در نتیجه متهمی که به علت عجز از معرفی کفیل یا تودیع وثیقه بازداشت باشد و با صدور حکم غیر قطعی برابر سابقه بازداشت به حبس محکوم گردد باید بلافاصله از زندان آزاد شود.

با توجه به این که برای ارتکاب جرایم مربوط به تریاک و هروئین و مرفین مجازات های جداگانه مقرر گردیده است، تعدد مادی است.

سؤال:

شخصی به اتهام حمل ۲۰ گرم تریاک، ۲۸۷ گرم حشیش و ۶۰ گرم مرفین به وسیله خودرو، دستگیر می شود. حال با توجه به این که فعل واحد و عناوین متعدد است، آیا تعدد معنوی محسوب می شود یا برای هر کدام از موارد



مذکور مجازات جداگانه تعیین می گردد؟

نظریه شماره ۷/۴۶۰۶ - ۱۳۸۹/۸/۱

با توجه به این که در مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام مورخ ۱۳۷۶ برای ارتکاب جرایم مربوط به تریاک و هروئین موضوع ماده ۴ و مرفین موضوع ماده ۸ قانون مذکور مجازات‌های جداگانه مقرر گردیده است، به نظر می‌رسد که ارتکاب جرایم یاد شده در استعلام، مصداق جرایم مشابه را نداشته و باید برای هر کدام مجازات جداگانه تعیین گردد. لذا مورد تعدد مادی است نه معنوی.

باطرح دعوای حقوقی جعل، رسیدگی جزائی به جرم جعل متوقف نمی‌شود

سؤال:

با توجه به این که در ماده ۲۲۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی صرفاً به لزوم تبعیت دادگاه حقوقی از رأی قطعی کیفری در خصوص اصالت یا جعلیت سند اشاره شده است و اشاره‌ای به ضرورت تبعیت محاکم کیفری از رأی حقوقی نشده است، آیا در صورتی که جعلیت سندی در پرونده حقوقی در حال رسیدگی باشد دادگاه یا دادرسی که به جنبه کیفری رسیدگی می‌کند باید شبیه موارد صدور قرار اناطه منتظر نتیجه رسیدگی حقوقی بماند یا خود علی‌حده رسیدگی نماید؟

نظریه شماره ۷/۴۰۵۹ - ۱۳۸۹/۷/۷

همچنان که با طرح ادعای جعل نسبت به سندی رسیدگی دادگاه حقوقی در مورد آن متوقف نمی‌شود و رسیدگی لازم را با توجه به مقررات ماده ۲۲۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ انجام خواهد داد، در رسیدگی دادرسی و دادگاه عمومی جزائی نیز که صلاحیت رسیدگی به جرم جعل را دارد تعقیب امر جزائی و اجرای

مجازات آن که طبق قانون شروع شده است موقوف نمی‌گردد، مگر در موارد مقرر در ماده ۶ قانون مزبور در امور کیفری.

جز در جرائمی که پرونده بدون مداخله دادرسی در دادگاه مطرح می‌شود باید پرونده با صدور کیفرخواست جهت رسیدگی به دادگاه کیفری استان ارسال شود.

سؤال:

مطابق رأی وحدت رویه ۷۰۹-۱۳۸۷/۱۱/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در صورتی که اتهامات متعدد متوجه متهم باشد و یکی از آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان باشد، سایر اتهامات وی نیز باید در دادگاه مذکور رسیدگی شود. باتوجه به این موضوع آیا در خصوص جرایم خارج از صلاحیت مستقیم دادگاه کیفری استان (موضوع تبصره یک ماده ۲۰ قانون اصلاح قانون تشکیل محاکم عمومی و انقلاب) باید دادرسی پرونده را با صدور کیفرخواست به دادگاه‌های ارسال نماید یا دادگاه مذکور بدون صدور کیفرخواست صلاحیت رسیدگی دارد؟

نظریه شماره ۷/۳۹۲۶ - ۱۳۸۹/۶/۳۱

جز در جرایم موضوع تبصره ۳ ماده ۳ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب که پرونده مستقیماً بدون مداخله دادرسی در دادگاه مطرح می‌شود و نیز جرایمی که مجازات قانونی آن رجم است از جمله جرم لواط که مستلزم قتل مرتکب (اعدام) می‌باشد، سایر جرایم و انجام تحقیقات مقدماتی به عهده دادرسی است و در فرضی که متهم مرتکب جرایم متعدد شده است که بعضاً در

صلاحیت دادگاه کیفری استان و بعضی دیگر در صلاحیت دادگاه عمومی جزائی می‌باشد، با عنایت به رأی وحدت رویه شماره ۷۰۹ مورخ ۱۳۸۷/۱۱/۱ دیوان عالی کشور و نیز رعایت ماده ۱۸۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و در مورد جرایمی که در صلاحیت دادگاه عمومی است پرونده با صدور کیفرخواست جهت رسیدگی به اتهامات به دادگاه کیفری استان مرجوع الیه ارسال می‌گردد.

خسارات جراحت ناشی از عمل جراحی قابل مطالبه نیست

سؤال:

در صورتی که در اثر ورود ضربه به شکم یا سر، عضوی از اعضاء داخلی که دارای ارزش می‌باشد، آسیب ببیند و برای ترمیم عضو مذکور نیاز به انجام عمل جراحی باشد و توسط پزشک قانونی برای عمل جراحی ارش جداگانه تعیین شده باشد، آیا در این قبیل موارد ارزش عمل جراحی به ارزش عضو آسیب دیده اضافه می‌شود یا خیر؟

نظریه شماره ۷/۳۴۰۱ - ۱۳۸۹/۶/۹

با تذکر این نکته که خسارات جراحت ناشی از عمل جراحی فی نفسه قابل مطالبه نیست، باتوجه به مقررات مواد ۱، ۲ و ۳ قانون مسئولیت مدنی و قواعد لاضرر و تسبیب و اتلاف، مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم که مازاد بر دیه و ارزش هم باشد از قبیل هزینه‌های درمانی فاقد منع قانونی است.

بر گرفته از فصل نامه قضایی و حقوقی

معاونت قضایی و حقوقی سازمان قضایی

نیروهای مسلح



نظریات مشورتی

اداره حقوقی

سازمان قضایی نیروهای مسلح

منجر به صدور قرار نهایی و یا صدور حکم نشده است. پس از گذشت چند روز یگان خدمتی متهم پرونده دیگری به اتهام سهل انگاری منجر به ایراد خسارت به اموال دولتی به دادسرای نظامی ارسال می نماید. با این توضیح که متهمی که از ید مأمور مذکور متواری شده دستبند متعلق به ناجا را نیز با خود برده است. حال با توجه به این که متهم مذکور یک فعل سهل انگاری مرتکب شده که دارای دو عنوان مجرمانه است، با فرض قبول صلاحیت ذاتی دادسرای عمومی و انقلاب در خصوص سهل انگاری منجر به فرار متهم و قبول صلاحیت ذاتی دادسرای نظامی در سهل انگاری منجر به ایراد خسارت به اموال دولتی با توجه به مطرح بودن دو پرونده اتهامی و قبول تعیین یک مجازات چگونه باید عمل کرد؟

- ۱- اعلام صلاحیت به دادسرای عمومی و انقلاب.
- ۲- صدور قرار عدم صلاحیت به دادسرای عمومی و انقلاب.
- ۳- منتظر ماندن تا رسیدگی دادسرای عمومی و انقلاب و سپس صدور قرار موقوفی تعقیب به اعتبار امر مختومه.

نظریه شماره ۷/۳۴/۸۱۰۴۰-۱۳۹۰/۳/۳۰

برابر ماده ۴۶ قانون مجازات اسلامی، اگر فعل واحد دارای عناوین متعدد جزایی باشد، مرتکب تحت عنوانی محاکمه خواهد شد که مجازات آن اشد است. لذا در فرض سؤال صلاحیت رسیدگی با آن مرجع قضایی است که رسیدگی به عنوان اشد در صلاحیت آن است، بنابراین قرار عدم صلاحیت به شایستگی آن مرجع صدر می شود. ضمناً، نظریه مشورتی شماره ۷/۳۶۴۳-۷/۴/۲۴-۱۳۹۰ اداره حقوقی قوه قضائیه مؤید مراتب مزبور است، لکن در هر حال رسیدگی به جرم خاص نظامی صرفاً در صلاحیت دادسرا و دادگاه های نظامی است.

نگهداری، اشتغال به کار و... اشخاصی که جهت تحمل حبس به زندان معرفی می شوند برابر آیین نامه اجرایی سازمان زندان ها صورت می پذیرد.

سؤال: محکوم علیه... فرزند... که به جرم حمل و نگهداری مواد مخدر از سوی شعبه دوم دادگاه نظامی یک... به حبس ابد محکوم گردیده است. از تاریخ ۱۳۸۸/۶/۲۸ در حال تحمل کیفر در زندان مرکزی... می باشد که مرکز اطلاعات شرق کشور - ناجا درخواست نموده که در جهت مقابله با یکی از اشرار مهم در جنوب استان... وی را با اخذ وثیقه از سوی دادسرای نظامی در اختیار آنان قرار گیرد. حال در خصوص موضوع و اینکه امکان انجام درخواست ناجا وجود دارد یا خیر ارشاد فرمایید.

نظریه شماره ۷/۳۴/۸۵۱۴۹-۱۳۹۰/۴/۱۹

برابر ماده ۴۸۶ ق.آ.د.ک ۱۲۹۰ و ماده ۲۹۴ ق.آ.د.ک ۷۸ اشخاصی که محکوم به حبس هستند، جهت تحمل کیفر به زندان معرفی می شوند و چگونگی نگهداری زندانیان در زندان، مرخصی، اشتغال به کار و... آنان با عنایت به ماده ۹ قانون سازمان زندان ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور، به موجب آیین نامه اجرایی سازمان زندان ها مصوب ریاست قوه قضائیه می باشد. بنابراین اعزام زندانیان به خارج از زندان صرفاً در موارد احصاء شده در آیین نامه مزبور میسر می باشد.

رسیدگی به فعل واحد دارای عناوین متعدد در صلاحیت مرجع قضایی است که به عنوان اشد رسیدگی می کند.

سؤال: پرونده ای در خصوص یک نفر نظامی به اتهام سهل انگاری منجر به فرار در دادسرای عمومی و انقلاب مطرح رسیدگی است و هنوز

در صورت عدول منجز اولیاء دم از اخذ دیه، مبلغ واریزی به حساب امانی باید مسترد گردد

سؤال: به موجب دادنامه ۸۷۴/۸۸ مورخ ۸۸/۱۱/۸ صادره از شعبه اول دادگاه نظامی یک استان... نظامی... به جرم بی‌احتیاطی و بی‌مبالاتی منجر به قتل شبه عمد به پرداخت یک فقره دیه کامل یک مرد مسلمان در حق اولیاء دم محکوم و مبلغ چهارصد و پنجاه میلیون ریال به عنوان دیه از طریق یگان خدمتی محکوم علیه جهت پرداخت به اولیاء دم طی چک شماره ۶۷-۱۴۴ به حساب ۲۱۷۱۲۶۱۵۵۱۰۰۰ (تمرکز وجوه سپرده) واریز گردیده است، لکن اولیاء دم ضمن استنکاف از دریافت وجه و اعلام گذشت حق هرگونه اعتراض در این خصوص را از خود سلب نموده‌اند. علی‌هذا در خصوص مسترد نمودن وجه واریزی به حساب یگان پرداخت کننده و یا اقدام دیگری ارشاد فرمایید.

نظریه شماره ۷/۳۴/۷۹۸۱۵ - ۱۳۹۰/۳/۲۳

در فرض سؤال، چنانچه اولیاء دم به صورت قطعی و منجز رضایت خویش را اعلام نموده باشند، مبلغ واریزی به حساب امانی، باید مسترد شود.

فرماندهان یگان نظامی باید فرار از خدمت کارکنان وظیفه را به دژبان یا حوزه نظام وظیفه اعلام نمایند.

سؤال: با عنایت به اینکه فرار اولیه کارکنان وظیفه و پایور نیروهای مسلح توسط یگان‌های ذی‌ربط به دژبان آجا و نیروی انتظامی شهرستان‌ها اعلام می‌گردد، لذا برای یگان‌های اعلام کننده این ابهام وجود دارد که ملاک عمل و اعلام به ناجا یا دژبان آجا به چه صورت می‌باشد؟ در این رابطه پاسخ مقتضی را جهت بهره‌برداری و اتخاذ یک رویه قضایی واحد اعلام نمایند.

نظریه شماره ۷/۳۴/۹۰/۷۹۸۲۲ - ۱۳۹۰/۳/۲۳

فرماندهان و مسؤلان یگان‌های نظامی و انتظامی در اجرای مواد ۱۹۸ و ۲۲۱ آیین‌نامه اجرایی قانون نظام وظیفه باید فرار از خدمت کارکنان وظیفه یگان مربوط را حداکثر ظرف ده روز با ذکر مشخصات و نشانی آنان جهت دستگیری به حوزه نظام وظیفه و دژبان مربوط اعلام نمایند؛ لکن در خصوص اعلام فرار از خدمت کارکنان پایور نیروهای مسلح به مراجع مزبور نص خاصی وجود ندارد.

جعل مهر نیروی مسلح موضوع ماده ۹۸ ق.م.ج.ن.م. می‌باشد.

سؤال: در پرونده... یکی از کارکنان وظیفه یک عدد مهر که انتساب آن به هیچ یک از نیروهای مسلح یا کارکنان نیروهای مسلح مشخص نیست را تحت عنوان (انتظامات درب ۷ کنترل شد) را ساخته و هنگام خروج از پادگان روی برگ مرخصی واقعی خود می‌زند، اعلام فرمایید،

آیا ساختن نوشته مذکور به شکل مهر و استفاده از آن جعل و استفاده از سند مجعول می‌باشد یا خیر؟ لازم به ذکر است که مشابه آن نوشته توسط دژبان پادگان مذکور مورد استفاده قرار می‌گرفته و سربازانی که به مرخصی عزیمت می‌کرده‌اند، بعد از بازدید بدنی با زدن آن مهر توسط دژبان مجاز به خروج بوده‌اند و از آنجا که تشریفات لازم زمان بر بوده، یاد شده مبادرت به انجام این کار نموده است.

نظریه شماره: ۷/۳۴/۷۹۸۱۶ - ۱۳۹۰/۳/۲۳

مهر وسیله‌ای است معمولاً از جنس چوب، فلز، سنگ و نظایر آنها که نام یا امضاء سایر مشخصات صاحب مهر یا علائم دیگری روی آن حکاکی شده است و مثل امضاء انتساب یک سند یا نوشته را به شخص مدلل می‌سازد. بنابراین در فرض سؤال، با عنایت به اینکه مهر مورد استفاده متناسب به قسمت انتظامات یگان می‌باشد که برای کارکنان انتظامات و سایر کارکنان یگان من جمله همه سربازان شناخته شده است. لذا فعل ارتكابی از مصادیق جعل مهر نیروهای مسلح تلقی و مرتکب برابر ماده ۹۸ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح قابل تعقیب و مجازات می‌باشد.

اعتراض به قرار دادسرا نیاز به هزینه دادرسی ندارد.

سؤال: در دادسرای نظامی در خصوص پرونده‌ای به لحاظ جرم نبودن عمل، قرار منع پیگرد صادر می‌گردد و شاکی پرونده به قرار صادر شده اعتراض می‌کند. در دادگاه نظامی دو رسیدگی و قرار منع پیگرد صادر شده تأیید می‌گردد. شاکی مجدداً با استناد به مواد ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۸۰ قانون آ.د.ک به دادنامه صادر شده از دادگاه نظامی دو اعتراض می‌کند که پرونده در شعبه دادگاه نظامی یک مورد رسیدگی واقع می‌گردد. حال اعلام فرمایید، آیا چه رسیدگی به اعتراض مشارالیه در دادگاه نظامی دو و نظامی یک، بابت هزینه دادرسی می‌بایست از معترض وجهی اخذ گردد یا خیر؟

نظریه شماره ۷/۳۴/۷۶۸۹۴ - ۱۳۹۰/۳/۸

بند ۱۶ ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین مصوب ۲۸ اسفند ۷۳ با عنایت به انحلال دادسرا «در زمان تصویب قانون مزبور» مربوط به آرای دادگاه‌هاست، نه قرارهای مرحله تحقیقات مقدماتی صادر شده از ناحیه دادیار یا بازپرس. با عنایت به این که در قوانین و مقررات برای اعتراض نسبت به قرارهای مزبور هزینه‌ای پیش بینی نشده است، اعتراض به قرارهای دادسرا نیاز به پرداخت هزینه دادرسی ندارد، لکن رسیدگی به اعتراض به رأی دادگاه نظامی دو که در مقام رسیدگی به اعتراض به قرار منع پیگرد دادسرا صادر شده است، در مواردی که رأی صادر شده قابلیت تجدیدنظرخواهی داشته باشد، برابر مقررات مزبور مستلزم پرداخت هزینه دادرسی است. ضمناً نظریه‌های مشورتی شماره ۷/۱۵۶۲-۷/۲۸-۸۲/۲۸-۷/۹۵۳۹-۷/۲۸-۸۲/۱۱-۸۲ اداره حقوقی قوه قضائیه مؤید مراتب مزبور است.

بر گرفته از فصل نامه قضایی و حقوقی معاونت قضایی و حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح

استفتائات فقهی - قضایی

ارتباط اعلان مزایده با ایجاب بیع

پرسش:

در بیعی که به صورت مزایده واقع می‌شود آیا اعلان مزایده، ایجاب محسوب می‌شود تا در نتیجه پس از تعیین بالاترین قیمت و پیشنهاد خرید از سوی خریدار، معامله تمام شده محسوب شود؟ یا صرفاً دعوت به ایجاب است و مجدداً باید ایجاب و قبول گفته شود؟

پاسخ:

آیت الله العظمی جعفر سبحانی

در مورد اول مزایده اعلان است نه ایجاب مگر این که در عرف محلی ایجاب شمرده شود.

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

معمولاً در این گونه موارد بیع از طریق معامله پس از توافق در قیمت از طریق مزایده انجام می‌شود.

آیت الله العظمی سید عبدالکریم موسوی اردبیلی
این که چه موقع معامله تمام شده محسوب می‌شود موکول به تشخیص عرف است.

حکم مبادله کالا به کالا

پرسش:

آیا مبادله کالا به کالا، معاوضه محسوب می‌شود تا احکام اختصاصی بیع بر آن مترتب نشود یا بیع است؟

پاسخ:

آیت الله العظمی جعفر سبحانی

بیع حساب می‌شود.

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

نوعی بیع محسوب می‌شود.

آیت الله العظمی سید عبدالکریم موسوی اردبیلی

مبادله کالا به کالا، حکم بیع را دارد.

آثار معیوب بودن مبیع یا ثمن

پرسش:

۱. اگر مبیع معیوب باشد و بایع به عمد یا غیر عمد آن را به مشتری اعلام نکند و این امر موجب گردد خسارت جانی یا مالی به مشتری وارد شود، آیا بایع ضامن خسارات وارده خواهد بود؟ مثل این که میل لنگ ماشین معیوب بوده و بایع در عین حال که از آن اطلاع داشته عمداً به مشتری نگوید یا فراموش کند و مشتری نیز با اتومبیل مزبور به مسافرت برود و عیب مزبور موجب واژگونی اتومبیل گشته و از این رهگذر خسارت جانی یا مالی به مشتری وارد آید، حکم دو صورت عمد و غیرعمد آن را بیان فرمایید؟

۲. اگر ثمن، جنس باشد نه پول نقد و پس از معامله معلوم گردد، ثمن مزبور معیوب بوده و بایع مطالبه ارجش کند آیا بر مشتری لازم است ارجش را از پول نقد بدهد یا خیر است از پول نقد یا از جنس ثمن بدهد؟

۳. در صورتی که مبیع قبل از معامله معیوب بوده و مشتری نیز از آن مطلع بوده لیکن در هنگام انعقاد عقد آن را فراموش نماید، آیا در این صورت خیار عیب دارد؟

پاسخ:

آیت الله العظمی جعفر سبحانی

۱. میزان در ضمان این است که یکی از دو طرف اقوی بوده و عرفاً تلف به او منسوب باشد بنابراین می‌توان بین عیب مخفی که نیاز به گفتن به مشتری دارد عیب غیرمخفی که چنین حالتی ندارد فرق گذارد که در صورت اول بایع ضامن است ولی در دومی ضامن نیست. در هر صورت عمد محسوب نمی‌شود.

۲. هر دو جایز است ولی احوط دادن پول نقد است.

۳. معذور است و خیار دارد.

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

۱. در صورتی که عمداً این کار را کند ضامن است.
۲. در صورتی که توافق بر ارش کنند طبق آنچه توافق کرده اند از پول یا جنس عمل می کنند.
۳. آری خیار عیب دارد.

آیت الله العظمی سید عبدالکریم موسوی اردبیلی

۱. به حسب موارد فوق می کند، مثلاً اگر ماشین نو باشد و فاصله زمانی تا حادثه واژگونی اندک باشد و تلف و خسارت مستند به عیب باشد و احتمال داشتن عیب طرح نشده باشد طبعاً در چنین موردی، حادثه مستند به فروشنده است، او ضامن است و اگر ماشین نو نباشد و فاصله زمانی معامله تا واژگونی زیاد باشد، که نوعاً خود خریداران پس از مقدار معتدبه استفاده ماشین را چک می کنند، ممکن است حکم متفاوت باشد، خلاصه، معیار استناد عرفی و عقلایی حادثه بر فروشنده است که باید خصوصیات هر مورد ملاحظه شود.
۲. از پول رایج بدهد مگر در فرض توافق
۳. خیار عیب ثابت است، مگر آن که ثابت شود معامله مبنی بر معلومات و خصوصیات قبلی صورت گرفته است.

حکم رجوع به متهم در فرض عمل نکردن به شرط

پرسش:

در هبه به ذی رحم، اگر واهب چیزی را شرط کند و متهم آن شرط را عمل نکند، آیا واهب می تواند رجوع کرده و عین موهوبه یا مثل و یا قیمت آن را استرداد نماید؟

پاسخ:

آیت الله العظمی سید علی سیستانی

می تواند.

آیت الله العظمی لطف الله صافی گلپایگانی

بلی در فرض سؤال می تواند رجوع کند.

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

در صورتی که موهوب له به شرط عمل نکند واهب حق فسخ هبه را دارد.

شرط تبدیل قصاص به دیه در فرض فرار قاتل

پرسش:

با عنایت به دو روایت معتبر ابوبصیر و ابی نصر بزنطی که در مورد فرار قاتل است؛

بفرمایید:

الف. آیا شرط تبدیل قصاص به دیه در موارد فرار قاتل، صرف فرار و عدم دسترسی به اوست یا طبق روایت بزنطی، فوت قاتل نیز شرط است (فلم یقدر علیه حتی مات)؟

ب. آیا موضوع دو روایت مزبور را می توان به قتل شبه عمد و خطای

محضی که با بینه ثابت شده است، سرایت داد، یا اینکه روایتین مزبور بیانگر حکم خاصی می باشند که باید به مورد آن (قتل عمد) بسنده کرد؟
ج. آیا حکم مزبور در دو روایت فوق قابل تسری به جنایت کمتر از قتل (اعم از عمد و غیر عمد) نیز می باشد؟
د. آیا مقصود از الاقرب فالاقرب در دو روایت مزبور عاقله است - چنان که تعدادی از فقها فرموده اند - یا اعم از عاقله است؟
ه. در صورتی که صرف فرار و عدم امکان دسترسی به قاتل، شرط تبدیل قصاص به دیه باشد؛ در صورتی که اولیای دم دیه را گرفته باشند، آیا می توانند در صورت دستگیری قاتل، دیه را مسترد و تقاضای قصاص نمایند؟

پاسخ:

آیت الله العظمی جعفر سبحانی

- الف. تنها فرار و عدم دسترسی کافی است.
- ب. در شبهه عمد از مال خودش بپردازد اگر مال نداشته باشد مقتضی اصل براءت عدم رجوع به الاقرب فالاقرب است. روایت مورد نظر مخصوص قتل عمد است.
- ج. در صورتی که قصاص ممکن نباشد از مال خود جانی دیه داده می شود.
- د. ظاهر الاقرب فالاقرب طبقات ارث است.
- ه. قصاص ساقط می شود.

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

- الف. فوت شرط نیست و این تنها در یک روایت آن هم در سؤال راوی می باشد.
- ب. اختصاص به قتل عمد دارد و اگر شبهه عمد باشد از اموالش برمی دارند والا از بیت المال.
- ج. قابل تسری نیست.
- د. ظاهراً منظور طبقات ارث است.
- ه. اشکال دارد.

آیت الله العظمی سید عبدالکریم موسوی اردبیلی

- الف. منظور عدم دسترسی به قاتل و عدم امکان قصاص است.
- ب و ج. احکام مزبور، قابل سرایت به جنایت عمدی کمتر از قتل می باشد، ولی سرایت به موارد دیگر که ذکر شده باشد ثابت نیست.
- د. مراد از «الاقرب فالاقرب» اعم است.

ه. در صورتی که اولیا دم، حق قصاص را با دیه مصالحه کرده باشند و یا در مقابل دیه اسقاط کنند، نمی توانند دیه را برگردانده و قصاص کنند ولی اگر از روی ناچاری به عنوان بدل موقت دیه گرفته باشند، که نوعاً نیز این طور است، می توانند دیه را برگردانند و تقاضای قصاص کنند.

برگرفته از: ویژه نامه قوانین و مقررات، معاونت آموزش

و تحقیقات قوه قضائیه

از تجربیات دیگران استفاده کنیم قبل از اینکه تجربه دیگران شویم

قسمت دوم

سرهنک قضایی حمید جوکار_ کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، مدرس دانشگاه

قتل یک شاخه گل

دادنامه شماره: ۴۲/۳۹ تاریخ رسیدگی: ۸۲/۲/۲۰
تجدید نظر خواهان: آقای... و بانو... (والدین مقتول ب.ن)
تجدید نظر خوانده: سرباز وظیفه "ن.م"
مرجع رسیدگی: شعبه چهل و دوم دیوان عالی کشور
خلاصه جریان پرونده

طی گزارش شماره ۷۷۳۵/۱۵۱۷ مورخ ۸۰/۱۰/۶ پاسگاه انتظامی... از توابع شهرستان...، موضوع قتل پسر بچه ده ساله‌ای به نام "ب.ن" بر اثر اصابت گلوله شلیک شده از سلاح ژ ۳ همراه سرباز وظیفه "ن.م" که سرپست نگهبانی در پاسگاه مذکور مشغول انجام وظیفه بوده، به دادگستری شهرستان... اعلام می‌شود و قاضی محترم کشیک جهت تکمیل تحقیقات و پرونده، دستورات قضایی لازم را صادر می‌نماید.

آقایان "ز" و "ر" دو تن از درجه‌داران پاسگاه با حضور در سر صحنه بلافاصله پس از شنیدن صدای شلیک گلوله و وقوع حادثه، جریان را رؤیت کرده‌اند و با رساندن مصدوم به بیمارستان، ظاهراً در بین راه به علت شدت جرح وارده به سرش و خونریزی مغزی، فوت می‌کند.

خلاصه جریان پرونده:

در ساعت ۱۱:۴۰ سرباز وظیفه "ن.م" که به جای سرباز "ر.م" که به اتفاق سایر مأمورین و سربازان پاسگاه مشغول بازی فوتبال بوده‌اند و ضمن تحویل سلاح خود به سرباز یاد شده، که مسلح نیز بوده ایشان امر نگهبانی را به عهده می‌گیرد، گویا مدرسه تعطیل شده و بچه‌ها در حال رفتن به منزل خود بوده‌اند.

"م" "ک" و "ب" (مقتول) که هر سه شاگردان کلاس چهارم ابتدائی بوده‌اند، از مقابل پاسگاه عبور می‌کردند که به منزل بروند و حسب الاظهار "م" و "ک"، ظاهراً دانش آموز دیگری به نام

ژ ۳ سازمانی را که تحویلیم بود امتحان نکردم سرپست نگهبانی بودم که در ساعت ۱۱:۳۰ نزدیک به سی نفر از دانش‌آموزان مدرسه که در حال رفتن به منزلشان بودند آمدند جلوی پاسگاه و می‌خواستند بروند داخل پاسگاه گل بچینند، به آنها گفتم نمی‌توانم شما را راه بدهم و افسر نگهبان اجازه نمی‌دهد ولی گوش نکردند و مرا مسخره می‌کردند و من هم قصد داشتم آنها را بترسانم، نمی‌دانستم اسلحه پر است و گلنگدن هم نکشیدم، اسلحه از قبل مسلح بود آن را از ضامن خارج کردم و به طرف پسر بچه (مقتول) گرفتم و شلیک کردم، یک مرتبه صدای تیر بلند

"م" با سرباز "ن.م" که در حال پست دادن بوده شوخی می‌کرده که اسلحه را به طرف او گرفته و در این اثناء دانش آموز "ب" از راه می‌رسد و به سرباز یاد شده می‌گوید اگر جرأت داری مرا بزن و او هم سلاح را به طرفش گرفته و تیری شلیک می‌کند که به پیشانی او اصابت کرده و وی را نقش بر زمین می‌کند و فوت می‌نماید. سرباز "ن.م" فرزند "ح" ۱۹ ساله، مجرد، مسلمان، اهل... در تحقیقات مقدماتی پیرامون چگونگی قضیه اظهار می‌دارد:

«در ساعت ۱۰:۱۵ روز ۸۰/۱۰/۶ پست را از نگهبان قبل به نام "الف" تحویل گرفتم. اسلحه



شد و پسر بچه به زمین افتاد که فوراً اسلحه را زمین گذاشتم و دویدم و او را از زمین بلند کردم و داد زدم که افسر نگهبان دوید و به طرف ما آمد ، او را از من گرفت و به طرف بیمارستان بردند و یک پوکه تیر رها شد هم در صحنه موجود بود. به قصد او را نزد من فقط می خواستم دانش آموزان را بترسانم که از جلوی پاسگاه بروند و تجمع نکنند که این اتفاق رخ داد. پشیمانم و تقاضای عفو و بخشش دارم.»

پزشکی قانونی علت مرگ را ضربه مغزی ناشی از اصابت گلوله اسلحه جنگی تعیین نموده است. متهم در ادامه تحقیقات گفته: «... سرباز "ر.م" روی پست نگهبانی بود مقداری سیب زمینی که خریده بودم تحویل آشپزخانه دادم وقتی به داخل محوطه پاسگاه برگشتم سرباز "م" از من خواست که بجای او در پست انجام وظیفه نمایم تا ایشان برود فوتبال بازی کند و من قبول کردم و بدون هماهنگی با افسر نگهبان اسلحه سازمانی ۳ به انضمام بند حمایل و دو خشاب پراز ایشان تحویل گرفتم و در محل پست ایستادم و ذکر بقیه ماجرا به شرح مذکور»

سرباز "ر.م" اظهار داشته: سلاح را با خشاب پر تحویل "ن.م" داده است. سرباز "خ.ا" نیز می گوید: «چون شب گذشته از ساعت ۱۲-۱۰ شب نگهبان بودم و خشاب پر روی اسلحه من بود پس از اتمام مدت نگهبانی، خشاب را از روی آن برداشته بودم و به همان صورت به سرباز "ن.م" تحویل دادم.»

در معاینه انجام شده از متهم، عنوان گردیده که در حال حاضر مبتلا به بیماری جنون نمی باشد و سابقه ای هم از بیماری جنون ندارد.

در تاریخ ۸/۱۰/۸۰ رسیدگی موضوع به شعبه پنجم دادگاه عمومی... محول شده است.

در جلسه رسیدگی ضمن تحقیق از متهم به عنوان قتل عمدی مرحوم "ب.ن" به ایشان، تفهیم اتهام شده که در مقام دفاع اظهار داشته: «خودم با اسلحه شلیک کردم ولی نمی دانستم که خشاب آن پر است... به ما گفته بودند که حتی اسلحه خالی را هم بطرف کسی

نشانه گذاری نکنید ولی من اشتباه کردم...». سپس متهم با صدور قرار بازداشت موقت به زندان معرفی شده است.

در تاریخ ۱۵/۱۰/۸۰ آقای "ع.ن" پدر مقتول به خاطر ارتکاب قتل عمدی فرزندشان درخواست قصاص متهم و برخورد قانونی با کادر پاسگاه انتظامی... که در جریان قتل فرزندشان سهل انگاری کرده اند را نموده اند.

در ادامه رسیدگی آقای... به عنوان نماینده حقوقی فرماندهی انتظامی استان... در رابطه با اتهام سرباز وظیفه "ن.م" به شرح لایحه مورخ ۱۵/۱۰/۸۰ به صلاحیت دادگاه عمومی اعتراض و مدعی شده طبق قانون نیروی انتظامی مصوب ۲۷/۴/۶۹ نامبرده در حال نگهبانی و انجام وظیفه بوده و براساس ماده یک قانون دادرسی نیروهای مسلح مصوب ۲۲/۲/۶۴، رسیدگی به اتهام وی در صلاحیت دادگاه های نظامی است و در مقام ضابط نبوده که رسیدگی به اتهامش در صلاحیت محاکم عمومی باشد. ضمناً ایشان قصد تیراندازی و قتل نداشته و صرفاً قصد ترساندن مقتول و همراهان او را داشته و وقوع حادثه بر اثر سهل انگاری و خطای محض بوده لذا با توجه به اتهام تحقیقات مقدماتی، تقاضای صدور قرار عدم صلاحیت و فک قرار بازداشت متهم و صدور قرار وثیقه درباره او را نموده است و در ادامه اظهار داشته است که: «رسیدگی به موضوع در صلاحیت سازمان قضایی نیروهای مسلح است.»

متهم نیز در مقام دفاع می گوید: «من نمی دانستم اسلحه، مسلح است و اشتباه کردم و باید تاوان آن را پس بدهم من یک خانواده را داغدار کرده ام و هر چه گفتند قبول دارم. اسلحه مسلح بود و من آن را مسلح نکردم و نمی خواستم مقتول را بزنم. موقع تحویل، اسلحه را بازدید نکردم و اسلحه را نیز به طرف "ب.ن" نگرفته بودم و دستم خورد روی ماشه و شلیک کرده و گلوله به سر او اصابت نمود و بعد رفتم بغلش کردم که افسر نگهبان وقت پاسگاه بیرون آمد

و او را گرفت و با تاکسی به بیمارستان بردند و بعداً فهمیدم که فوت کرده است...»

از سوی کانون وکلای دادگستری... آقای... به عنوان وکیل تسخیری متهم به دادگاه معرفی گردیده است.

آقای... وکیل تسخیری متهم به موجب لایحه شماره ۱ - ۸۱/۴/۲۵ اظهار داشته: «موکل با مشاهده تمایل شدید آقای "ر.م" و شتاب وی جهت رسیدن به بازی فوتبال، اسلحه مذکور را بدون آزمایش تحویل گرفته و مشغول وظیفه نگهبانی می شود و به زعم اینکه اسلحه خالی است قصد ترساندن دانش آموز و دور کردن آنها از جلوی پاسگاه را داشته و اسلحه را به طرف دانش آموزان نشانه گرفته که تیر رها می شود. بنابراین اسلحه موقعی کشنده است که مسلح و منضم به خشاب پر باشد در غیر این صورت آلت کشنده نیست، این اسلحه از نظر سازمانی متعلق به موکل نبوده که از وضعیت آن با اطلاع باشد، بنابراین موضوع، مشمول قتل عمدی نمی باشد. او قصد ترساندن بچه ها را داشته و سرباز "خ" که سلاح متعلق به او بوده، با خشاب پر بر روی آن و به صورت مسلح آن را به سرباز "ن.م" داده و سپس ایشان هم اسلحه را به موکل داده که باید وی را در جریان مسلح بودن می گذاشته و یا حداقل چون نگهبانی در روز بوده طبق دستورالعمل آموزشی باید با خشاب خالی آن را تحویل سربازان دیگر می داده نه با خشاب پر. و در پایان با منتفی دانستن موضوع قتل عمدی، استدعای تخفیف تأمین درباره موکل را نموده است.»

در جلسه رسیدگی مورخه ۳۰/۴/۸۱ نماینده حقوقی نیروی انتظامی بار دیگر به صلاحیت دادگاه در رسیدگی به موضوع اعتراض کرده است.

در ادامه این جلسه، از متهم به عنوان ارتکاب قتل عمدی "ب.ن" آخرین دفاع اخذ و نماینده حقوقی حاضر در جلسه اظهار داشته: قتل مرحوم "ب.ن" عمدی نیست، بلکه خطای محض است و از دادگاه تقاضا دارد که عدم

صلاحیت خود را اعلام نماید.

دیگر بار در تاریخ ۸۱/۶/۳۱ از اولیاءدم تحقیق، که ایشان تقاضای قصاص نمودند و مجدداً از متهم نیز آخرین دفاع اخذ شده که اظهار نمودند: «من عمداً ایشان را نکشته‌ام.»

سپس از "ک" و "م" ۱۱ ساله دو تن از همکلاسی‌های مقتول به عنوان مطلع، تحقیق که مشهودات خود را بیان کردند و از آقایان "ر.م" و "خ.ا" نیز پیرامون چگونگی تحویل سلاح به متهم تحقیق و آقای "ر.م" گفته است: اسلحه در همان وضعیتی که از "خ.ا" تحویل گرفته (با خشاب پر) تحویل "ن.م" داده و "خ.ا" هم گفته که موقع دادن سلاح به "ن.م" نمی‌دانسته که اسلحه پر است و یادش نبوده که خشاب آن را خالی کند و بعد تحویل بدهد و چون شب قبل از حادثه نگهبان بوده سلاح را با خشاب پر و در همان وضعیت به "ن.م" داده در حالی که روزها طبق دستورالعمل پاسگاه باید با سلاح خالی (غیر مسلح) نگهبانی می‌داده‌اند. متهم نیز سوگند یاد کرده که قصد تیراندازی به سوی مقتول را نداشته و تیر به صورت سهوی از اسلحه خارج شده و به ایشان اصابت کرده و عمدی نبوده است.

و سرانجام دادگاه با اعلام ختم رسیدگی انشاء رأی نموده است.

مطابق دادنامه شماره ۱۳۶۳ - ۸۱/۶/۳۱ متهم با توجه به تحقیقات معموله و محتویات پرونده امر از اتهام قتل عمدی "ب.ن" براءت حاصل نموده و مستنداً به مواد ۲۹۷ و ۲۹۶ و بند (ب) ماده ۳۰۲ و ۶۱۶ قانون مجازات اسلامی، به خاطر ارتکاب قتل غیر عمدی، نامبرده به تحمل سه سال حبس تعزیری با احتساب ایام بازداشت قبلی و پرداخت یک فقره دیه کامل مرد مسلمان در حق اولیای دم ظرف دو سال از تاریخ وقوع قتل محکوم شده است. دادنامه در تاریخ ۸۱/۷/۲۴ به اولیای دم ابلاغ و طبق لایحه شماره ۱۱۵ مورخه ۸۱/۸/۱۱ مشعر بر اینکه قتل فرزندشان عمدی بوده، درخواست نقض حکم صادر شده و صدور حکم قصاص

نموده‌اند. همچنین در تاریخ ۸۱/۷/۸ به محکوم علیه زندانی ابلاغ و حسب گواهی مأمور ابلاغ، نسبت به آن اعتراض نداشته است.

ضمناً اولیاءدم طی مرقومه دیگری به تاریخ ۸۱/۸/۲۶ از کلیه پرسنل پاسگاه... به اتهام معاونت در جرم قتل عمدی فرزندشان و کمک نکردن به مقتول، شاکی و درخواست تعقیب آنان را کرده‌اند. پرونده پس از ارسال به

بالا بردن آستانه تحمل در کارکنان نیروی انتظامی علی‌الخصوص پرسنل وظیفه که اغلب جوان و فاقد تجربه لازم می‌باشند، از مقدمات واگذاری مأموریت‌های سازمانی می‌باشند. در زمانی که سلاح گرم که آلتی کشنده است، در اختیار افراد گذاشته می‌شود باید این توجیه و باور در وجود آنها ایجاد شود که با کمترین حالت غیر متعارف و یا برخلاف میلشان، دست به اسلحه نشده و جان افراد و زندگی خودشان را به خطر نیندازند. باید بدانیم که استفاده از سلاح بایستی به عنوان آخرین راه حل ممکن باشد

دیوان عالی کشور به این شعبه ارجاع شده است. هیئت شعبه در تاریخ بالا تشکیل گردید پس از قرائت گزارش عضو ممیز و اوراق پرونده و نظریه کتبی دادیار دیوان عالی کشور اجمالاً مبنی بر نقض دادنامه شماره ۱۳۶۳ - ۸۱/۶/۳۱ تجدید نظر خواسته مشاوره نموده، چنین رأی می‌دهد.

رأی دیوان

اعتراض اولیاءدم مقتول "ب.ن" نسبت به دادنامه موصوف، مشعر بر محکومیت متهم سرباز وظیفه آقای "ن.م" فرزند "ح" به اتهام ارتکاب قتل غیر عمدی نامبرده به پرداخت یک فقره دیه کامل مرد مسلمان و تحمل سه سال

حبس تعزیری از جهت ادعای عمدی بودن قتل، با توجه به محتویات پرونده، کیفیت عمل و اقدام متهم، وارد به نظر می‌رسد زیرا اسلحه، آلت قتاله محسوب می‌شود و تیراندازی با آن هم نوعاً کشنده است به ویژه آنکه آقای "ن.م" در تحقیقات مورخه ۸۰/۱۰/۶ در مقام دفاع از اتهام انتسابی (قتل عمدی "ب.ن") اظهار داشته موقع تحویل گرفتن سلاح از نگهبان قبلی یعنی آقای "ر.م"، آن را امتحان نکرده و از قبل نیز مسلح بوده و در زمان رودرروئی با مقتول، سلاح را از ضامن خارج کرده و به طرف او گرفته و شلیک نموده و با اصابت تیر به ناحیه سر پسر بچه که از نقاط حساس بدن می‌باشد و ضربه مغزی و خونریزی ناشی از آن، منجر به مرگ او می‌شود. آقای "ر.م" هم گفته است که: اسلحه را با خشاب پر بر روی آن تحویل آقای "ن.م" داده، بنابراین ادعا و اظهار بعدی ایشان (متهم) مبنی بر اینکه نمی‌دانستم خشاب اسلحه پر می‌باشد وارد و موجه نیست و به شرح مراتب و برخلاف استنباط نهائی دادگاه از موضوع، اتهام معنونه منطبق با مقررات بند (ب) ماده ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی (قتل عمد) بوده و ضمن نقض دادنامه معترض عنه، رسیدگی مجدد به شعبه همعرض دادگاه صادر کننده رأی منقوض، ارجاع می‌گردد.

شعبه ۴۲ دیوان عالی کشور

با اعاده پرونده، رسیدگی مجدد به شعبه دیگر دادگاه عمومی شهرستان... ارجاع که حکم اعدام سرباز نیروی انتظامی صادر و با اعتراض متهم و نماینده حقوقی ناجا پرونده مجدداً به شعبه ۴۲ دیوان عالی کشور ارسال که در قسمتی از رأی این شعبه آمده است:

دادگاه بدو در تاریخ ۸۲/۳/۱۹ قرار وثیقه صادره درباره متهم آقای "ن.م" رافک و قرار بازداشت موقت مشارالیه را تا پایان رسیدگی صادر نموده است.

آقای... نماینده حقوقی نیروی انتظامی استان... لایحه‌ای در ۱۲ صفحه تنظیم و تسلیم و در نتیجه تقاضای صدور حکم براءت آقای

"ن.م" را نموده است. روز ۸۲/۶/۲۶ جلسه دادگاه با حضور اولیاء دم و متهم تشکیل شده است.

متهم اظهار داشته است: من او را عمدی نزد. قبول دارم که با اسلحه به او شلیک کردم ولی نمی‌خواستم او را بکشم.

روز ۸۲/۸/۱۷ جلسه دادگاه با حضور متهم و وکیل تسخیری او تشکیل شده است، وکیل تسخیری متهم لایحه‌ای در سه صفحه تسلیم و تقاضای تأیید رأی شعبه پنجم دادگاه عمومی به شماره ۱۳۶۳-۸۱/۶/۳۱ را نموده است.

دادگاه روز ۸۲/۱۰/۶ در وقت فوق‌العاده ختم دادرسی را اعلام و به شرح رأی شماره ۱۷۱۱-۸۲/۱۰/۱۱ بزه انتسابی به سرباز وظیفه "ن.م" را قتل عمدی تشخیص و به استناد ماده ۲۰۵ قانون مجازات اسلامی او را به قصاص نفس محکوم کرده است.

پس از ابلاغ رأی، آقای "ن.م" در تاریخ ۸۲/۱۱/۲۳ هنگام رویت رأی نوشته است اعتراض دارم کتباً ارسال می‌نمایم.

آقای... به شرح لایحه‌ای و آقای... نماینده حقوقی نیروی انتظامی استان... به شرح لایحه وارده به شماره ۱۶۰-۸۲/۱۱/۲۷ در ۱۲ صفحه نسبت به رأی صادره اعتراض نموده‌اند که با وصول پرونده به دیوان عالی کشور جهت رسیدگی به این شعبه ارجاع شده است.

هیئت شعبه در تاریخ بالا تشکیل گردید. پس از قرائت گزارش عضو ممیز و بررسی اوراق پرونده و نظریه کتبی دادیار دیوان عالی کشور، چنین رأی می‌دهد.

رأی دیوان

از ناحیه آقای "ن.م" و وکیل تسخیری مشارالیه در این مرحله از رسیدگی ایراد و اعتراض مؤثر و موجهی که با یکی از شقوق ماده ۲۴۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری انطباق داشته و نقض رأی تجدیدنظری را ایجاب نماید بعمل نیامده است و ایرادات آقای... نماینده حقوقی فرماندهی

انتظامی استان... که بموجب ماده واحده قانون حمایت قضایی از کارکنان دولت و پرسنل نیروهای مسلح (نظامی و انتظامی) مصوب سال ۱۳۷۶ برای دفاع از آقای "ن.م" معرفی شده است نیز وارد نمی‌باشد زیرا:

اولاً- با توجه به اینکه اقدام سرباز وظیفه "ن.م" در مورد تیراندازی غیرقانونی ارتباطی به وظیفه نظامی او نداشته است و مشارالیه در واقع بدون توجه به شرح وظایف و شغل خود اقدام به تیراندازی کرده است، دادگاه عمومی صالح به رسیدگی بوده است.

ثانیاً- استناد به بند ۲۱ ماده ۴ قانون نیروهای انتظامی مصوب ۷۶/۴/۲۷ مربوط است به مأموریت و وظایف نیروی انتظامی و بند ۲۱ استنادی مربوط به تأمین و حفاظت سربازخانه‌ها و قرارگاه‌ها می‌باشد و ارتباطی به نحوه دادرسی مربوط به نگهبان مسلح ندارد.

ثالثاً- استناد به ماده ۶۸ آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح و جاهت ندارد زیرا ماده استنادی مربوط به زمان رزم و پشتیبانی آن می‌باشد که در قضیه مطروحه مصداق ندارد.

از طرفی چون دادنامه تجدیدنظر خواسته از جهات رسیدگی خالی از اشکال می‌باشد، مستنداً به بند (الف) ماده ۲۶۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری ضمن رد اعتراض و کلاهی محکوم علیه، رأی تجدیدنظر خواسته ابرام می‌شود.

رئیس شعبه ۴۲ دیوان عالی کشور

نهایتاً پس از طی چندین سال روند رسیدگی و زندانی بودن سرباز تیرانداز و رنج از دست دادن تنها پسر خانواده مقتول و ایجاد مشکلات سازمانی و سایر مسائل تبعی، اولیای دم متوفی در روز عاشورای حسینی نسبت به سرباز مذکور اعلام رضایت و پرونده مختومه گردید.

نکات قابل توجه و نتیجه گیری:

۱- جابجائی نگهبان اماکن انتظامی بایستی با هماهنگی و نظارت افسر نگهبان و با رئیس و فرمانده قسمت مربوطه انجام شود.

۲- تعویض پست نگهبانی با نظارت مستقیم رئیس پاسدار یا افسر نگهبان و با رعایت کامل اصول مندرج در آیین‌نامه پاسداری و آیین‌نامه انضباطی صورت گیرد.

۳- اطمینان از رعایت نکات ایمنی در هنگام نگهبانی توسط سربازان و سرکشی مستمر از آنان توسط مسئولین، ضروری است.

۴- قبل از گماردن سربازان در پست نگهبانی باید آنان را توجیه و نسبت به تهدیدات احتمالی آگاه نمود.

۵- بالابردن آستانه تحمل در کارکنان نیروی انتظامی علی‌الخصوص پرسنل وظیفه که اغلب جوان و فاقد تجربه لازم می‌باشند، از مقدمات واگذاری مأموریت‌های سازمانی می‌باشد. در زمانی که سلاح گرم که آلتی کشنده است، در اختیار افراد گذاشته می‌شود باید این توجیه و باور در وجود آنها ایجاد شود که با کمترین حالت غیرمتعارف و یا برخلاف میلشان دست به اسلحه نشده و جان افراد و زندگی خودشان را به خطر نیندازند. باید بدانیم که استفاده از سلاح بایستی به عنوان آخرین راه حل ممکن باشد.

۶- نظارت و سرکشی مداوم در طول شبانه روز از عوامل نگهبانی و کنترل سلاح و مهمات مربوطه، باعث کم شدن شکست‌های حفاظتی و ایمنی خواهد شد.

۷- فراموش نکنیم که کمترین بی‌توجهی در طول خدمت باعث خواهد شد که گل‌های زندگی دیگران را به خاطر شاخه گلی پرپر نمائیم. مهم‌تر اینکه بخاطر اعمال و رفتارمان بایستی در این دنیا در مقابل میز عدالت قضائی و در دنیای باقی در مقابل عدالت الهی جوابگوی تمام اعمالمان باشیم و ذره‌ای از اعمال ما بی‌پاسخ نخواهد ماند.

۸- آموزش مستمر برابر برنامه تفصیلی آموزشی و تکرار عملی آن و بازخورد آموزش‌های ارائه شده به صورت واقعی و تکمیل فرم‌های مربوطه باعث اشرافیت کارکنان بر مأموریت‌های محوله و استفاده از تجهیزات سازمانی به صورت اصولی و با کمترین خطای ممکن خواهد شد.

وکیل الرعايا

تفاوت قولنامه و بیع نامه

آقای م (اراک)

دو ماه پیش طی یک قولنامه، ملکی را از شخصی خریدم و قرار شد ۱۰ اسفند امسال به محضر برویم تا سند رسمی به نام من تنظیم شود. حالا که کار از کار گذشته و قولنامه هم تنظیم و امضا شده، دوستان می گویند «اشتباه کردی، باید مبیعه نامه تنظیم می کردی. با قولنامه طرف می تواند زیر قولش بزند!» آیا این موضوع صحت دارد؟

وکیل الرعايا:

دو نفر که با اراده خودشان و با توافق کامل قراردادی تنظیم می کنند، باید مطمئن باشند که این قرارداد اگر برخلاف نظم عمومی و اخلاق حسنه نباشد، براساس ماده ۱۰ قانون مدنی، به عنوان یک قرارداد خصوصی قابل احترام و لازم الاجراست اما اینکه عنوان این قرارداد، قولنامه باشد یا مبیعه نامه و یا بیع نامه، فی نفسه مهم و مؤثر در مقام نیست چرا که مهمترین بخش این گونه قراردادها، مفاد آن است. شیوه تنظیم، مدت و مبلغ قرار داد، نحوه پرداخت، موارد فسخ و ساقط کردن حق فسخ و مسائلی از این قبیل. اگر در مفاد قرارداد به شکل دقیق و محکم آمده باشد، در آن صورت چه عنوان این قرارداد، قولنامه باشد و چه مبیعه نامه و یا هر عنوان مشابه دیگر، در قدرت اجرایی قرارداد و یا محکمه پسند بودن یا نبودن آن تأثیری ندارد. «زیر قول زدن» را که دوستانتان تصور می کنند فقط معطوف به «قولنامه» است بیشتر به یک اشتباه مصطلح می ماند؛ چرا که این اتفاق - متأسفانه به دلیل عادت بسیاری از ما ایرانی ها - ممکن است در مبیعه نامه و یا هر عقد یا معامله دیگری هم بیفتد و هیچ ارتباطی به «قول» در «قولنامه» ندارد. مهم آن است که اگر چنین اتفاقی افتاد، مفاد قرارداد به گونه ای باشد که برای چنین مواقعی، خسارتی را پیش بینی کرده باشد.

وقتی فکر می کنیم کلاهبرداری شده، اما...

خانم خ (اصفهان)

شش دانگ آپارتمانی که در آن ساکنم را چندوقت پیش از شخصی

خریدم و قرار گذاشتیم (در قولنامه آوردیم) که در تاریخ مشخصی برای انتقال سند رسمی به محضر برویم. اکنون که مدت زیادی از آن تاریخ گذشته متوجه شدم که این آپارتمان در رهن بانک بوده و فروشنده باید مبلغی به بانک بپردازد تا بتواند سند را رسماً به من منتقل کند. ضمن اینکه پنج دانگ این ملک به نام فرزند صغیر این فرشنده است که قیم او نیز محسوب می شود. حالا من باید چه کار کنم؟

وکیل الرعايا:

اگر در قولنامه انتقال رسمی سند، بلاقید و شرط ذکر شده باشد و فروشنده، موضوع رهن بانک را به نحوی مخفی کرده باشد و اگر سهم مالکیت فرزند تحت قیمومیت خود را نیز نادیده گردیده باشد و بدون ذکر نامی از او، هر شش دانگ را اصالتاً از طرف خودش (و نه پنج دانگ و کالتاً از طرف فرزند) امضا کرده باشد، عمل فروشنده آپارتمان، می تواند «متقلبانه» تلقی شده و تحت عنوان کلاهبرداری، تحت تعقیب قرار گیرد. اما اگر این موارد، به عنوان شرایط قرارداد به شما اطلاع داده شده باشد و یا در قرارداد به نحوی از انحا ذکر شده باشد شما فقط می توانید دادخواست حقوقی بدهید و «الزام به تنظیم سند رسمی» را از دادگاه بخواهید.

بی آبرویی هرگز!

آقای احمد - د (از کاشان)

درست است که یک نفر بیاید و با آبرو و حیثیت دیگری بازی کند و وقتی هم که شکایت می کنیم، نهایتاً او را به چند ضربه شلاق و یا جزای نقدی محکوم کنند و ما کاری نتوانیم بکنیم؟!

وکیل الرعايا:

مسلماً خیر! این درست نیست و قانون هم این موضوع را به درستی درک کرده و در نتیجه، علاوه بر قانون تعزیرات که در آن، مجازات چنین فردی را پیش بینی کرده، قانون گذار «مسئولیت مدنی» را نیز برای این افراد در نظر گرفته است. یعنی کسی که به حیثیت و اعتبارات شخصی یا خانوادگی او لطمه وارد می شود، می تواند از کسی که چنین

لطمه‌ای را وارد کرده، جبران مادی، معنوی خود را بخواهد، هر گاه اهمیت زیان و نوع تقصیر ایجاب کند، دادگاه می‌تواند در صورت اثبات تقصیر، علاوه بر صدور حکم به خسارت مالی، حکم به رفع زیان از طریق دیگر از قبیل الزام به عذرخواهی و درج حکم در جراید و امثال آن نماید. با این اوصاف، تأیید می‌فرمایید که به این راحتی هم که می‌گویند نیست که هر کس بتواند به هر شکل که می‌خواهد بی‌آبرویی کند و قانون‌بیکار بنشیند!

تکلیف خسارات معنوی

آقای خ و خانم م (تهران)

اگر در جریان کاری، ضرر و زیان معنوی به شخصی وارد شود، آیا از نظر قانونی می‌تواند جبران این گونه ضررها را مطالبه کند؟

وکیل الرعایا:

ضرر و زیان معنوی، جزو خساراتی است که بیش از ۴۵ سال پیش در قانون ایران آمده و تحت عنوان «قانون مسئولیت مدنی» به رسمیت شناخته شده است. در ماده یک این قانون آمده است: «هر کس بدون مجوز قانونی، عمداً یا در نتیجه بی احتیاطی به جان یا سلامتی یا مال یا آزادی یا حیثیت یا شهرت تجارتي یا به هر حق دیگری که به موجب قانون برای افراد ایجاد گردیده، لطمه‌ای وارد کند که موجب ضرر مادی یا معنوی دیگری شود، مسئول جبران خسارت ناشی از عمل خود است.» این قانون که در ۱۶ ماده طراحی شده به طور واضح و شفاف، تقریباً تمام موارد مهم زیان‌های معنوی را لحاظ کرده، اما بد نیست بدانید که با وجود تصویب این قانون در سال‌های گذشته، عملاً جبران «خسارت معنوی» به دلیل وجود پاره‌ای خُرده فرهنگ‌ها و ذهنیت‌های منفی، در محاکم قضایی، غریب و مغفول می‌ماند. از سوی دیگر، مشکلاتی که بر سر راه «شیوه جبران» ضرر و زیان‌های معنوی در اذهان مردم نقش بسته است نیز مزید بر علت شده تا اکثر قضات دادگستری نیز از طرفین دعوی بخواهند تا با بزرگواری یا از خودگذشتگی از کنار خسارات معنوی بگذرند که اتفاقاً اکثر مردم نیز به دلایل متعددی که در جای خود قابل بحث است، چنین می‌کنند. با این حال و حتی اگر یک نفر هم (بر فرض) پیدا نشده باشد که برای جبران خسارت‌های معنوی‌اش، تا آخر خط برود، باز هم دلیل نمی‌شود که جبران خسارات معنوی که در قانون به صراحت دیده شده و مورد تأیید قطعی نیز قرار گرفته را نادیده بگیریم و به جای تقویت محمل‌های قانونی و اقتدار مراجع قضایی، از روش‌های ناکارا و البته غیرحقوقی استفاده کنیم.

دستگاه قضایی در پرونده‌ای با بیش از هزار خواهان موسوم به پرونده بیماران هموفیلی (خون‌های آلوده) با پیگیری و کیل بیماران جهت الزام به جبران خسارات معنوی تن داده و دولت را محکوم کرده است. از

طرف دیگر در سال ۱۳۸۳ لایحه «مسئولیت مدنی مؤسسات عمومی» نیز در معاونت حقوقی دولت تهیه شده است تا در حوادثی نظیر زلزله، سقوط هواپیما، آتش سوزی و اتفاقاتی مشابه، شهروندان عادی امیدوار به جبران خساراتشان باشند.

تأثیر قدمت سند در دعوا

آقای ع. ن (اصفهان، نجف آباد)

جد پدری اینجانب یک دانگ زمین را از شخصی خریداری کرده است (سند به ضمیمه پیوست است) بعد از فوت ایشان سند مزبور به سرقت رفت و این زمین را به شش قطعه تقسیم کرده‌اند، بدون اینکه آنها سندی داشته باشند یا اینکه جد بنده آن را فروخته باشد.

الان این سند بعد از سال‌ها به دستم رسیده، در حالی که این قطعه زمین به مدت ۶۰ سال است که توسط آنها کشت می‌شود و در اداره ثبت آن را ثبت کرده‌اند، ولی سندی برای آنها صادر نشده است. آیا بعد از این مدت طولانی، می‌توانم با توجه به مدارکی که دارم، نسبت به این زمین ادعایی داشته باشم یا خیر؟

وکیل الرعایا:

اگر منظور شما از «ثبت ملک توسط آنها» همان حکم رسمی و یا دولتی برای زمین باشد، کشت ۶۰ ساله و ثبت نام این افراد در اداره ثبت، برای عدم پذیرش مالکیت شما کافی است.

با این حال، اگر شما بتوانید مدارکی نظیر کشت چند ساله و یا حتی قولنامه دستی با تاریخ جلوتر داشته باشید، شاید بتوان امیدوار بود که به جایی برسید.

حق آری، مقام نه!

آقای ص. ن (کرج)

اشخاصی که تابعیت ایرانی را تحصیل می‌کنند، از چه حقوقی محروم می‌شوند؟

وکیل الرعایا:

هیچ! این گونه افراد از تمام حقوقی که برای ایرانیان مقرر شده است، بهره‌مند می‌شوند ولی نمی‌توانند به برخی از مقامات نایل شوند. از جمله:

- ۱- ریاست جمهوری و معاونین او
- ۲- ریاست قوه قضاییه و عضویت در شورای نگهبان
- ۳- وزارت و کفالت وزارت و استانداری و فرمانداری
- ۴- عضویت در مجلس شورای اسلامی
- ۵- عضویت در شوراهای استان و شهرستان و شهر
- ۶- استخدام در وزارت امور خارجه و نیز احراز هر گونه پست و یا مأموریت سیاسی
- ۷- قضاوت

آشنایی با حقوق شهروندی

اعتبار چک مشروط

اشاره

چک به عنوان جانشین پول در مبادلات اقتصادی و زندگی روزمره مردم نقش کلیدی دارد و امروزه استفاده از آن غیر قابل اجتناب می باشد و موجب تسهیل و تسریع روابط اقتصادی می گردد با وجود این، عدم اطلاع کافی از قوانین و مقررات مربوط به آن می تواند مشکلات فراوانی را برای مردم، مراجع قضایی، بانکها، مراجع ثبتی و... پدید آورد به طوری که هر روز تعداد زیادی پرونده در دادسراها و دادگاهها و مراجع ثبتی در خصوص مشکلات مربوط به چک تشکیل می شود و عده زیادی از مردم را به مراجع قضایی می کشاند. بنابراین به دلیل حساس بودن نحوه استفاده از چک، برای کاهش تبعات آن، اطلاع از قوانین مربوطه بسیار مفید خواهد بود. در نوشتار حاضر برخی مسائل چک مانند صدور چک مشروط را از نقطه نظر قانونی مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۱- چک مشروط چیست؟ آیا چک مشروط از نظر بانک قابل ترتیب اثر است؟

چک مشروط چکی است که پرداخت مبلغ مندرج در متن آن منوط به تحقق شرطی باشد، مثلاً شخصی یک میلیون ریال را در وجه شخص دیگر در متن چک می نویسد اما برای پرداخت آن شرط می گذارد (مثلاً قید می کند پرداخت مبلغ منوط به تکمیل نقاشی اتومبیل به شماره... می باشد).

همان طور که ذکر شد چک جانشین پول است و برای آسان و روان کردن مبادلات تجاری به کار گرفته شده است و کسی که اقدام به صدور چک در وجه دیگری می نماید لازم است در بانکی که به نام خود حساب دارد و دسته چک را از آن بانک دریافت نموده است به میزان مبلغی که در چک می نویسد وجه نقد داشته باشد یعنی دارنده چک به محض مراجعه به بانک (در تاریخی که در متن چک درج شده است) بتواند پول نقد دریافت کند و اگر شخصی چکی صادر کند و در آن شرطی را قید نماید بانک به آن شرط اعتنا نمی کند و اگر پول در حساب بانکی صادر کننده چک موجود باشد به میزان وجه چک پول به دارنده چک پرداخت می نماید و در صورتی که در حساب او در بانک در تاریخ مقرر در چک پول نباشد دارنده چک برای مطالبه وجه چک می تواند در دادگاه طرح دعوا نماید. زیرا اصل این است که چک مانند پول نقد است یعنی به محض صدور چک در تاریخ مقرر چک باید قابل وصول باشد.

چنانچه چکی صادر شود و پرداخت وجه آن منوط به تحقق شرطی باشد آیا بانک تکلیفی برای احراز اینکه آن شرط محقق شده است خواهد داشت یا خیر؟

به عنوان مثال چکی صادر شود به مبلغ پنج میلیون تومان و در متن چک قید شود در صورتی این چک قابل پرداخت خواهد بود که دارنده چک اتومبیل خود را به نام اینجانب بنماید می خواهیم بدانیم چنین چکی در بانک با چه سرنوشتی مواجه خواهد بود.

چک مشروط چکی است که پرداخت مبلغ مندرج در متن آن منوط به تحقق شرطی باشد، مثلاً شخصی یک میلیون ریال را در وجه شخص دیگر در متن چک می نویسد اما برای پرداخت آن شرط می گذارد

دلیل اینکه بانک واسطه پرداخت پول می باشد نه دادگاه و قانون گذار خواسته است تا از این اسناد تجاری به صورت ساده و روان استفاده شود بنابراین چنانچه صادر کننده برای پرداخت وجه چک شرط یا شروطی در متن چک درج کرده باشد بانک به آن شرط یا شروط ترتیب اثر نخواهد داد و نسبت به پرداخت وجه آن در صورت وجود اعتبار لازم (پول) در بانک اقدام خواهد کرد و در غیر این صورت گواهی دایر بر فقدان موجودی یا کسر موجودی (برگشت) صادر خواهد نمود. پس در هنگام صدور چک حتماً باید دقت شود و به آنچه که در قانون آن اشاره شده است عمل نماییم نه آنچه که خودمان فکر می کنیم زیرا شاید از نظر کسی که در متن چک شرطی را برای پرداخت قید می نماید مبلغ چک تا زمان تحقق شرط (انجام یا پایان یافتن عملی که مورد شرط است) غیر قابل پرداخت بوده و بانک وجه چک را به دارنده

چک پرداخت ننماید ولی قانون چیز دیگری مقرر نموده است و در این مورد بانک مکلف است طبق قانون به شرط مندرج در چک بی اعتنا باشد و وجه چک را در تاریخ مقرر پرداخت نماید و چنانچه در حساب شخص موجودی برای پرداخت مبلغ چک نباشد بحث مراجعه به دادگاه و مشکلات آن مطرح می شود. پس صدور چک باید با احتیاط و با توجه به قوانین مربوطه انجام گیرد.

آیا دارنده چک مشروط می تواند با شکایت از صادر کننده چک تقاضای مجازات او را از دادگاه بنماید؟

دارنده چک نمی تواند بر علیه صادر کننده چک مبنی بر مجازات او به دلیل صدور چک مشروط شکایت نماید چون چک مشروط از حمایت کیفری برخوردار نیست.

نتیجه

در صورتی که کسی چک مشروط صادر نماید، چک می تواند در تاریخ چک به بانک مراجعه نماید و بانک توجهی به شرط مندرج در متن چک نمی کند و چنانچه در حساب صادر کننده، پول در بانک موجود باشد در مقابل چک پول را به دارنده آن پرداخت می کند و اگر پولی در حساب نداشته نباشد یا از وجه چک کمتر باشد گواهی عدم پرداخت یا کسر موجودی صادر می کند. البته دارنده نمی تواند علیه صادر کننده اقدام کیفری نماید و درخواست محکومیت صادر کننده را کند ولی می تواند با مراجعه به دادگاه و تقدیم دادخواست وجه چک را مطالبه نماید.

چک سند پرداخت است نه وسیله کسب اعتبار

« بر گرفته از بروشورهای متشده از معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه »

بایدها و نبایدهای اخلاق و رفتار قضایی

۱۰- حمایت از ضعیف

قضاوت احقاق حق است به ویژه در مواردی که حق در شرف پامال شدن است. حق کسانی که معمولاً امکانات کافی برای اثبات این حق در اختیار ندارند. اصولاً فلسفه قضاوت، برگرداندن هر چیز به جای خویش است و ضعفای جامعه معمولاً حقوق خود را از دست رفته می بینند و چشمشان به قلم و بیان قاضی است که داد آنان را از اقویا و ظالمان بستاند. امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: «لن تقدس امه لایوخذ لضعیف فیها حقه من القوی غیر منتتفع» آن جامعه ای که در آن با صراحت و بدون لکن، حق ناتوان از زورمند گرفته نشود هرگز روی پاکیزگی نخواهد دید.»

امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) می فرمودند: «امیدوارم که همه قضات محترمی که در سرتاسر کشور داریم و دادستان هایی که داریم و کسانی که در امور دادگستری خدمت می کنند، همه موفق باشند که برای خاطر خدا و برای خاطر اسلام و برای خاطر این مستمندانی که در طول تاریخ در تحت فشار سلاطین بوده اند یا خان ها و سرمایه دارها و امثال این ها که آقایان می دانند و بهتر هم می دانند خیلی هایشان ان شاء الله نجات داده بشوند.»

مرحوم کلینی در کتاب «شریف کافی» از حضرت علی (ع) نقل می کند که فرمود: قاضی باید حقوق افراد ضعیف را بگیرد و اگر مالی را ثروتمندان از بیت المال مسلمان برده اند، باید به اهل آن برگرداند. شنیدم که رسول گرامی (ص) فرمودند: «تأخیر در ادای حق از طرف ثروتمندان و کسانی که حقوق بدهکار هستند، ستم به مسلمانان است و باید قاضی از آن [حقوق] دفاع نماید.»

انصافاً باید گفت توجه به ضعیفان همواره مورد تأکید اسلام بوده است؛ چه در مرحله تئوری و بیان و چه در مرحله تحقیق و عمل. جریان زیر یکی از نمونه های دفاع از حقوق ضعیفان می باشد که تاریخ ضبط کرده است.

حضرت علی (ع) پناه بی پناهان

حضرت علی (ع) در زمان خلافت خود، کار رسیدگی به شکایات را شخصاً به عهده می گرفت و به کس دیگری واگذار نمی کرد. روزهای بسیار گرم که معمولاً مردم، نیم روز در خانه های خود استراحت می کردند، او در بیرون دارالاماره، در سایه دیوار می نشست که اگر احیاناً کسی شکایتی داشته باشد، بدون واسطه و مانع، شکایت خود را تسلیم کند. گاهی در کوچه ها و خیابان ها راه می افتاد، اوضاع و احوال عمومی را از نزدیک زیر نظر می گرفت.

یکی از روزهای بسیار گرم، خسته و عرق کرده به مقر حکومت مراجعت کرد. زنی را جلوی در ایستاده دید. همین که چشم زن به علی (ع) افتاد جلو آمد و گفت: شکایتی دارم، شوهرم به من ظلم کرده، مرا از خانه بیرون انداخته و به علاوه تهدید به کتک کرده و اگر به خانه بروم مرا کتک خواهد زد، اکنون به دادخواهی نزد تو آمده ام.

حضرت فرمود: بنده خدا الان هوا خیلی گرم است. صبر کن عصر هوا قدری بهتر شود. خودم به خواست خدا با تو خواهیم آمد و ترتیبی به کار تو خواهیم داد.

زن گفت: اگر توقف من در بیرون خانه طول بکشد، بیم آن است که خشم او افزون گردد و مرا بیشتر اذیت کند. علی (ع) لحظه ای سر را پایین انداخت و سپس سر را بلند کرد، در حالی که با خود زمزمه می کرد و می فرمود: به خدا قسم نباید رسیدگی به دادخواهی مظلوم را تأخیر انداخت، حق مظلوم را حتماً باید از ظالم گرفت و رعب ظالم را باید از دل مظلوم بیرون کرد تا با کمال شهامت و بدون ترس و بیم در مقابل ظلم بایستد و حق خود را مطالبه کند. بگو ببینم خانه شما کجاست؟ زن گفت: فلان جاست. حضرت فرمود: برویم. علی (ع) به اتفاق آن زن در خانه او رفت. پشت در ایستاد و به آواز

قوانین اخلاق و رفتار باید‌ها و نهی‌ها

بلند فریاد کرد: اهل خانه، سلام علیکم!
 جوانی بیرون آمد که شوهر همین زن بود.
 جوان علی(ع) را شناخت. دید پیرمردی که در حدود شصت سال دارد به اتفاق زنش آمده است. فهمید که زنش این مرد را برای حمایت و شفاعت با خود آورده است. اما حرفی نزد.
 علی(ع) فرمود: این بانو که زن توست از تو شکایت دارد. می‌گویی به او ظلم کرده و او را از خانه بیرون کرده‌ای، به علاوه وی را تهدید به کتک کرده‌ای. من آمده‌ام تا به تو بگویم از خدا بترس و با زن خود نیکی و مهربانی کن.
 جوان گفت: به تو چه مربوط که من با زنم خوب رفتار کرده‌ام یا نه! من او را تهدید به کتک کرده‌ام، اما حالا که رفته تو را آورده و تو از جانب او حرف می‌زنی او را زنده زنده آتش خواهیم زد.
 علی(ع) از گستاخی جوان برآشفته، دست به قبضه شمشیر برد و شمشیر از غلاف بیرون کشید و فرمود: من تو را اندرز می‌دهم و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنم، تو این طور جواب مرا می‌دهی؟ صریحاً می‌گویی من این زن را خواهم سوزانم؟ خیال کرده‌ای دنیا این قدر بی‌حساب است؟ فریاد علی که بلند شد مردم عابر از گوشه و کنار جمع شدند. هر کس که می‌آمد در مقابل علی(ع) تعظیم می‌کرد و می‌گفت: السلام علیک یا امیرالمؤمنین. جوان مغرور تازه متوجه شد با چه کسی روبه‌رو است. خود را باخت و به التماس افتاد: یا امیرالمؤمنین مرا ببخش. به خطای خود اعتراف می‌کنم. از این ساعت قول می‌دهم مطیع و فرمانبردار زنم باشم و هر چه فرمان دهد اطاعت کنم. علی(ع) رو به آن زن فرمود: «کنون برو به خانه خود، اما تو هم مواظب باش که طوری رفتار نکنی که او را به چنین اعمالی وادار کنی.»

۱۱- تاثیر ناپذیری

قوه قضاییه، قوه‌ای است مستقل، چنان که در اصل ۱۵۶ قانون اساسی آمده است: «قوه قضاییه، قوه‌ای است مستقل که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسؤول تحقق بخشیدن به عدالت و عهده‌دار وظایف زیر است...» در

حقیقت استقلال قضایی برای تأمین اهدافی است که در اصل ۱۵۶ قانون اساسی عنوان گردیده و برای تأمین این اهداف، استقلال قضایی چندان ضروری است که اگر قوه قضاییه مستقل نباشد اصولاً تأمین عدالت و احقاق حقوق فردی و اجتماعی ممکن نیست. دو دلیل اساسی برای ضرورت استقلال قضات قابل ذکر است. دلیل اول خطیر بودن امر قضا است. در کار قضاوت آنچه مهم است اجرا و تأمین عدالت است، اگر چه طرفین دعوا از طبقات و گروه‌های مختلف باشند. گاه قاضی حکمی صادر می‌کند که افراد قدرتمند را ناخشنود می‌کند. قاضی باید از چنان استقلالی برخوردار باشد که به مقام مقامات و اشخاص بزرگ و ثروت ثروتمندان ننگرد بلکه تنها به اجرای عدالت بیندیشد. دلیل دوم در خطر بودن قاضی است. وقتی قاضی حکمی صادر می‌کند ممکن است در قضاوت خود با ارباب قدرت در بیفتد که در مواردی مواجه با تطمیع و تهدید می‌گردد که خطری برای وی محسوب می‌شود. بنابراین، ضروری است قاضی از چنان استقلال و اقتداری بهره‌مند باشد که هیچ مقامی توان تهدید و نفوذ در وی را نداشته باشد تا به هیچ وجه تطمیع دیگران در وی موثر نیفتد و پرواضح است که تقوا و پارسای قضات، به استقلال دستگاه قضایی قوت می‌بخشد.

امام خمینی(ره) و ثبات شخصیت قاضی

امام راحل در پیامی با تأکید بر ثبات شخصیت قاضی می‌فرماید: «قاضی پس از شرایط معتبره شرعیه باید در اجرای موازین قضایی سخت و صلب باشد. نه تحت تاثیر عواطف و جوسازی‌های بی‌مورد واقع شود و از اجرای احکام خدا سرپیچد و نه با جوسازی‌های منحرفان و انتقام‌جویان، برخلاف موازین الهی از رحمت بر بندگان خدا دریغ کند که هر دو طرف افراط و تفریط بر خلاف عدل الهی است.» و نیز فرموده‌اند: «قاضی باید - جساراً تا عرض می‌کنم - فی‌القلب باشد، تحت تاثیر

واقع نشود، قاضی که نفسش جوری است که اگر - مثلاً - این مجرم یک قدری گریه کرد، یک قدری ناله کرد، یک قدر التماس کرد، تحت تاثیر واقع بشود، این نمی‌تواند قاضی واقع بشود یا اگر حس مثلاً - انتقام‌جویی - در قاضی باشد، آن هم نمی‌تواند قاضی باشد. قاضی یک نفر آدمی است که بدون این که هیچ نظری داشته باشد - راجع به قضیه - اگر برادرش را آوردند پیشش که قضاوت کند، همان طور باشد که اگر دشمنش را آوردند؛ یعنی در قضا آن طور باشد، حکمی که می‌خواهد بکند بین برادرش و بین دشمنش، در حکم فرقی نگذارد. نمی‌گویم در عوارض نفسانی، نخیر، در حکم؛ یعنی همان طوری که برای برادرش حکم بحق باید بکند، برای دشمنش هم همان طور، علی‌السواء باشد پیشش همه.»

ایشان در بیان دیگر فرموده است: «کسی که مجرم است باید به جزای خودش برسد و توصیه از احدى قبول نباید بشود. من این را کرا را گفته‌ام. اگر از من توصیه برای کسی آمد، از دفتر من برای کسی توصیه آمد، از کسانی که به من مربوطند توصیه آمده بز نید به دیوار، قاضی نباید تحت تاثیر کسی باشد. قاضی آزاد است و باید در محیط آزاد عمل بکند. توصیه‌ها را هیچ به آن اعتنا نکنید. اگر یک وقت توصیه بحق است که خوب، آن وقت شما البته باید توصیه بحق را رسیدگی بکنید. بر فرض که توصیه هم نشود باید رسیدگی بکنید. اگر خدای نخواستہ یک توصیه‌ای است که ناحق است، هیچ نباید به آن اعتنا کرد. در هر صورتی قاضی مستقل است و خودش باید نظر بدهد. لکن خدا را شاهد ببیند. قلمی که دست می‌گیرد قلمی است که ممکن است که آبروی یک مسلمی را از بین ببرد و ممکن است احقاق حق بکند و همین طور در همه امور باید خدای تبارک و تعالی را ناظر و حاضر ببیند.»

برگرفته از: مجموعه آثار بهبود اخلاق و رفتار قضایی معاونت آموزشی قوه قضاییه



باید‌ها و نباید‌های اخلاق و رفتار

آموزه‌ها



در خواست هدایت صادقانه

و هب لی صدق الهدایه.

بارالها! هدایت صادقانه را به من عطا فرما.

دو شرط اصلی هدایت‌گران: هدایت و راهنمایی

مردم، عالی‌ترین خواسته رسول اکرم صلی الله

علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام

بود که با علاقه مندی تصدی آن را به عهده

می‌گرفتند و در راه نیل به آن مجاهدت و

کوشش بسیار می‌کردند و همواره از پیشگاه

باری تعالی حُسن انجامش را در خواست داشتند.

هدایت مردم، زمانی تحقق می‌یابد که شخصی

که می‌خواهد هادی دیگران باشد حتماً واجد

دو شرط اصلی و اساسی باشد: اول اینکه باید

خود، تمام حقایق نجات‌بخش و سعادت‌آفرین

را آنطور که هست بداند تا بتواند مردم را به

سر منزل انسانیت برساند و ایصال به مطلوب

بنماید. دوم آنکه باید خود به آن مؤمن باشد تا

بر وفق عقیده سخن بگوید و هر چه بیشتر و

بهتر در جامعه اثر بگذارد.

شرایط هدایت جویان: از سوی دیگر

کسانی که می‌خواهند در مسیر هدایت گام

بردارند نیز باید شرایطی را رعایت کنند. برای

نیل به هدایت راستین، باید مشکلات بسیاری

را تحمل نمود. غلبه بر هوای نفس و مهار کردن

غرایز، از جمله اموری است که به دشواری

می‌توان از آن گذشت.

پیمودن مدارج کمال و رسیدن به مقام رفیع

انسانیت ایجاب می‌کند که مردم پیروی از هوای

نفس را ترک گویند، دعوت راهنمای الهی را

اجابت نمایند، و غرایز را در حدود مصلحت و

طبق هدایت خداوند به کار بندند؛ و گرنه دچار

ضلالت و گمراهی می‌شوند و از اوج انسانیت به

حضيض حیوانیت سقوط خواهند نمود.

امام علی علیه السلام فرموده: خیر و امنیت برای

کسی است که بر نفس خود غلبه کند و مغلوب

نفس نشود، مالک هوای نفس خویش باشد و

مملوک آن نگردد.

کسانی که بنده هوای نفس و مطیع غرایزند،

نمی‌توانند از هدایت صادقانه راهنمایان الهی

برخوردار گردند و این محرومیت ناشی از خود

آنهاست.

گشایش مالی و امتحان خداوند

ولا تفتنی بالسَّعة

بارالها! با سعه و گشایش مالی مرا امتحان منما.

فلسفه امتحان الهی: اظهار ایمان به زبان آسان

است ولی اطاعت عملی از دستور پیامبران

مشکل، زیر اطاعت عملی از دستور آنان مستلزم

این است که مدعی ایمان، بسیاری از تمایلات

نفسانی خود را واپس زند و از لذایذ متعددی

که ناروا و غیرمشروع است، چشم پوشی

نماید و این کار بسی دشوار و سنگین است.

خداوند برای اینکه مؤمنان واقعی از مدعیان

دروغین ایمان معلوم شوند، همه را امتحان

می‌کند. قرآن کریم می‌فرماید: «أحسب الناس

أن یترکوا أن یقولوا آمنا وهم لا یتفنون؛ ولقد

فتننا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا

ولیعلمن الکاذبین» (آیا مردم گمان می‌کنند که

تنها به ادعای ایمان آوردن، رها خواهند شد و

امتحان نمی‌شوند؟ چنین نیست. ما کسانی را

که قبل از آنها بودند امتحان نمودیم تا گروه

راستگوار دروغگو جدا شود.)

امتحان به واسطه قدرت مالی: آزمایش و

امتحان الهی زمینه‌های متعددی دارد: یکی از

آن زمینه‌ها، قدرت است. قدرت مال، قدرت

مقام قدرت جاه، قدرت کلام، و دیگر

قدرت‌هایی از این قبیل. به طور کلی، به دست

آمدن قدرت بیش و کم در مردم مؤثر است و

تحوّلی در افکار و اعمالشان به وجود می‌آورد،

بعضی بر اثر پاکی نفس و کرامت خلق، افرادی

شایسته و لایق هستند و بر اثر قدرت بهتر

می‌شوند و خوب امتحان می‌دهند، و بعضی

سرافکنده از امتحان بیرون می‌آیند.

امام سجاد علیه السلام برای آنکه در معرض

امتحانات سنگین قرار نگیرد، از خداوند

می‌خواهد که به او سعه مالی و ثروت زیاد ندهد

تا با آزمایش‌های سخت باری تعالی مواجه

نگردد.

زندگی بی‌مشقت

وامنحنی حسن الدّعه ولا تجعل عیشی کدّاً کدّاً.

بارالها! گذران حیات خالی از رنج به من عطا

فرما.

و زندگی‌م را آمیخته به تعب و مشقت پی در

پی قرار مده.

معنای زندگی بی‌مشقت در کلام امام: نباید

تصور که حضرت از پیشگاه الهی در خواست

مضیقه مالی و سختی معاش دارد و با گذران

راحت و زندگی توأم با آسایش مخالف است،

چرا که امام سجاد علیه السلام در ادامه، به

پیشگاه الهی عرض می‌کند: بارالها! گذران

زندگی مرا سهل قرار بده و مرا از معیشتی

راحت برخوردار فرما.

از احادیث استفاده می‌شود که زندگی توأم با

مضیقه و فقر مطلوب نیست و باید بین زندگی

فقیرانه و زندگی توأم با ثروت‌اندوزی؛ حد

متعادل را جستجو کرد که همان حد کفاف

است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده:

از ما نیست کسی که به وی توسعه مالی داده

شده، اما او به خانواده خود سختگیری است و

آنان را در مضیقه و تنگی می‌گذارد.

حضرت رضا علیه السلام نیز فرموده: بر صاحبان

نعمت واجب است که در وضع معاش خانواده



توسعه دهند و بر آنان سختگیری ننمایند. زندگی آسوده و راحت، ثروت اندوزی و گردآوری مال زیادی لازم ندارد، بلکه مال بسیار، آرامش فکر و آسایش خاطر را از میان می برد و گاهی زندگی را تلخ و ناگوار می سازد. اما درآمد به قدر کفاف، مایه آرامش ضمیر است، خصوصاً اگر کفاف به قدر باشد که مسؤول خانواده بتواند از هر جهت آسایش اهل خانه را فراهم آورد و بر اثر نداشتن مال در سختی و مضیقه قرارشان ندهد.

مذمت فقر: در اسلام فقر و تهیدستی که به معنای فاقد بودن حداقل زندگی است مطلوب نیست و جزء امتحانات بسیار سنگین محسوب می شود. امام علی علیه السلام فرمود: فقر و بی چیزی مرگ بزرگ است و نیز فرموده است: فقر و تهیدستی، نفس آدمی را خوار و زبون می نماید، عقل را حیرت زده و مبهوت می سازد و غمها و تأثرات را جلب می کند.

در قوانین دینی و همچنین در تعالیم اخلاقی و اجتماعی اسلام، فقرا و مستمندان از جهت اقتصادی و مالی و همچنین در سایر روابط عمومی، مورد حمایت و تکریم هستند. مثلاً از جمله موارد مصرف زکات و کفارات کمک به فقراست. همچنین مسلمانان به انفاق و صدقه توصیه شده اند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مؤمن نیست کسی که شب کند در حالی که از غذا و آب سیر و سیراب است و همسایه اش گرسنه و تشنه. حضرت رضا علیه السلام فرمود: کسی که فقیر مسلمانی را ملاقات نماید بر او سلام کند غیر از سلامی که به اغنیا می نماید، در قیامت خداوند را ملاقات می کند در حالی که به وی خشمگین است. از جمله توصیه های اسلام به مسلمانان این است که در مقابل چشم فقرا و کودکانشان بر داشتن نعمت تظاهر ننمایید و بر رنج و ناراحتی آنان نیفزایید.

در خواست مردود نشدن دعا

ولا ترده علی رده، فانی لا اجعل لك ضداً، ولا ادعو معك ندأ.

بارالها! دعای مرا به خودم بر مگردان و از استجاب محروم مفرما، زیرا من در مقام توحید، نه برای تو مخالفی قرار داده ام و نه با تو

مماثل و همتایی را خوانده ام.

فضیلت دعا به درگاه خدا: درخواست از خداوند، برتر و افضل از هر عبادتی است. امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ چیزی نزد باری تعالی افضل و برتر از این نیست که مورد تمناً و درخواست واقع شود و سؤال کننده از وی بخواهد آنچه را که نزد اوست. برتری دعا از همه عبادات شاید از این جهت باشد که دعا علاوه بر خضوع و تذللی که هر عبادتی دارد، از فقر و نیازمندی دعاکننده نیز حکایت می کند.

دعای واجد شرایط معنوی و مبین فقر و نیازمندی مخلوق به خالق، بیش از عبادت، بندگان را به خداوند نزدیک می کند و مایه علو درجات دعاکنندگان می گردد. افراد باایمان هر چه بیشتر به این مهم توجه نمایند و بر تعداد دعاها و تضرع های خویش، هر چند برای حوائج کوچک باشد، بیفزایند، می توانند بیش از پیش به خداوند نزدیک شوند و از قرب معنوی زیادتری برخوردار گردند.

جالب آنکه دعاکننده، مستقیماً و بلاواسطه با پروردگار سخن می گوید، بدون اینکه نزد مردم کمترین آسیبی به عزت و احترامش وارد شود؛ فقر و تهیدستی خویش را شرح می دهد و درخواست گشایش می نماید و هیچ کس از وضع مالی با خبر نمی شود. از بیماری پنهان خود نام می برد، درخواست شفای کند در حالی که کسی بر آن واقف نمی گردد.

موانع استجاب دعا: البته برای آنکه دعا مستجاب شود، شرایط متعددی ذکر گردیده و اگر در مواقعی دعا به اجابت نمی رسد، به خاطر فقدان یک یا چند شرط استجاب است.

۱. قلب غافل: از امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند مستجاب نمی کند دعایی را که با قلب غافل انجام می شود. موقع دعا با حضور قلب از پیشگاه الهی درخواست کن و به اجابت آن مطمئن باش.

۲. مخالفت با قوانین الهی: یکی از اموری که در دعا اهمیت دارد و باید همواره به خاطر دعاکننده باشد، این است که درخواستش برخلاف قوانین خلقت و سنن آفرینش نباشد، به عنوان مثال کسی دعا نکند که همیشه جوان بماند و گذشت عمر او را پیر نکند، دعا نکند که

به خواب و استراحت نیازمند نباشد و...

۳. ضعف ایمان به توحید کامل: مهمترین مانعی که سد راه استجاب دعاست، نقص معرفت در توحید و کمبود ایمان دعاکنندگان است. این مانع به قدری قوی و مهم است که اگر دعایی با وجود تمام شرایط استجاب، فاقد توحید کامل و ایمان تمام باشد، فیض استجاب شامل آن دعا نمی شود و این نکته مهم همان است که امام سجاد علیه السلام در این قطعه از دعای مکارم الاخلاق آن را مورد توجه قرار داده است و می فرماید: بارالها! دعای مرا به خودم برنگردان و از استجاب محروم مفرما، زیرا من در مقام توحید نه برای تو مخالف و ضدی قرار داده ام و نه با تو همتایی را خوانده ام. خداوند دنیا را عالم علل و اسباب قرار داده و فیض های خود را از آن مجاری به مردم می رساند. رزق را از راه کشاورزی، شفا را از راه طبیب و دارو، و دیگر امور را از طرق دیگر. مؤمنین واقعی و عارفان به مقام ربوبی با آنکه در زندگی از وسایل و اسباب استفاده می کنند و لطف الهی را از آن مجاری دریافت می دارند، هرگز مقام رفیع حضرت باری تعالی را از یاد نمی برند، حریمش را همواره بزرگ می شمردند، و برای او مثل و شریکی قرار نمی دهند.

بین افراد با ایمان عده قلیلی هستند که از این مزیت ایمانی و معرفت سعادت آفرین برخوردارند. بیشتر مردم مؤمن به خداوند از این کمال معنوی بی نصیب می باشند و در مواقع عادی که علل و اسباب طبیعی، مسیر خود را می پیمایند و امور بر وفق مرادشان جریان دارد، از خداوند غافل هستند و توجهشان به وسایل عادی معطوف است. در مواقعی که اسباب معمولی کم اثر می شود، مثلاً طبیب و دوا نمی توانند به مریض بهبود بخشد، وضع روحی بیمار و اطرافیانش منقلب می گردد، از مجاری اسباب حالت انقطاع پدید می آید، متوجه معنویات می گردند، نور توحید در ضمیرشان شکوفایی شود و صمیمانه دعا می کنند. خدا هم تفضل می کند و آثار بهبودی مشهود می شود.

* برگرفته از: مکارم الاخلاق در صحیفه سجادیه

تألیف استاد مرحوم محمد تقی فلسفی

اگر شما قاضی این پرونده بودید، چگونه رأی می‌دادید؟

پرسش شماره ۹۳:

شخصی در ملک خود خود که دارای وسعت زیادی بوده بدون قصد اضرار به همسایگان و بدون ورود ضرر به آنها، ساختمان شش طبقه‌ای را احداث نموده، در حالی که ساختن بیش از یک طبقه در آن منطقه معمول نبوده است. از طرفی، نظر به موقعیت ملک، حفر یک حلقه چاه عمیق و همچنین یک سد ضروری بوده که مالک موارد مذکور را نیز احداث نموده است. سپس همسایگان ملک نسبت به مستحذات فوق معترض بوده و طی دادخواستی تقاضای قلع و قمع آنها را از دادگاه نموده‌اند. به فرض صحت موضوع، اگر شمارتیس دادگاه رسیدگی کننده به این پرونده بودید:

اولاً: حکم دادگاه در خصوص دادخواست تقدیمی خواهان‌ها (همسایگان) به خواسته قلع و قمع بناهای احداثی، چیست؟
ثانیاً: در فرضی که احداثات مذکور به قدر متعارف بوده، ولی احداث سد و چاه موجب تضرر همسایگان گردد، تکلیف چیست؟

پاسخ ۹۲:

با توجه به ماده (۱۱۱) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، درخواست تأمین از دادگاهی می‌شود که صلاحیت رسیدگی به دعوا را دارد. در دعاوی تجاری و دعاوی راجع به اموال منقول که از عقود و قراردادها ناشی شده باشد، خواهان می‌تواند به دادگاهی رجوع کند که عقد یا قرارداد در حوزه آن واقع شده یا تعهد می‌باید در آنجا انجام شود. در قضیه فوق، چون اقامتگاه خوانده شهرستان تبریز تعیین شده و ظاهراً سفته نیز در تبریز صادر گردیده:
اولاً: دادگاه صالح جهت صدور قرار تأمین خواسته دادگاه

عمومی تبریز است.

ثانیاً: به لحاظ اینکه درخواست کننده تأمین تاده روز از تاریخ صدور قرار تأمین نسبت به اصل دعوا دادخواست نداده است، دادگاه به درخواست خوانده به استناد ماده (۱۱۲) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، قرار تأمین خواسته صادر شده را الغا خواهد نمود.

ثالثاً: با توجه به صورت مسئله، با انطباق موضوع بر ماده (۱۱۰) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی و بند «ج» ماده (۱۰۸) قانون مذکور مبنی بر اینکه «... در مواردی از قبیل اوراق تجاری و اخواست شده که به موجب قانون، دادگاه مکلف به قبول درخواست تأمین باشد...» و عنایت به مواد (۲۹۲) و (۳۰۹) قانون تجارت، خواهان الزامی به ایداع خسارت احتمالی نداشته و نمی‌توان به او تکلیف نمود که بابت جبران خسارت احتمالی تأمین بسپارد.

رابعاً: در فرضی که مورد از مصادیق الزام خواهان به سپردن خسارت احتمالی باشد، فرضاً در مورد سؤال، اگر واخواست ظرف ده روز صورت نگرفته باشد، در این صورت در حالتی که قرار تأمین خواسته اجرا شده و به موجب رأی قطعی دعوی خواهان محکوم به بطلان و یا بیحقی شده باشد، خوانده حق دارد ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ حکم قطعی، خساراتی را که از قرار تأمین به او وارد شده با تسلیم دلایل به دادگاه صادر کننده قرار، مطالبه کند که رسیدگی به مطالبه خسارت در این مورد بدون رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی و پرداخت هزینه دادرسی صورت می‌گیرد. در صورتی که خوانده در مهلت مقرر مطالبه خسارت ننماید، وجهی که بابت خسارت احتمالی سپرده شده، به درخواست خواهان به او مسترد می‌شود.



با داد و طلبان آزمون های حقوقی - قضایی



۱) اگر کسی به وسیله تلفن برای اشخاص ایجاد مزاحمت نماید دادگاه با مزاحم به چه ترتیب برخورد می کند؟

۱) مزاحم را به تحمل شلاق محکوم می کند.
 ۲) دستور قطع تلفن او را صادر می کند.
 ۳) او را به حبس محکوم می کند.
 ۴) او را به جزای مقررات خاص شرکت مخابرات و حبس محکوم می کند.

۲) چه شرایطی لازم است تا شخص که نفقه زن خود را نپرداخته است مجازات شود؟

۱) استطاعت مالی زوج و تمکین زن
 ۲) تمکین زوجه
 ۳) عدم استطاعت مالی زوجه
 ۴) ملی بودن زوج

۳) کدامیک از افعال عمدی زیر در صورت استطاعت مرد «ترک انفاق زوجه» به شمار می آید؟

۱) خودداری از تهیه وسایل تحصیل زن
 ۲) خودداری از پرداخت هزینه زایمان
 ۳) خودداری از تهیه وسایل آرایش زن
 ۴) خودداری از پرداخت مهریه

۴) چه شرایطی لازم است تا شخصی که ملزم به انفاق به فرزند است مجازات شود؟

۱) غیرملی بودن فرزند - استطاعت پدر
 ۲) استطاعت پدر
 ۳) استطاعت پدر - غیرملی بودن فرزند و عدم قدرت بر اشتغال به کار و کسب
 ۴) غیرملی بودن فرزند و عدم قدرت بر کار

۵) مجازات سردفتری که عالمان را

شوهردار یا زنی را که در عده دیگری است برای مرد عقد نماید کدام است؟

۱) تحمل ۷۵ ضربه تازیانه و تبعید از محل و محرومیت همیشگی از تصدی دفتر
 ۲) حبس، جزای شلاق و ممنوعیت همیشگی از تصدی دفتر
 ۳) حبس، جزای نقدی، و محرومیت از تصدی دفتر برای مدت معین
 ۴) در صورت موافقه به عنوان معاونت در زنا تعزیر و محرومیت از تصدی دفتر برای همیشه.

۶) عدم ثبت واقعه ازدواج دائم، طلاق و رجوع در دفاتر اسناد رسمی؛

۱) بدون اشکال قانونی و فاقد جنبه کیفری است.

۲) جرم و موجب تعقیب است.

۳) موجب بطلان شرعی است.

۴) موجب عدم نفوذ شرعی است.

۷) عدم ثبت کدامیک از وقایع زیر به موجب قانون مجازات اسلامی جرم نیست؟

۱) نکاح دائم

۲) نکاح دائم و منقطع

۳) نکاح منقطع و فسخ نکاح

۴) طلاق و رجوع و نکاح دائم

۸) جرم عدم ثبت واقع نکاح دائم چه نوع جرمی است؟

۱) آنی

۲) مستمر

۳) ادامه یافته

۴) مرکب

۹) اگر دختری قبل از بلوغ بدون اذن ولی از دواج کند؛

۱) مرتکب جرم شده است، لیکن اگر ولی اجازه دهد تعقیب کیفری موقوف می شود.

۲) مرتکب جرم نشده است.

۳) مرتکب جرم نشده است، زیرا از دواج قبل از بلوغ نیاز به اذن ولی ندارد.

۴) مرتکب جرم شده است، لیکن طفل مبری از مسؤولیت کیفری است و عندالاقضاء به کانون اصلاح و تربیت فرستاده می شود.

۱۰) فریب دادن یکی از زوجین قبل از ازدواج به امور واهی از مصادیق جرم...

۱) کلاهبرداری است

۲) تدلیس در نکاح است.

۳) کلاشی است.

۴) نیست و تخلف حقوقی است.

۱۱) فریب دادن طرف عقد نکاح به امور واهی وقتی جرم است که؛

۱) عقد بر مبنای امری که واهی بوده واقع شود.

۲) به قصد کسب مال و تصاحب اموال طرف

عقد باشد.

۳) چنین عملی به جهت اصل آزادی همسر و تلاش جهت دست یابی به آن جرم نیست.

۴) بدون هیچ قید و شرطی، مطلقاً جرم است.

۱۲) منظور از افشای اسرار حرفه ای؛

۱) افشای اسرار سیاسی کشور است.

۲) افشای اسرار خصوصی افراد است.

۳) افشای اسرار خصوصی افراد است که قانون گذار افشای آن را برای بعضی از گروه ها منع نموده است.

۴) افشای اسرار بعضی از حرفه ها است که قانون گذار افشای آن را بوسیله مردم منع نموده است.

۱۳) کدام مورد از موارد زیر جرم افشاء سر حرف های محسوب می شود؟

۱) پزشک، بیماری مریض خود را به دیگران اطلاع دهد.

۲) هر کس بیماری اشخاص را به دیگر اطلاع دهد.

۳) پزشک در غیر موارد مجاز اسرار بیماران را افشاء کند.

۴) پزشک به طور خصوصی از اسرار بیمار مطلع و آن را افشاء کند.

۱۴) پزشکی اسرار بیماری مسری بیمار خود را افشاء می کند اقدام وی...

۱) فاقد جنبه کیفری و ضمانت اجرای اخلاقی است.

۲) با شکایت بیمار به تعطیل مطب محکوم می شود.

۳) اگر قانوناً ملزم نباشد جرم و قابل تعزیر است.

۴) در صورتی که بدون اجازه باشد موجب تعزیر می باشد.

۱۵) سوگند دروغ وقتی جرم و قابل مجازات است که؛

۱) نزد مقامات رسمی باشد.

۲) در دادگاه و در نزد مقامات رسمی باشد.

۳) در دعوی حقوقی یا جزایی قسم متوجه او شده و سوگند دروغ خورده باشد.

۴) فقط در دعوی جزایی قسم متوجه او شده و سوگند دروغ خورده باشد.

۱۶) «الف» در دادگاه و در نزد قاضی به دروغ شهادت می دهد که «ب» مرتکب زنا شده است مجازات آقای «الف» کدام است؟

۱) حد قذف

۲) حبس یا جزای نقدی

۳) حبس و جزای نقدی

۴) حد قذف و حبس یا جزای نقدی

۱۷) کدامیک از جرائم ذیل منوط به مطالبه شاکی خصوصی می باشد؟

۱) افشاء سر حرفه ای

۲) شهادت دروغ

۳) قسم دروغ

۴) تدلیس در نکاح

۱۸) وصف مجرمانه عملی کسی که دیگری تهدید می نماید که در صورت نپرداختن یک میلیون تومان به او اسرار خانوادگی ایشان را افشاء خواهد نمود. کدام است؟

۱) اخاذی

۲) شروع به کلاهبرداری

۳) شروع به افشای سر

۴) کلاشی

۱۹) «الف» یک فقره چک به مبلغ ده میلیون ریال را در نزد آقای «ب» به امانت می سپارد. آقای «ج» با اطلاع از این امر با استفاده از قهر و غلبه و به زور «ب» را مجبور می نماید که چک را به او بدهد. «ج» پس از اخذ چک به بانک مراجعه می نماید بواسطه بلامحل بودن موفق به اخذ وجه چک نمی گردد، وصف مجرمانه عمل «ج» کدام است؟

۱) شروع به بردن مال غیر.

۲) سرقت

۳) جرم نیست.

۴) تهدید و اکراه.

۲۰) «الف» با مراجعه به «ب» مأمور نیروهای انتظامی ضمن دادن یک فقره چک به او، وی را تهدید می نماید که، در صورتی که «ج» را از بازداشتگاه آزاد نکند «دال» را که فرزند «ب» می باشد به قتل می رساند، اتهام آقای «الف» کدام است؟

۱) شروع به رشاء

۲) تهدید

۳) شروع به قتل

۴) تهدید و رشاء

۲۱) عمل کسی که به وسیله صحنه سازی از قبیل دیوار کشی، کت بدن و..... مبادرت به تهدید آثار تصرف در ملک غیر می نماید با کدام گزینه مطابقت دارد؟

۱) تصرف عدوانی

۲) تصرف غیرقانونی

۳) کلاهبرداری

۴) در حکم کلاهبرداری

۲۲) در قوانین موجود حکم تصرف عدوانی به شرح زیر است:

۱) علاوه بر مسؤولیت مدنی، عمل مرتکب، جرم و قابل مجازات از یک ماه تا یک سال حبس است.

۲) فقط جنبه کیفری دارد و براساس مقررات راجع به ورود به عنف به ملک غیر مجازات می شود.

۳) موجب مسؤولیت مدنی است و عنوان کیفری ندارد.

۴) موجب مسؤولیت مدنی است و براساس مقررات راجع به خیانت مجازات می شود.

۲۳) تصرف در ملک مشاع بدون اذن شرکاء.... است.

۱) فاقد عنوان مجرمانه

۲) مزاحمت

۳) ممانعت از حق

۴) مشمول تصرف عدوانی

۲۴) در صورت احراز وقوع بزه «تصرف عدوانی» اگر غاصب بنایی در ملک غیر احداث کرده باشد دادگاه....

۱) موظف است به قلع و قمع بنا حکم کند.

۲) می تواند به قلع و قمع بنا حکم دهد.

۳) نمی تواند به قلع و قمع بنا حکم دهد.

۴) به شرط تقدیم دادخواست به قلع و قمع بنا حکم خواهد داد.

۲۵) رسیدگی به کدامیک از جرائم ذیل خارج از نوبت به عمل می آید؟

۱) قتل

۲) محاربه

۳) تصرف عدوانی، ممانعت و یا مزاحمت از قتل

۴) هیچ جرمی

پاسخ:

۱) گزینه ۴ صحیح است. به استناد ماده ۶۴۱ ق.م.ا.

۲) گزینه ۱ صحیح است. به استناد ماده ۶۴۲ ق.م.ا.

۳) گزینه ۲ صحیح است. به استناد ماده ۱۱۰۷ و ۲۰۴ ق.مدنی. زیرا مهریه، وسائل آرایش و تحصیل جزء نفقه زن قرار نمی گیرد.

۴) گزینه ۳ صحیح است. به استناد ماده ۶۴۲ ق.م.ا. و ماده ۱۱۹۷ ق.مدنی.

۵) گزینه ۲ صحیح است. به استناد ماده ۶۴۳ ق.م.ا.

۶) گزینه ۲ صحیح است. به استناد ماده ۶۴۵ ق.م.ا. و ازدواج یا طلاق واقع شده شرعاً و قانوناً صحیح و نافذ است.

۷) گزینه ۳ صحیح است. به استناد ماده ۶۴۵ ق.م.ا. مصادیق مذکور در قانون حصری است.

۸) گزینه ۲ صحیح است. به استناد نظریه

مشورتی شماره ۷/۳۲۱۲-۷۸/۶/۸.

۹) گزینه ۲ صحیح است. به استناد ماده ۶۴۶ ق.م.ا. زیرا قانون گذار فقط مرتکب جرم را مردی دانسته که با دختری که به سن بلوغ نرسیده ازدواج می نماید.

۱۰) گزینه ۲ صحیح است. به استناد ماده ۶۴۷ ق.م.ا.

۱۱) گزینه ۱ صحیح است. به استناد ماده ۶۴۷ ق.م.ا.

۱۲) گزینه ۳ صحیح است. به استناد ماده ۶۴۸ ق.م.ا.

۱۳) گزینه ۳ صحیح است. به استناد ماده ۶۴۸ ق.م.ا.

۱۴) گزینه ۳ صحیح است. به استناد ماده ۶۴۸ ق.م.ا.

۱۵) گزینه ۳ صحیح است. به استناد ماده ۶۳۸ ق.م.ا.

۱۶) گزینه ۴ صحیح است. به استناد ماده ۶۵۰ ق.م.ا.

۱۷) گزینه ۱ صحیح است. به استناد ماده ۷۲۷ ق.م.ا.

۱۸) گزینه ۱ صحیح است. وصف مجرمانه جرم موضوع ماده ۶۶۹ ق.م.ا. اخاذی است.

۱۹) گزینه ۴ صحیح است. به استناد ماده ۶۶۸ ق.م.ا.

۲۰) گزینه ۴ صحیح است. با دادن چک جرم رشاء محقق شده است هر چند ارتشاء محقق نگردد و با تهدید کردن «ب» به کشتن فرزندش جرم تهدید و اکراه موضوع ماده ۶۴۸ ق.م.ا. نیز تحقق یافته است.

۲۱) گزینه ۱ صحیح است. به استناد ماده ۶۹۰ ق.م.ا.

۲۲) گزینه ۱ صحیح است. به استناد ماده ۶۹۰ ق.م.ا.

۲۳) گزینه ۱ صحیح است.

۲۴) گزینه ۴ صحیح است. به استناد ماده ۶۹۰ ق.م.ا. و با توجه به نظریه مشورتی شماره ۷/۳۲۱۴-۷۸/۵/۲۴

۲۵) گزینه ۳ صحیح است. به استناد تبصره ۱ ماده ۶۹۰ ق.م.ا.

قرآن کریم

وامر به معروف و نهی از منکر در جامعه



قسمت دوم

امر به معروف و نهی از منکر در ادیان گذشته

امر به معروف و نهی از منکر در ادیان گذشته نیز مطرح بوده است. قرآن و روایات اهل بیت (ع) به وجود این دو فریضه در ادیان گذشته پرداخته است.

۱- در قرآن کریم، ترک امر به معروف و نهی از منکر یکی از گناهان بنی اسرائیل شمرده شده است. «کانوا لایتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون؛ آنها (بنی اسرائیل) از اعمال زشتی که انجام می دادند، یکدیگر را نهی نمی کردند چه بدکاری انجام می دادند!» تفاسیر و روایات این کار زشت را ترک امر به معروف و نهی از منکر دانسته است.

۲- آیه دیگر درباره ترک این فرایض مهم توسط علمای یهودی و مسیحی می گوید: «لو لا ینهتھم الربانیون و الأحبار عن قولھم الاثم و اکلھم السخت لبئس ما کانوا یصنعون؛ چرا دانشمندان نصاری و علمای یهود، آنها را

از سخنان گناه‌آمیز و خوردن مال حرام، نهی نمی کنند؟! چه زشت است عملی که انجام می دادند!»

۳- قرآن درباره سرنوشت تلخ قاتلان امران به معروف در جوامع گذشته می فرماید: «ان الذین یکفرون بایات الله و یقتلون النبیین بغیر حق و یقتلون الذین یأمرون بالقسط من الناس فبشرھم بعذاب الیم؛ کسانی که نسبت به آیات خدا کفر می ورزند و پیامبران را بناحق می کشند، و (نیز) مردمی را که امر به عدالت می کنند به قتل می رسانند و به کیفر دردناک (الهی) بشارت ده!»

علامه طباطبایی می فرماید: «دو جمله «یکفرون» و «یقتلون» استمرار را می رساند و دلالت دارد بر این که کفر به آیات خدا آن هم کفر بعد از بیان و به انگیزه بغی و نیز کشتن انبیا که معلوم است کشتنی است بدون حق و همچنین کشتن آنهايي که به سوی عدل و قسط دعوت نموده، از ظلم نهی می کنند

عادت همیشگی ایشان است هم چنان که تاریخ زندگی یهود از بدو پیدایش سرشار از این جنایات است می بینیم که گروه بسیاری از انبیا و عابدان بنی اسرائیل که ایشان را امر به معروف و نهی از منکر می کردند به دست خود آنان کشته شدند و همچنین نصارا که آنها هم کم و بیش این راه را رفتند و جمله «فبشرهم بعذاب الیم» تصریح به شمول غضب الهی و تهدید به نزول عذاب است و منظور از آن تنها عذاب آخرت نیست، به دلیل اینکه دنبالش می فرماید: «اولئك الذین حبطت اعمالهم فی الدنیا و الاخره....» پس در آیه مورد بحث، هم به عذاب آخرت تهدید شده اند و هم به عذاب دنیا؛ عذاب آخرتشان عذاب آتش و دنیایشان کشته شدن و آواره گشتن و از بین رفتن اموال و جانهایشان بود و نیز عذاب دیگرشان این بود که خدایمندی را در بین آنان تا روز قیامت قرار داد...»

طبرسی می گوید: «ان الذین یکفرون بایات الله:



کسانی که دلایل و بینات حق را انکار می‌کنند.» «ویقتلون التَّبیین» (انبیاء: ۲۴) روایت شده که به پیامبر (ص) گفتم کدام مردم در قیامت عذابشان از همه سخت‌تر است؟ فرمود مردمی که پیغمبر یا امرکننده به معروف و نهی کننده از منکر را بکشند. بعد این آیه را خواند «ویقتلون التَّبیین بغیر حق...» سپس پیغمبر فرمود: «ای اباعبیده! بنی اسرائیل ۴۳ پیغمبر را در ساعت اول روز کشتند و ۱۱۲ مرد از عبادان بنی اسرائیل به امر به معروف و نهی از منکر قاتلان انبیان قیام کردند همه آنها را نیز در آخر همان روز کشتند و اینست که خداوند فرمود: فبشَّرهٔم بعباد الیم: یعنی به آنها خبر ده که عذابی پر درد در انتظارشان است.»
 امر به معروف و نهی از منکر نقش فراوانی در زندگی فردی و اجتماعی انسان دارد که به برخی آنها اشاره می‌شود:

۱- نگهبان ایمان

امر به معروف و نهی از منکر، نقش نگهبانی از سایر احکام الهی را دارد. امام حسین (ع) در خطبه طولانی عرفات در اجتماع برگزیدگان امت اسلامی می‌فرماید: «خداوند ابتدا از امر به معروف و نهی از منکر شروع کرد؛ زیرا می‌بایست اگر امر به معروف و نهی از منکر درست انجام گیرد تمامی واجبات آسان و مشکل، استوار گردند.
 امام باقر (ع) می‌فرماید: «امر به معروف و نهی از منکر فریضه ای بزرگ است که به واسطه آن، تمامی فرائض دیگر استوار شده، راه های امن، درآمد ها حلال، ستم ها برطرف و اراضی آباد می‌شود، از دشمنان انتقام کشیده شده و امور راست می‌گردد.»

۲- کامل کننده امور

از منظر امام علی (ع) امر به معروف و نهی از منکر سنگ پایانی و کامل کننده امور است: «وامر بالمعروف نكن من اهله فان استتمام الامور عندالله تبارک و تعالی الامر بالمعروف و النهی عن المنکر» به معروف امر کن! تا از اهل معروف باشی؛ زیرا تمام و کمال امور نزد خداوند

متعال به امر به معروف و نهی از منکر است.

۳- رمز رستگاری

امر به معروف و نهی از منکر، به معنای دغدغه داشتن و احساس مسؤلیت کردن در برابر خود و هم نوعان و نشانه خیر خواهی انسان ها به یکدیگر است، اگر به جا و به هنگام انجام شود، جامعه سالم پدید می‌آید و زمینه رویش و زایش خوبی ها و زیبایی ها فراهم می‌گردد.

بدون شک هم دوست دارد، رستگار باشد و در جامعه زندگی کند که افراد آن، رستگار باشد. قرآن می‌فرماید: «ولتكن منكم امة يدعون الى الخير ويامرون بالمعروف و ينهون عن المنکر و اولئك هم المفلحون؛ باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی، و امر به معروف و نهی از منکر کنند! و آنها همان رستگارانند.»

۴- درخشش خدا

امر به معروف و نهی از منکر آینه داری خداوند است که صفات خدا را در وجود انسان می‌تاباند؛ زیرا خداوند نخستین کسی است که امر به معروف و نهی از منکر کرده است: «به راستی خداوند به عدل و احسان و ادای حق خویشاوندان فرمانی می‌دهد و از ناشایستی و کار ناپسند و سرکشی باز می‌دارد»؛ حقیقتی است که از این آیه شریفه به دست می‌آید: «ان الله يامر بالعدل والاحسان و ايتاي ذالقربي و ينهى عن الفحشاء و المنکر و البغى يعظكم لعلكم تذكرون؛ خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می‌دهد؛ و از فحشا و منکر و ستم، نهی می‌کند؛ خداوند به شما اندرز می‌دهد، شاید متذکر شوید.» از این رو، هر جا امر به معروف و نهی از منکر می‌شود، جامعه از عطر خویش و دل انگیز پروردگار، سرشار و آکنده می‌گردد و چهره خداوندی بازتابانیده می‌شود.

۵- نجات دهنده جامعه

سر نوشت افراد جامعه از یکدیگر جدا نیست شایسته و ناشایسته بودن هر یک از افراد جامعه بر دیگری اثر می‌گذارد. از این رو، بی توجهی شخص در برابر ناهنجاری ها ی

اخلاقی دیگران، دیر یا زود به زیان او پایان می‌یابد و پی آمدهای ناگوار خطا کاری آشکار انسان‌های دیگر، گریبان گیر او می‌شود. رسول گرامی اسلام می‌فرماید: «گنهکار در میان مردم، مانند کسی است که با گروهی سوار کشتی می‌شود و هنگامی که در وسط دریا قرار می‌گیرد، به سوراخ کردن جایگاه خویش می‌پردازد. اگر دیگران او را از این کار خطرناک بازدارند، آب به کشتی نفوذ می‌کند و یک باره همگی غرق می‌شوند.»

در حدیث دیگر در این باره می‌فرماید: «هر گاه بنده به طور پنهانی گناهی مرتکب شود، جز خودش، کسی از آن زیان نمی‌بیند، ولی هر گاه آشکارا معصیت کند و با او برخوردی نشود، همه جامعه از آن زیان می‌بینند. این بدان دلیل است که او با انجام دادن این عمل گناه آلود، دین خدا را خوار می‌کند و دشمنان خدا نیز (جسارت می‌یابند و) از او پیروی می‌کنند.»

۶- نجات از قهر خدا

امام علی (ع) فرمود: هر کس منکر و خلافی را دید و قلبا از آن ناراحت شد، همانا از قهر خدا نجات پیدا کرده و تن به سلامت برده است؛ و هر کس با زبان از کار خلاف نهی کرد، به پادشاه رسیده است.

۷- بهره از الطاف خدا

هر کس با شمشیر و قوت و قدرت برای عزت کلمه الله قیام کند، به واقعیت الطاف الهی رسیده است. هر کس بدعت‌گذاری را با نهی منکر بترساند، خداوند قلبش را از ایمان پر کند؛ ولی اگر نسبت به او نرمش نشان دهد، قانون خدا را تحقیر کرده است.

۸- نشانه بهترین بودن

پیامبر اکرم (ص) فرمود: بهترین مردم کسی است که مردم را به معروف دعوت کند. و برعکس، اگر کسی در برابر معروف و منکر هیچ گونه احساسی نداشته باشد، انسانیت او دگرگون شده است؛ بنحوی که دیگر حرف خیری را نمی‌پذیرد

ادامه دارد...

ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر

هوا کاملاً تاریک شده بود، جنب و جوش مردم و شلوغی خیابان‌ها نیز کم کم داشت از تب و تاب می‌افتاد. مقارن ساعت ۲۱/۴۵ دقیقه شب، فریاد‌های دلخراش پیرزنی همسایه‌ها را متوجه خانه او کرد. همسایه‌ها یکی پس از دیگری با عجله به سمت صدا رفته و مشاهده کردند که مهناز خانم با گریه به سرو صورت خود می‌زند و می‌گوید کدام نامردی این بلا را به سر دختر نازنیم آورده، کدام جنایتکاری دختر بی‌گناهم را کشته است، مگر فرشته‌ی

من چه کرده بود و...

پس از اطلاع کلاتتری محل از موضوع قتل، مراتب به بازپرس جنایی اعلام که بلافاصله همراه با مأمورین کشف جرایم در محل وقوع جنایت حاضر شده جسد و محل را معاینه می‌نمایند.

خانه‌ی محل وقوع جنایت خانه‌ای است شمالی که در بریکی از خیابان‌های اصلی و پرتردد واقع است این خانه ویلایی تقریباً وسیع و سه اتاق خواب بزرگ دارد در یکی از اتاق خواب‌ها و در روی تخت خواب جنازه‌ی

دختر جوانی دیده می‌شود. جسد متعلق به دختر جوانی است حدوداً ۲۱ ساله، بنام فرشته لاغر اندام، با موهای رنگ کرده که چند رشته تار موکنده شده و بر روی تخت افتاده است دارای البسه‌ی پیراهن راه راه رنگارنگ، زیر پیراهنی سفید، شلوار طوسی، کمر بند قهوه‌ای و بدون جوراب. از طرفی اتاق خواب مورد نظر نیز کاملاً بهم ریخته است.

پارگی لباس‌های فرشته و بهم ریختگی اتاق خواب، حکایت از یک تعرض و مقاومت دارد. زبان مقتوله در لای دندان‌های پیش گیر نموده که این حالت معمولاً حکایت از خفگی دارد و روسری وی دو دور محکم به گردنش بسته شده است. مقتوله در مچ دست چپ یک عدد ساعت مچی از نوع سیکو دارد که شیشه آن شکسته شده و عقربه‌های آن ساعت ۳/۱۵ دقیقه بعد از ظهر را نشان می‌دهد و از کار افتاده است.

فرشته

قهرمان مرادی، دادیار اظهار نظر دادسرای نظامی تهران



در سرو صورت مقتوله، آثاری از کبودی، سائیدگی، تورم، ضرب و جرح و خونمردگی مشهود است.

مهناز خانم که از این جنایت هولناک شوکه شده می‌گوید: شوهرم از یک ماه پیش برای انجام یک عمل جراحی به خارج از کشور رفته است و در آنجا تحت معالجه و درمان می‌باشد و قرار است تا دو ماه دیگر نیز برگردد و ادامه می‌دهد که فرشته دختر واقعی ما نیست من و شوهرم بچه دار نشدیم فرشته که پدر و مادرش را در یک تصادف رانندگی، از دست داده بود از چهار سالگی نزد خود آورده و بزرگش کردیم فرشته و هیچیک از همسایه‌ها نمی‌دانستند که من و شوهرم پدر و مادر واقعی او نیستیم. دیشب فرشته در منزل تنها بود و من به دیدن خواهر پیر و مریضم رفته بودم شب را منزل خواهرم ماندم همان دیشب و امروز ساعت یک بعدازظهر تلفنی با فرشته صحبت کردم و به او گفتم که برای شام به خانه بر می‌گردم. عصر امروز از خواهرم خداحافظی کرده و با اتوبوس به خانه برگشتم.

حدود ساعت ۷ شب بود که درب حیاط را با کلید همراهم باز کرده وارد هال پذیرایی شدم هر چه فرشته را صدازم جوابی نشنیدم تا اینکه با جسد سرد و بی‌روح او مواجه شدم. فرشته خواستگاران زیادی داشت اما به خاطر اینکه من و شوهرم تنها نمایم به همه آنها جواب رد می‌داد او دختر بسیار خوب و پاکدامنی بود و در زندگی با هیچ کس مشکل و خصومتی نداشتیم.

در معاینه محل، یک جفت کفش مردانه نظر مأمورین را جلب و ضبط می‌گردد مهناز خانم از وجود چنین کفشی اظهار بی‌اطلاعی می‌نماید و می‌گوید قبلاً آن را ندیده است.

باز پرس جنایی و مأمورین کشف جرایم تحقیقات وسیع و دامنه‌داری را برای کشف این جنایت هولناک و شناسایی و دستگیری قاتل و یا قاتلین آغاز می‌نمایند و با فرضیه‌های مختلفی مواجه می‌گردند:

- انگیزه‌ی این جنایت فجیع چه بوده است؟! - آیا انگیزه قاتل سرقت و مسائل مالی بوده است؟! - آیا انگیزه‌ی قاتل تعرض و تجاوز جنسی بوده است؟! - قاتل یا قاتلین فرشته چه کسی یا کسانی هستند؟! - آیا کفش به جامانده در صحنه‌ی وقوع جرم مربوط به قاتل است یا اینکه مال کس دیگری می‌باشد؟! - چه کسی یا کسانی از نبود مهناز خانم در منزل و تنهایی فرشته خبر داشتند؟! - پزشکی قانونی پس از معاینه جسد و انجام کالبد شکافی، علت قطعی مرگ فرشته را، انسداد مجاری تنفسی «خفگی» اعلام و آثار متعددی از کبودی، سیاه‌شدگی، تورم، سائیدگی و خونمردگی زمان حیات، در قسمتهای مختلفی از بدن را ذکر می‌نماید همچنین به باکره بودن فرشته نظر می‌دهد. با وصول نظریه پزشکی قانونی به نظر می‌رسد انگیزه قاتل، تعرض و تجاوز جنسی بوده که فرشته او را در این اقدام شنیع و شوم خود ناکام گذاشته است چرا که اگر فرشته مقاومت نکرده و تن به خواسته‌ی رذیلانه قاتل داده بود و تسلیم می‌شد قطعاً به قتل نمی‌رسید اما او جان خود را برای حفظ ناموسش فدا کرده است. مأمورین کشف جرایم در یک جمع بندی به این نتیجه می‌رسند که قاتل یک نفر آشنا به محل و مشخصاً باید یکی از همسایه‌ها باشد به همین جهت از نزدیکترین همسایه‌ها و اعضاء خانواده‌شان شروع به تحقیق و بازجویی می‌شود.

به جز یکی از همسایه‌ها که از روز وقوع جنایت در محل دیده نشده از سایر همسایه‌ها مطلبی که به کشف قتل کمک نماید بدست نمی‌آید.

تحقیقات غیر محسوس محلی نشان می‌دهد که همسایه‌ی غایب نیز از وجهه‌ی خوبی در محل برخوردار نیست.

با گذشت سه روز از وقوع جنایت تنها سرخ

و نقطه‌ای که نظر مأمورین به آن معطوف شده خانه‌ی همسایه‌ی غایب و دستگیری صاحب آن است.

دو روز بعد و پس از انجام تحقیقات و مراقبت‌های لازم، همسایه‌ی غایب در حین ورود به منزلش دستگیر و تحت‌الحفظ به ستاد عملیاتی ویژه‌ی کشف جرایم منتقل می‌گردد.

در پیشانی، پل بینی و بالای لب فوقانی همسایه‌ی دستگیر شده، آثاری از چند خراش مربوط به چند روز گذشته دیده می‌شود که این خراش‌ها می‌تواند جای ناخن و چنگال‌های فرشته باشد.

همسر فرد دستگیر شده همراه با شوهرش جهت پیگیری کار او مراجعه کرده که تحقیق از وی ضروری بنظر می‌رسد:

- این چند روزه را کجا بودید؟ - در شمال بودیم.

- چگونه شد که به شمال رفتید؟ - برای دیدن اقوام و دوستان

- آیا برای رفتن از قبل برنامه‌ای داشتید؟ - نخیر، شوهرم یکدفعه تصمیم به رفتن گرفت.

+ سر و صورت شوهرت در کجا زخمی شده؟ - من جرأت نمی‌کنم چیزی بپرسم اما خودش می‌گفت بایک نفر دعوایش شده و به خاطر همین موضوع بود که گفت بهتره.

+ روزی که شوهرت مدعی دعوا بود با چه حالتی به منزل آمد.

- آن روز شوهرم در خانه بود حدود ساعت ۲ بعدازظهر بیرون رفت و بعد از یک ساعت و نیم با حالتی مضطرب و نگران صورت زخمی و پابره‌نه (بدون کفش) به خانه برگشت. و از من خواست سریع آماده شده به شمال برویم من هم آماده شدم و نیم ساعت بعد به شمال رفتیم.

* با تحقیق از همسر مرد دستگیر شده تکلیف یک جفت کفش مکشوفه‌ی مردانه از صحنه‌ی وقوع جرم روشن می‌گردد.

پس از تحقیق از همسر مرد دستگیر شده و روشن شدن خیلی از موضوع‌ها از خود وی

روشن شدن خیلی از موضوع‌ها از خود وی

روشن شدن خیلی از موضوع‌ها از خود وی

روشن شدن خیلی از موضوع‌ها از خود وی

روشن شدن خیلی از موضوع‌ها از خود وی

روشن شدن خیلی از موضوع‌ها از خود وی

روشن شدن خیلی از موضوع‌ها از خود وی

روشن شدن خیلی از موضوع‌ها از خود وی

روشن شدن خیلی از موضوع‌ها از خود وی

روشن شدن خیلی از موضوع‌ها از خود وی

روشن شدن خیلی از موضوع‌ها از خود وی

روشن شدن خیلی از موضوع‌ها از خود وی

روشن شدن خیلی از موضوع‌ها از خود وی

روشن شدن خیلی از موضوع‌ها از خود وی

روشن شدن خیلی از موضوع‌ها از خود وی

روشن شدن خیلی از موضوع‌ها از خود وی

روشن شدن خیلی از موضوع‌ها از خود وی

روشن شدن خیلی از موضوع‌ها از خود وی

روشن شدن خیلی از موضوع‌ها از خود وی

روشن شدن خیلی از موضوع‌ها از خود وی

روشن شدن خیلی از موضوع‌ها از خود وی

روشن شدن خیلی از موضوع‌ها از خود وی

روشن شدن خیلی از موضوع‌ها از خود وی

نیز تحقیق می شود: + خود را معرفی کنید؟ - نادر هستم، ۳۰ ساله، اهل و ساکن.... + سوابق کیفری خود را بیان کنید؟ - یک بار بخاطر صدور چک بلامحل، یک بار به لحاظ کلاهبرداری و یک بار هم به علت چاقو کشی زندان بوده ام. + علت دستگیری خود را بیان کنید؟ - فکر می کنم اشتباهی دستگیر کرده اید؟ + این چند روزه را کجا بودید؟ - به شمال رفته بودیم. + چگونه شد که به شمال رفتید؟ - برای دیدن اقوام همسرم و پدر و مادرش معمولاً دو ماه یکبار می رویم. + صورتت چرا زخمی شده است؟ - همان روزی که می خواستیم به شمال برویم در ترمینال با شاگرد راننده اتوبوس دعوایم شد و کمی زخمی شدم. + ظهر روزی که به شمال رفتید آیا از منزل خارج شدید یا خیر؟ - نخیر خارج نشدم در منزل در حال استراحت بودم. + اگر همسرت گفته باشد که برای مدتی از منزل خارج گشته ای آیا قبول می نمایی؟ - نخیر، قبول نمی کنم چون ممکن است او با روزهای دیگر اشتباه بگیرد. - کفش نو پوشیده را چه روزی و از کجا خریده اید؟ - روزی که عازم شمال بودیم چون کفش قبلی ام خیلی کهنه شده بود در بین راه این کفش ها را خریدم و کفش کهنه را همانجا انداختم. + یک جفت کفش به شما نشان داده شد بفرمائید آیا این همان کفش های کهنه ی شما نیست که دور انداخته بودید؟ - نخیر، کفش من نیست. + بهتر نیست واقعیت را بگوئید؟ - کدام واقعیت، یک جفت کفش کهنه چیزی را ثابت نمی کند. + چرا اگر همین کفش در خانه ی همسایه پیدا

شده باشد باز هم چیزی را ثابت نخواهد کرد؟ - من نمی دانم شما راجع به چیزی صحبت می کنید؟ * نادر جهت معاینه و تعیین تاریخ حدوث جراحات موجود در سرو و صورتش به پزشکی قانونی معرفی می گردد. پزشکی قانونی نیز تاریخ حدوث جراحات را همان تاریخ قتل فرشته تعیین و اعلام می نماید. از طرفی اثر انگشت متهم (نادر) با آثار انگشت جمع آوری شده در صحنه و وقوع جرم تطبیق می نماید. با وصول نظریه های اداره کل پزشکی قانونی و اداره کل تشخیص هویت و با توجه به کشف، کفش منسوب به متهم در صحنه ی قتل و اظهارات ضد و نقیض وی با اظهارات همسرش محرز و مسلم می گردد که فرشته با دست نادر به قتل رسیده است. * مأمورین کشف جرائم دلائل جمع آوری شده علیه نادر را با حضور او مرور کرده و می گویند! گفته اید روزی که به شمال رفتید از منزل خارج نشده اید در حالیکه به گفته ی همسرتان بیرون از خانه بوده اید. در رابطه با زخم های صورتتان گفته اید در ترمینال دعوا کرده ای در حالیکه قبلاً به همسرت گفته بودی که در محل دعوا کرده ای؟ راجع به کفش های خود گفته اید در عزیمت به شمال کفش نوبریده و کهنه ها را همانجا انداخته اید در حالیکه به گفته همسرتان بدون کفش به خانه برگشته اید و کفش هایتان از منزل همسایه بدست آمده است. * باین همه دلائل جمع آوری شده علیه نادر، او انکار را بی فایده دیده آه سردی کشیده و می گوید من قصد قتل فرشته را نداشتم خود او باعث مرگش شد و توضیح می دهد: فرشته دختر بسیار زیبا و باوقاری بود اولین باری که او را دیدم در همان نگاه اول به او دل بستم و با هر بار دیدنش آتش عشقم نسبت به او شعله ور می شد تنها آرزویم این بود که

بتوانم یک روزی با او باشم عصر روز قبل از قتل فرشته، بیرون رفتن مهناز خانم از منزل را دیدم و می دانستم که هر موقع مهناز خانم بیرون می رود یکی دو روزی در خانه نیست. آن شب را تا صبح از فکر فرشته خوابم نبرد. فردای آن روز حدود ساعت ۲ بعد از ظهر برای خرید یک پاکت سیگار از خانه خارج شدم پس از خرید سیگار از مغازه ی سر کوچه در برگشت فرشته را در حال شستشوی درب خانه و آبیاری درختان جلوی درب دیدم در یک لحظه و به دور از چشم او وارد منزل آنها شده و در اتاق خواب کمین کردم چند دقیقه بعد، او به خانه برگشت به محض ورود به هال پذیرایی فرشته را از پشت سر گرفته دستم را جلوی دهانش گذاشته و کشان کشان به روی تخت آوردم اصلاً فکر نمی کردم مقاومت و سر و صدا کند اما فرشته مثل یک شیر و با چنگ و دندان از ناموسش دفاع کرد و سرو صورت من را زخمی نمود من هم دو سه سیلی محکم به صورتش زدم و به خاطر اینکه صدایش را نشنوند روستی اش را محکم به گردنش بستم که خفه شد قصد من فقط تجاوز جنسی بود اما خود او و مقاومتش باعث مرگش شد و الان پشیمانم و حرفی برای گفتن و دفاع ندارم و... * نادر با توجه به اعترافات صریحش تحت الحفظ و با صدور قرار بازداشت موقت به زندان معرفی می گردد تا در آینده ی بسیار نزدیکی محاکمه و به مجازات عمل ننگین و شرم آورش برسد. جامعه باید به وجود فرشته و شیرزانی مثل او که جان خود را در دفاع از ناموسشان فدا کرده اند ببالد. باید به چنین فرزندی آفرین گفت بله فرشته جانش را فدا کرد تا عفت و پاکدامنی اش لکه دار نشود قطعاً اگر فرشته تسلیم امیال شیطانی نادر نامرد شده بود الان زنده بود اما او مرگ با عزت و شرف را به زندگی ننگین ترجیح داد پس صد آفرین به فرشته. هر گونه تشابه اسمی با افراد حقیقی و حقوقی صرفاً تصادفی و اتفاقی است.

راهنمای اشتراک ماهنامه دادرسی

- لطفاً در صورت تمایل نسبت به اشتراک ماهنامه دادرسی، نکات ذیل را در نظر داشته باشید:
- ۱- فرم اشتراک را کامل و خوانا پر کرده و کد پستی را حتماً قید نمایید.
 - ۲- وجه اشتراک را به حساب سیبا به شماره ۳۰۰۳۰۰۳۰۰۳۰۰۳۰۰۳ نزد بانک ملی، شعبه سازمان قضایی، کد ۵۱۸ به نام مجله دادرسی واریز نموده و اصل رسید بانکی را همراه با فرم تکمیل شده، به نشانی: تهران، خیابان دکتر شریعی، نرسیده به چهارراه شهید قدوسی (قصر)، سازمان قضایی نیروهای مسلح، دفتر ماهنامه دادرسی ارسال دارید.
 - ۳- صندوق پستی: ۱۳۱۵ - ۱۶۷۶۵
تلفن: ۸۸۴۷۲۳۸۰ - ۸۲۹۰۲۵۷۷ - ۸۲۹۰۲۵۷۸ تلفکس
 - ۴- تصویر رسید بانکی را تا زمان دریافت نخستین شماره، نزد خود نگه دارید.
 - ۵- از فرستادن وجه نقد بابت اشتراک مجله خودداری فرمایید.
 - ۶- حق اشتراک برای $\frac{۶}{۱۲}$ شماره مجله دادرسی جهت تهران با پست عادی $\frac{۹۵۰۰۰}{۱۹۰۰۰۰}$ ریال، با پست سفارشی $\frac{۱۵۰۰۰۰}{۳۰۰۰۰۰}$ ریال و برای شهرستان ها با پست عادی $\frac{۱۰۰۰۰۰}{۳۰۰۰۰۰}$ ریال و با پست سفارشی $\frac{۱۶۰۰۰۰}{۳۳۰۰۰۰}$ ریال می باشد.
- ۶- حق اشتراک با احتساب تخفیف پانزده درصدی برای $\frac{۶}{۱۲}$ شماره مجله دادرسی برای تهران با پست عادی $\frac{۸۰۰۰۰}{۱۶۰۰۰۰}$ ریال، با پست سفارشی $\frac{۱۳۵۰۰۰}{۳۷۰۰۰۰}$ ریال و برای شهرستان ها با پست عادی $\frac{۹۰۰۰۰}{۱۸۰۰۰۰}$ ریال، با پست سفارشی $\frac{۱۴۵۰۰۰}{۳۹۰۰۰۰}$ ریال می باشد.
- ۷- متقاضیان در صورت تمایل با واریز مبلغ ۱۳۰۰۰۰ ریال به حساب نشریه می توانند آرشیو الکترونیکی ماهنامه دادرسی شماره های ۱ الی ۸۲ را که قابلیت‌هایی همچون جستجوی موضوعی و تهیه پرینت مطالب و امکانات ویژه دیگر دارد را از دفتر این ماهنامه تهیه نمایند.
- ۸- مجلات صحافی شده دادرسی با جلد گالینگور موجود می باشند.
- ۹- تخفیف ویژه: دانشجویان رشته حقوق، کارکنان نیروهای مسلح، کادر قوه قضائیه و وکلای می توانند با ارسال تصویر کارت شناسایی خود، از پانزده درصد تخفیف ویژه بهره مند شوند.
- ۱۰- لطفاً در صورت تغییر نشانی، مراتب را به امور مشترکین مجله اعلام نمایید.
سپاس گزاریم.

فرم اشتراک

ماهنامه دادرسی (حقوقی، فرهنگی و اجتماعی)

نام و نام خانوادگی: _____
 تاریخ تولد: _____
 شغل: _____
 نوع درخواست: اشتراک مجله آرشیو مجله
 نشانی کامل جهت ارسال نشریه: _____
 کد پستی: _____
 پست الکترونیکی: _____
 میزان تحصیلات: _____
 مبلغ واریزی: _____
 ۶ نسخه _____
 از شماره
 صندوق پستی: _____
 تلفن: _____